



پایان نامه کارشناسی ارشد
رشته علوم حدیث
گرایش کلام و عقاید

عنوان پایان نامه

ارتباط عقل و بندگی در آیات و روایات

استاد راهنما

جناب آقای دکتر مهدی امامی جمعه

استاد مشاور

حجت الاسلام والمسلمین سیدرسول موسوی

دانشجو

روح الله بابایی دارگانی

شهریور ماه ۱۳۹۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیوست ۱

تمام حقوق این اثر متعلق به دانشگاه قرآن و حدیث و دفتر تبلیغات اسلامی است.

تقدیم

انبیاء و امامان معصوم علیهم السلام آمدند تا رسم بندگی را به ما بیاموزند و عقل خفته‌ی ما را جانی دوباره بخشند، همانان که خود عاقل‌ترین و عابدترین مردم روزگار بودند، لذا این اثر که برگرفته از گفتار آن امران عامل است را به حضرات انبیاء و امامان معصوم علیهم السلام به خصوص آئینه تمام‌نمای عبودیت و بندگی نبی مکرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله و آخرین ستاره‌ی آسمان امامت، منجی عبادالله از ظلمت و جهالت، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه تقدیم می‌نمایم.

تشکر

سپاس خداوند را که آغاز وحی اش با تعلم شروع می شود و علم الانسان ما لم يعلم را شعار خود قرار داده است او را می ستایم که اولین معلم فطری ما بوده است و توان تعلم و درک مفاهیم را به ما عطا کرده است؛ گرچه تعلم و علم آموزی را آن طور که شایسته است نتوان تقدیر کرد، اما در همین فرصت از تمامی کارکنان خدوم معاونت آموزش دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان و به خصوص رییس محترم دفتر حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای دکتر ارزانی و از تمامی هم یاران گرامی در دانشگاه قرآن و حدیث تقدیر و تشکر می نمایم، همچنین از تمامی استادان گرامی که علم خود را در اختیار من قرار دادند و رهنمودهایشان را مشعل جاوید راه زندگی ساختند تشکر می کنم؛ بخصوص استادان گرامی جناب آقای دکتر مهدی امامی جمعه و حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای سید رسول موسوی. هم فکری های دوست گرامی آقای سید احمد حسینی بهارانچی را نیز اجر نهاده و سپاسگزاری می نمایم.

چکیده

آیا عقل با آموزه‌های دینی در خصوص بندگی همسو است؟ با تحقیق و تفحص در لابه لای گوهرهای درخشان الهی که همان آیات و روایات ارزشمند ماست در می‌یابیم که این ارتباط بارها و بارها تاکید و تایید شده است، لذا در این تحقیق سعی شده که ابتدا مفهوم عقل (لغوی، اصطلاحی، نظری و عملی) بیان شود و جایگاه و منزلت آن در معارف دینی بررسی شود، سپس عملکرد عقل، تفاوت انسان با حیوان، مفهوم عقل در قرآن و کلمات مترادف آن در قرآن مورد توجه قرار گرفته است. عقل در لغت به معنای حبس و منع است و در فرهنگ دینی، نیرویی است در انسان که به واسطه‌ی آن حق را می‌فهمد و عمل می‌کند. آن شأنی که عهده دار فهم و اندیشه است عقل نظری، و آن شأنی که عهده دار انگیزه و عمل است، عقل عملی نام دارد. قرآن کریم به انحاء گوناگونی چون دعوت به تعقل در بیش از ۴۸ آیه، اقامه‌ی براهین عقلی و طلب برهان از مخالفان، بیان فلسفه‌ی احکام و... حجیت و ارزش عقل را امضاء نموده است. در قرآن کریم و روایات کلماتی وجود دارند که مترادف با عقلمند. من جمله: نُهی، حِجْر، قلب و لُب. در روایات نیز عقل از جایگاه والایی برخوردار است. ارزش عقل در روایات نیز به شکل‌های گوناگونی بیان شده است؛ چنانچه عقل اصل انسان و جانمایه‌ی آدمی، معیار تکلیف دینی، معیار ثواب و پاداش و ارزش گذاری اعمال و حجت و پیامبر درونی معرفی شده است. که این‌ها همه بیانگر عظمت عقل در نگاه معارف دینی‌اند. آثار و نشانه‌های عاقل و همچنین منابع تعقل، در قرآن و روایات معرفی شده است. برای انسان عاقل در آیات و روایات نشانه‌هایی ذکر شده که برخی از آن‌ها عبارتند از: حلم، صبر، تواضع، گذشت، موعظه پذیر، رغبت به آخرت و سکوت. چنانچه برای انسان جاهل نیز که در برابر انسان عاقل است آثاری همچون دنیاگرایی، تکیه بر آرزو و امل و طلب مال، ذکر شده است. سپس مفهوم عبادت و بندگی از نظر لغوی و اصطلاحی بررسی شده و حقیقت عبادت، ارزش عبادت، گستره آن، فلسفه عبادت و ارکان عبادت بیان شده است. مفهوم اصلی عبادت، همان خضوع و خشوع است. البته خضوعی که همراه با گونه‌ای تقدیس باشد، یعنی خضوعی که با اعتقاد به الوهیت و ربوبیت معبود انجام شود و اگر خشوع آمیخته با تقدیس نباشد مصداق ادب و احترام است نه عبادت. ارتباط متقابل عقل و بندگی عمده مباحث این تحقیق است که به شکل‌های مختلفی بررسی شده است؛ از جمله: گونه‌های رابطه عقل و بندگی در قرآن و سنت، تاثیر عقل در استحکام بندگی، تاثیر بندگی در تکامل عقل، تاثیر موانع رشد عقل در سقوط بندگی و تاثیر موانع بندگی در عدم رشد عقل. عواملی همچون وحی، علم، ادب، تجربه، گردش در زمین، مشورت، مجاهدت با نفس، یاد خدا، هم‌نشینی با حکیمان، ترحم بر نادان، کمک خواستن از خدا و پیروی از حق باعث افزایش عقل و خردورزی

می‌شود که نتیجه آن افزایش عبودیت و بندگی انسان است. در مقابل اموری مانند هوای نفس، هتک حرمت، آرزو، کبر، خشم، عجب، حب دنیا، شرب خمر، خوش گذرانی زیاد، گوشت گاو و حیوانات وحشی از عوامل تضعیف خرد معرفی شده‌اند که موجبات سقوط بندگی را هم فراهم می‌آورند. خردورزی و خردمندی آثاری دارد، از جمله عبودیت و بندگی خالق متعال، مبارزه با هواپرستی، فلاح و رستگاری، ترک محرّمات، توجه به ناپایداری دنیا و آسیب‌های آن. در پایان نتیجه‌ی حاصله این است که با استمداد از حاملان وحی الهی، این موهبت الهی (عقل) را باید تقویت کرده و راه رستگاری و سعادت دنیا و آخرت را پیمود تا به مقصود نهایی که همان مقام قرب الهی است نایل شویم. امید است این کوشش و تلاش ناچیز مورد قبول درگاه احدیت واقع شود.

کلید واژه: عقل و عبادت.

فهرست

مقدمه	۱
فصل اول: کلیات	۳
۱. فصل اول	۵
کلیات	۵
۱.۱. بیان مسأله	۵
۲.۱. اهمیت و ضرورت تحقیق	۵
۳.۱. سؤالات تحقیق	۶
اصلي:	۶
فرعي:	۶
۴.۱. فرضیات تحقیق	۶
۵.۱. پیشینه تحقیق	۶
۶.۱. چارچوب نظری تحقیق	۷
۷.۱. تبیین مفاهیم ابتدایی	۷
۷.۱.۱. عقل	۷
۱.۲. بندگی	۳۳
فصل دوم: گونه های رابطه عقل و بندگی در قران و سنت	۴۷
۲. فصل دوم	۴۹
۲.۱. گونه های رابطه عقل و بندگی در قران و سنت	۴۹
۲.۱.۱. آیات و روایاتی که بیانگر ارتباط مستقیم و صریح این دو ارزش در یکدیگرند	۴۹
۲.۱.۲. آیات و روایاتی که به صورت غیر مستقیم دال بر ارتباط عقل و بندگی هستند	۶۹
فصل سوم: تاثیر عقل در استحکام بندگی	۸۳
۳. فصل سوم	۸۵
تاثیر عقل در استحکام بندگی	۸۵

۸۵	۳.۱. آیات:
۸۶	۳.۲. روایات:
۹۳	۳.۳. ارتباط یقین با عبادت و بندگی
۹۷	۳.۴. تحلیل و ارزیابی:
۹۸	۳.۵. عاقل در نظر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) کیست؟
۹۸	۳.۶. عاقل از نگاه امیرالمومنین علی (علیه السلام) کیست؟
۱۰۲	فصل چهارم: تاثیر بندگی در تکامل عقل
۱۰۴	۴. فصل چهارم
۱۰۴	تاثیر بندگی در تکامل عقل
۱۰۴	۴.۱. درآمد
۱۰۴	۴.۱.۱. ارکان عبادت
۱۰۶	۴.۱.۲. تفاوت انسان و حیوان
۱۰۶	۴.۱.۳. تکیه بر حس و عقل
۱۱۶	فصل پنجم: موانع رشد عقل و تاثیر آن در سقوط بندگی
۱۱۸	۵. فصل پنجم
۱۱۸	موانع رشد عقل و تاثیر آن در سقوط بندگی
۱۱۸	۵.۱. آثار و نشانه‌های عاقل
۱۱۸	۵.۱.۱. اعراض از دنیا و دنیا پرستان و رغبت به آخرت:
۱۱۹	۵.۱.۲. قناعت:
۱۱۹	۵.۱.۳. تواضع:
۱۱۹	۵.۱.۴. گزیده‌گزینی:
۱۲۰	۵.۱.۵. پرهیز از دروغ:
۱۲۰	۵.۱.۶. عفت:

- ۱۲۰ ۵.۱.۷. حلم:
- ۱۲۰ ۵.۱.۸. اقدام سنجیده:
- ۱۲۰ ۵.۱.۹. عدالت در عمل:
- ۱۲۰ ۵.۱.۱۰. درست کرداری:
- ۱۲۱ ۵.۱.۱۱. در خواست عفو و گذشت:
- ۱۲۱ ۵.۱.۱۲. استفاده از فرصت:
- ۱۲۱ ۵.۱.۱۳. موعظه پذیری:
- ۱۲۱ ۵.۱.۱۴. حسن خلق:
- ۱۲۱ ۵.۱.۱۵. کنترل زبان:
- ۱۲۲ ۵.۱.۱۶. شجاعت:
- ۱۲۲ ۵.۱.۱۷. هماهنگی گفتار و عمل:
- ۱۲۲ ۵.۱.۱۸. صبر و استقامت:
- ۱۲۲ ۵.۱.۱۹. انفاق و بخشش:
- ۱۲۲ ۵.۱.۲۰. یاد خدا در همه حال:
- ۱۲۳ ۵.۱.۲۱. تفکر:
- ۱۲۳ ۵.۱.۲۲. پیروی از بهترین آراء:
- ۱۲۳ ۵.۱.۲۳. کسب تجربه و به کار بستن آن:
- ۱۲۳ ۵.۱.۲۴. نجات از عذاب الهی:
- ۱۲۳ ۵.۲. جهل مقابل عقل
- ۱۲۵ ۵.۳. آثار و نشانه‌های جاهل
- ۱۲۵ ۵.۳.۱. فریب خوردن:
- ۱۲۵ ۵.۳.۲. رغبت به دنیا:
- ۱۲۵ ۵.۳.۳. تکیه بر آرزو:

۱۲۵ نقل همه شنیده‌ها: ۵.۳.۴
۱۲۶ طلب مال: ۵.۳.۵
۱۲۶ چگونه عدم تعقل مانع تذکر و انقلاب درونی می شود ۵.۴
۱۲۸ حاصل تعقل چیست؟ ۵.۵
۱۳۲ رابطه ی ذکر و عقل چگونه است؟ ۵.۶
۱۳۳ ۱۵.۷ حدیث دیگر: ۵.۷
۱۳۴ فصل ششم: تاثیر عدم بندگی در کاهش عقل
۱۳۶ فصل ششم ۶
۱۳۶ تاثیر عدم بندگی در کاهش عقل ۶
۱۳۸ ۶.۱. تنبیه و تشویق ۶.۱
۱۳۹ ۶.۲. سفارش به تفکر ۶.۲
۱۴۶ ۶.۳. نهی از تقلید کورکورانه ۶.۳
۱۴۷ ۶.۴. پرستشگر حقیقی عقل است. ۶.۴
۱۴۷ ۶.۵. آیا دینداری و عقل تلازم دارند؟ ۶.۵
۱۴۸ ۶.۶. آیا ارتکاب معاصی به طور مستقیم بر عقل تاثیر گذار است؟ ۶.۶
۱۵۰ ۷. جمع بندی و نتیجه گیری
۱۵۲ ۷. جمع بندی و نتیجه گیری ۷
۱۶۰ کتابنامه

مقدمه

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ^۱: من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند). رب جلیل انسان را خلق کرد تا به پروردگارش معرفت پیدا کند و در سایه این معرفت به پرستش و عبادت و بندگی کسی که سزاوار این مقام است نایل آید، چگونه انسان می‌تواند درک کند خالق او کیست؟ تا در برابر او کرنش کند؟ آیا خداوند وسایل و ابزار شناخت را به او عطا کرده تا تکلیف ما لایطاق نباشد و بتواند معبودش را بشناسد و ستایشگر او باشد؟.

آری ابزاری که انسان دارد بسیار والا، ارزشمند و دقیق است. به طوری که تشخیص آن، ملاک عمل قرار گرفته است، بله این ابزار شگرف، پیچیده و آشنای قدیمی عقل است. عقل را خداوند متعال آفرید، تربیت کرد، امتحان کرد و به عنوان یار همیشگی انسان به او عطا کرد تا در پیچ و خم دنیا و فراز و نشیب زندگی دنیوی یار و همراه و چراغ روشن راه او باشد. عقل که تربیت یافته حضرت حق است، قوه تشخیص بالایی دارد که رهنمون انسان در تیرگی‌هاست و با سوق دادن انسان به رب العالمین مقدمات بندگی و طاعت را مهیا می‌سازد، در کنار عقل و برای زنده‌شدن و آشکارشدن آن در نهاد انسان‌های دل مرده، خداوند یک ابزار دیگری نیز فرستاده است، تا دوشادوش یکدیگر از درون و برون انسان را برای رسیدن به مقام بندگی یار باشند تا او به این مقصد نهایی نایل شود. این ابزار نورانی چیزی نیست جز وحی الهی که به پیامبران نازل می‌شود و آن‌ها مردم را به گنج پنهان وجودشان (عقل) رهنمون کرده و این ابزار قدرتمند را رشد و پرورش می‌دهند تا در کنار یکدیگر از ابر قدرت‌های جهل و نادانی و شیطان شکست نخورده و راه سعادت و خوشبختی که چیزی جز بندگی خداوند متعال نیست را سپری نمایند و از این دنیای فانی سربلند و پیروز بگذرند.

آیا شرع مقدس این ارتباط را تایید می‌کند؟ آیا عقل قابلیت تقویت و رشد دارد؟ آیا عقل ضعیف می‌شود؟ در این تحقیق از متن آیات و روایات اثبات خواهد شد که ارتباط تنگاتنگ و غیر قابل انکاری بین عقل و بندگی وجود دارد، همچنین اثبات خواهد شد که عقل قابلیت افزایش و تقویت و همچنین کاهش و تضعیف را دارد. این ارتباط آنقدر مهم و حساس است که عاقل‌ترین مردم، عابدترین مردم معرفی می‌شوند و با کم و زیاد شدن عقل، بندگی و ایمان نیز متاثر خواهد شد. عقل مایه تمییز انسان از سایر موجودات عالم طبیعت و بزرگ‌ترین موهبتی است که خداوند به انسان ارزانی داشته است. به وسیله این نیرو انسان می‌تواند وهم و خیال خود را در بخش نظر

و شهوت و غضب خود را در بخش عمل عقال کرده، آن‌ها را در مسیر صحیح خود به کار اندازد و از این راه به سعادت دنیا و آخرت خود برسد. در معارف دینی ما به شکل‌های گوناگون، به این نعمت الهی و عظمت و جایگاه والای آن اشاره شده و بر لزوم به کارگیری آن در مسیر صحیح تأکید شده است. ذکر آثار و نشانه‌های انسان عاقل و در مقابل علائم انسان جاهل و بیان منابع تعقل از دیگر اموری است که معارف دینی به آن‌ها پرداخته است. تکیه بر عقل بدون در نظر گرفتن وحی الهی، جمود نسبت به وحی و آموزه‌های دینی بدون توجه و اعتماد به عقل و اعتقاد به تناقض و عدم هماهنگی میان عقل و دین از اموری است که دین اسلام با آن‌ها مخالفت کرده و البته راه و روش درست را در این زمینه به انسان نشان می‌دهد. اعتقاد تحقیقی و نه تقلیدی در اصول و مبانی اصلی دین همچون توحید، نبوت و معاد از مسائلی است که معارف دینی ما به آن سفارش اکید نموده‌اند و این مسأله باز خود جایگاه والای عقل را نشان می‌دهد.

و البته همیشه در هر مکتبی جریان‌هایی وجود داشته‌اند که برخلاف معارف و آموزه‌های آن مکتب، عمل کرده‌اند. جریان‌های ضد عقل در دنیای اسلام با توجه به سفارشات صریح و مکرر اسلام نسبت به مسأله عقل و تعقل شاهد بر این مطلب است. نکته دیگر این که اسلام همان‌طور که به جایگاه عقل و عظمت آن اشاره کرده به تقویت و شکوفایی آن نیز اهمیت داده، راهکارهایی را برای تکامل عقل آدمی ارائه نموده، و در مقابل مهم‌ترین موانعی را که بر سر راه عقل قرار دارد و موجب فساد و زوال آن می‌شود را نیز بیان کرده و از انسان‌ها خواسته که به مقابله با آن‌ها بپردازند. بنابر این بر ما لازم است در سایه تعالیم انبیاء الهی و بهره‌گیری از نور عقل مسیر کوتاه و حساس زندگی دنیوی را با موفقیت سپری کرده و در سرای باقی شاهد شکوفایی و عظمت مقام عبودیت و بندگی حضرت حق باشیم.

فصل اول: کلیات

۱. فصل اول

کلیات

۱.۱. بیان مسأله

عقل به عنوان موهبتی از جانب خداوند همواره چراغ راهی برای هدایت انسان‌ها در زمینه‌های مختلف می‌باشد. از طرف دیگر مهم‌ترین هدف خلقت آدمی، بندگی و اطاعت از خداوند تبارک و تعالی است. از دیر باز همواره یکی از مسائل و نکات اساسی که ذهن اندیشمندان و علاقه‌مندان به معارف الهی را به خود مشغول کرده رابطه عقلانیت و بندگی پروردگار جهانیان می‌باشد. مهم‌ترین و اساسی‌ترین دغدغه در این زمینه تاثیر تقویت تعقل و عقلانیت با بندگی و دوری از اطاعت الهی به واسطه‌ی پیروی از هوی و هوس‌های نفسانی و بها ندادن به عقل در حیات انسانی است. پرداختن به این موضوع و تبیین دقیق ادبیات شیعه که از لابلای آیات و روایات به دست می‌آید موجب جلوگیری از افراط و تفریط در این مسئله اساسی است.

۲.۱. اهمیت و ضرورت تحقیق

بر اساس سه رویکرد موجود در جامعه انسانی یعنی عقل‌گرایی عبادت‌گریز، عبادت‌گرایی عقل‌گریز و عقل‌گرایی عبادت‌گرا، به نظر می‌رسد عدم تبیین دقیق رابطه‌ی عقل و تعقل با عبودیت و بندگی باعث افراط و تفریط در این زمینه شده به گونه‌ای که عامه جامعه تصور می‌کنند لازمه عبودیت و بندگی خداوند دوری از تعقل است و عده‌ای که به خیال خویش سعی در تحول فکری خود دارند و با نام روشنفکر در جامعه شناخته می‌شوند گمان می‌کنند لازمه تعقل و عقل‌گرایی دوری از تعبد و بندگی الهی و آزاد شدن از قیود دینداری است. بنابراین لازم است در این پژوهش با بررسی آیات و روایات مربوط به این زمینه، ادبیات فکری تشیع تبیین گردیده و رابطه‌ی این دو عنصر حیاتی در سعادت انسان؛ یعنی عقل و بندگی به خوبی روشن گردد تا مانع افراط و تفریط شده و همچنین جلو سوء استفاده احتمالی بعضی که ادعا می‌کنند متخصص دین هستند لیکن برداشت‌های خود را به نام دین عرضه می‌دارند گرفته شود.

۳.۱. سؤالات تحقیق

اصلي:

مراد از رابطه عقل و بندگی چیست؟

فرعي:

گونه‌های رابطه عقل و بندگی کدامند؟

تأثیر متقابل عقل و بندگی کدامند؟

عوامل موثر در تقویت و تضعیف رابطه عقل و بندگی چیست؟

۴.۱. فرضیات تحقیق

۱- از آیات و روایات استفاده می‌شود که عقل و بندگی در یکدیگر تأثیر متقابل دارند.

۲- نوع برخورد انسان‌ها با تعقل و عبودیت به سه گونه اساسی تقسیم می‌شود که عبارتند از: عقل‌گرایی عبادت‌گریز، عبادت‌گرایی عقل‌گریز و عقل‌گرایی عبادت‌گرا.

۳- بر اساس روایت مشهور العقل ماعبد به الرحمن و اکتسب به الجنان و همچنین روایات و آیات دیگری در این زمینه، به دست می‌آید که مکتب تشیع گونه‌ی سوم را تأیید کرده و معتقد است در حوزه عقل عملی ضمن مبتنی‌بودن بندگی بر اصل عقل، عبادت تأثیر شگرفی در تعقل و رشد و شکوفایی عقل دارد.

۴- عواملی چون هوای نفس، شیطان و بندگی طاغوت از موثرترین عوامل تضعیف و امور ضد این‌ها موجب تقویت رابطه عقل و بندگی است.

۵.۱. پیشینه تحقیق

عقل و عبادت در آیات و روایات مطرح و مباحث مختلفی از آنها یاد شده است، در کتابهای عالمان و محدثان نیز به طور پراکنده به این دو موضوع اشاره شده است، به طور مثال در کتب احیاء العلوم غزالی، محجبه البیضاء و شروح کافی اما در این زمینه پایان‌نامه ای به رشته تحریر در نیامده است لکن با موضوعاتی شبیه به این موضوع پایان‌نامه‌هایی نوشته شده مانند بررسی ارتباط متقابل عقل و عبودیت از دیدگاه شهید مطهری، بررسی عقل و عشق در قرآن و روایات، عقل و قلب در تفاسیر عرفانی، گستره تعقل و تعبد در قرآن، رابطه‌ی عقل و قلب در قرآن، تربیت معنوی و عقلانی از دیدگاه قرآن کریم. کتابی نیز تحت عنوان خردگرایی در قرآن و سنت توسط حجت‌الاسلام ری‌شهری به رشته تحریر در آمده است که در آن پیرامون این موضوع روایاتی گردآوری

شده است. البته در زمینه عقل و بندگی به صورت مجزا آثاری نیز وجود دارد اما در خصوص رابطه‌ی این دو موردی یافت نشد.

۶.۱. چارچوب نظری تحقیق

فصل اول: کلیات

فصل دوم: گونه‌های رابطه عقل و بندگی در قران و سنت

فصل سوم: تاثیر عقل در استحکام بندگی

فصل چهارم: تاثیر بندگی در تکامل عقل

فصل پنجم: تاثیر موانع رشد عقل در سقوط بندگی

فصل ششم: تاثیر موانع بندگی در عدم رشد عقل

فصل پایانی: نتیجه‌گیری و پیشنهادات

۷.۱. تبیین مفاهیم ابتدایی

۷.۱.۱. عقل

۷.۱.۱.۱. مفهوم عقل در لغت:

عقل لفظی عربی است و معادل فارسی آن «خرد، اندیشه و هوش» آمده است.^۱ از کتب لغت عرب (العین، قاموس، لسان العرب، مقاییس اللغة، مفردات و...) بر می‌آید که معنای اصلی این کلمه «حبس کردن»، «در بند آوردن»، «منع کردن» و «بستن یک چیز به طوری که مانع حرکت آن شود»^۲، است. در بسیاری از مشتقات این کلمه نیز همین معنای اصلی به کار گرفته شده است؛ مثلاً از این واژه در بستن موی سر، یا بستن پاهای شتر، یا هنگامی که دارویی شکم انسان را بند آورد، استفاده می‌شود. همچنین به وسیله‌ای که زانوهای شتر را با آن می‌بندند تا چموشی نکند و از جای خود بیرون نرود «عِقال» گفته می‌شود. قلعه و پناهگاه را نیز «مَعْقِل» می‌نامند. در دعای صباح که منسوب به حضرت علی - (علیه السلام) - است این کلمه در همین معنای اصلی خود به کار رفته است: «إِلَهِي هَذِهِ أَرْزَمَةُ نَفْسِي عَقَلْتُهَا بِعِقَالٍ مَشِيَّتِكَ»^۳؛ خدایا این‌ها مهارها و ریسمان‌های نفس

۱. علی اکبر، دهخدا، لغت‌نامه دهخدا، ج ۱۰، ماده عقل، ص ۱۴۱۱۳.

۲. ابراهیم انیس و دیگران، المعجم الوسيط، ماده عقل، ص ۶۱۶ و جبران، مسعود، فرهنگ الرائد، ج ۲، ماده عقل، ص ۱۲۰۶.

۳. شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص ۹۹.

من است که به پای مشیت تو آن‌ها را بستم». کلمه عقل به معنای قوه‌ی ادراک و فهم اشیاء بروجه حقیقی آن نیز آمده است. چنانچه در عرب وقتی گفته می‌شود «عَقَلَ - عَقْلًا»؛ یعنی اشیاء را به صورت حقیقی‌اش درک کرد و «عَقَلَ الْعُلَامُ»؛ یعنی نوجوان درک و تشخیص پیدا کرد و «مَفَعَلْتُ هَذَا مُدَّ عَقَلْتُ»؛ یعنی از زمانی که درک و تشخیص پیدا کردم، چنین کاری نکردم.^۱

علامه طباطبایی در تعریف عقل می‌فرماید: کلمه عقل در لغت به معنای بستن و گره‌زدن است و نیز قوه‌ای که آدمی در خود سراغ دارد و به واسطه‌ی آن درک می‌کند و خیر و شر و نفع و ضرر را در مسائل عملی و حق و باطل را در مسائل نظری تشخیص می‌دهد، عقل نام دارد، و مقابل عقل، جنون و سفه و جهل و حمق است که هر کدام به اعتباری استعمال می‌شود.^۲ و در جایی دیگر می‌فرماید: «عقل مصدر (عَقَلَ يَعْقِلُ) و به معنای ادراک و فهمیدن چیزی است، البته ادراک و فهمیدن کامل و تمام، ادراک و فهمی که با سلامت فطرت و دوری از هواهای نفسانی برای انسان دست دهد».^۳

راغب اصفهانی می‌نویسد: «عقل آن قوه‌ای است که آدمی به وسیله آن می‌تواند علم پیدا کند و به علمی هم که انسان با این قوه به دست می‌آورد، عقل گفته می‌شود».

۷.۱.۱.۲. مفهوم عقل در اصطلاح:

در معارف اسلامی در دو مقام، از عقل بحث شده است:

۷.۱.۱.۲.۱. هستی‌شناسی:

هنگام بحث از مراحل هستی گفته می‌شود: مرحله‌ای که در آن زندگی می‌کنیم، آخرین مرحله هستی است که عالم ماده و دنیا نامیده می‌شود (و از آن جهت به آن دنیا (پست‌تر) می‌گویند که پست‌ترین و پایین‌ترین مرحله هستی بوده، بعد از آن، عدم است). این تعبیر نشان می‌دهد که قبل از این مرحله، مراحل دیگری نیز وجود دارد. اما این مرحله و این عالم به لحاظ آن که مقارن ماده و مقهور آن است، خواص ماده را دارد. بسیاری از اختلاف‌های انسان‌ها ناشی از مادی بودن این نشئه و محدودیت‌های آن است. چنان‌که به گفته برخی از مفسران، فرشتگان نیز از کلمه «فی الارض»^۴ فهمیدند که نشئه زندگی آدم و فرزندان او عالم ماده است و چون می-

۱. ابراهیم انیس و دیگران، پیشین.

۲. محمدحسین، طباطبایی، تفسیرالمیزان، ج ۲، ص ۳۷۱.

۳. همان، ج ۱، ص ۶۱۰.

۴. «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، بقره/ ۳۰.

دانستند خاصیت طبیعی و عادی زندگی در عالم ماده، فساد در زمین و خون‌ریزی است، آن پرسش استفهامی را مطرح کردند^۱ و گفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ»^۲.
 مرحله بالاتر از عالم ماده، عالم مثال است که برزخ و واسطه بین عالم ماده و عالم عقل است. اگر چه خصیصه بزرگ این عالم، تجرد از ماده و نزهت از مادی بودن است، ولی از آثار مادی، خالی نیست؛ مانند آنچه در عالم رؤیا دیده می‌شود. رؤیاهای بشر، اگر چه از عالم ماده بیرون است، لیکن خواص و آثار ماده را داراست؛ مثل جزئیّت، طول، عرض، عمق و... البته جسمی که در آنجا مطرح است، با همان عالم تناسب دارد. مرحله بالاتر از عالم مثال، عالم عقل است که مجرد از ماده و آثار آن است و آنچه در روایات از آن به عالم ملائکه تعبیر شده است، قابل انطباق بر عالم عقل خواهد بود. ترتیب این عوالم سه‌گانه به نحو عرضی نیست تا سه عالم در کنار یکدیگر باشد، بلکه به نحو طولی و علت و معلول است؛ یعنی عالم عقل، علت و مفیض عالم مثال و عالم مثال، علت و مفیض عالم ماده است. منظور از علیت و افاضه در اینجا همان مجرای فیض خداوند بودن است که علت اصلی و مفیض ذاتی است.^۳

۲.۱.۱.۲.۲. در انسان شناسی:

هنگام بحث از قوای ادراکی انسان می‌گویند: آن‌گاه که انسان با اندام‌های ادراکی خود، در تماس مستقیم با محسوسات است، مثل آن که چشم او منظره‌ای را می‌بیند، گوش وی صدایی را می‌شنود، زبان او مزه‌ای را می‌چشد، بینی وی بویی را استشمام می‌کند یا لامسه او نرمی و زبری را لمس می‌کند، نام این ادراک‌ها احساس است و لذت و آلمی که از چنین ادراکی برای آدمی حاصل می‌شود، لذت و آلم حسّی است؛ چنان که اگر مطلبی را از این راه‌ها بفهمد و بدان علم پیدا کند، معرفت حسّی خواهد بود. اما هنگامی که انسان، بدون بهره‌گیری از اندام‌های حسّی، صحنه‌ای را در ذهن ممثّل کند و بدون ارتباط با ماده خارجی، با شیء مورد نظر خود سر و کار داشته باشد و بدین طریق، معرفتی برای او حاصل شود یا لذت و دردی را احساس کند، اگر آنچه در پیشگاه ذهن او حاضر شده، از سنخ معانی باشد؛ مثل عداوت و محبت جزئی، آن معرفت، وهمی و لذت و آلم قوه شهوت و غضب (که از آن ادراک جزئی حاصل می‌شود) نیز وهمی است. اما اگر آنچه در پیشگاه ذهن وی حاضر شده، از سنخ صورت باشد، احضار چنین صورتی، تخیّل نام دارد و لذت و آلم حاصل از چنین ادراکی، خیالی است.

۱. عبدالله، جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج ۳، ص ۶۴.

۲. «پروردگارا، می‌خواهی کسانی را در زمین بگماری که فساد کنند و خونها بریزند و حال آنکه ما خود تو را تسبیح و تقدیس می‌کنیم»، بقره/۳۰.

۳. محمد حسین، طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۳۷۰ و عبدالله، جوادی آملی، ادب فنای مقرران، ج ۲، ص ۲۱-۲۰.

ادراک‌های سه‌گانه حس، وهم و خیال، مربوط به امور جزئی است، اما اگر از این مراحل جزئی بگذرد و به ادراک کلی برسد، مثل این که کسی بتواند از تصور زید، بکر و خالد بگذرد و انسان کلی را - همان حیوان ناطق است - بدون در نظر گرفتن خصوصیات افراد (از جهت مادی، مشخصات زمانی، مکانی و...) ادراک کند، به مرحله تعقل رسیده است و آن قوه‌ای که در این مرحله کار می‌کند و انسان به کمک آن می‌تواند آن معانی کلی را ادراک کند، عقل نامیده می‌شود. (البته ادراک عقلی و رسیدن به مرحله تعقل، بسیار مشکل است. هر چند بسیاری گمان می‌کنند به مرحله تعقل رسیده‌اند و ادراک آن‌ها ادراک عقلی است، لیکن نوعاً گرفتار وهم، خیال و حس هستند.)^۱

مسلماً منظور از عقل در این تحقیق، همین عقلی است که در مقام دوم از آن سخن به میان آمد که یکی از قوای ادراکی انسان است.

۷.۱.۱.۳. اقسام عقل

۷.۱.۱.۳.۱. عقل نظری:

عقل نظری نیرویی است که با آن هست‌ها و نیست‌ها درک می‌شود. به بیان دیگر، عقل نظری، مسائل حکمت نظری را درک می‌کند. برای توضیح این مطلب باید گفت: ادراکات انسان به دو دسته تقسیم می‌شود. الف) ادراکاتی که متعلق آن حقایق و هست و نیست‌هاست؛ مانند الهیات، ریاضیات، طبیعیات، منطقیات و به طور کلی مسائل نظری صرف که خارج از قدرت و انتخاب و اختیار بشر است و خواه انسان باشد یا نباشد، آن حقایق در جای خود محفوظ است و بود و نبود آن‌ها به بود و نبود انسان ارتباطی ندارد (البته کمال انسان در این است که این حقایق را بشناسد)، که در اصطلاح این‌گونه از مسائل و علوم را حکمت نظری می‌نامند.

ب) ادراکاتی که متعلق آن، باید و نبایدهاست؛ مانند فقه، حقوق، اخلاق و به طور کلی آن دسته از مسائل که در حیطه اختیار و انتخاب و قدرت بشر قرار دارد و عمل به آن به کمال انسان بر می‌گردد و اگر بشر نباشد جایگاهی نخواهد داشت، که در اصطلاح این‌گونه از مسائل و بحث‌ها را حکمت عملی می‌نامند.

عقل نظری ادراکات دسته اول یعنی هست‌ها و نیست‌ها را درک می‌کند. اصلاً کار عقل نظری درک است. او مطالب بدیهی و روشن را به دلیل بداهت آن‌ها درک می‌کند و مطالب غیربدیهی و نظری را با ارجاع به بدیهیات اولیه، درک می‌کند و رسالت اصلی‌اش جزم

۱. عبدالله، جوادی آملی، *ادب فنای مهربان*، ج ۲، ص ۲۳ - ۲۲.

علمی است.

نکته: همواره بین مطالب بدیهی و نظری، راهی وجود دارد که آن راه معصوم است و هرگز اشتباه نمی‌کند و از آن به قواعد منطقی یاد می‌کنند. اما رونده راه ممکن است درست در مسیر حرکت کند و به مقصد برسد، و ممکن هم هست که دچار اشتباه و خطا بشود و به مقصد نرسد.

۲.۱.۱.۳.۲. عقل عملی:

عقل عملی نیرویی است که با آن عمل می‌شود. آن قوه مدرکه و محرکه است که کارش نیت و اراده و تصمیم، محبت، نفرت، اخلاص، ایمان و مانند آن است. به دیگر سخن، بخش عمل به عقل عملی وابسته است. رسالت اصلی عقل عملی، ایمان و پذیرش و اعتقاد و تسلیم و سرانجام عزم عملی است. پس بنابر آنچه گفته شد عقل نظری راهنمای اندیشه بشر و عقل عملی راهبر انگیزه اوست.^۱ از این دو عقل، به قوه علامه و قوه عماله و یا قوه بینش و قوه کنش، نیز تعبیر شده است. نکته‌ای که خوب است در اینجا مطرح گردد این است که انسان گرچه مُلهم به فجور و تقواست و خوبی و بدی را یکسان تشخیص می‌دهد، اما این‌گونه نیست که از لحاظ گرایش هم یکسان باشد؛ یعنی هم به طرف خوبی تمایل داشته باشد، هم به طرف بدی، بلکه او فطرتاً به گونه‌ای خلق شده که تنها به طرف خوبی و فضیلت و ایمان گرایش دارد^۲ و اگر به بدی‌ها و قبایح گرایش دارد، نتیجه بدآموزی و عادت‌های ناپسند است.^۳

یادسپاری: برای عقل نظری و عقل عملی دو تعریف و دو اصطلاح میان صاحب نظران وجود دارد: برخی عقل نظری و عقل عملی را دو قوه ادراکی انسان دانسته‌اند، یعنی فعالیت هر دو را فهم و ادراک می‌دانند. به نظر این گروه عقل نظری، نیرویی است که حکمت نظری (یعنی همان واقعیت‌ها و هست و نیست‌ها) را درک می‌کند و عقل عملی، نیرویی است که حکمت عملی (یعنی آنچه را آدمی باید انجام دهد یا ترک کند) را درک می‌کند.^۴ بر اساس این تعریف عقل عملی، همچون عقل نظری، قوه شناخت و ادراک است و تفاوت این دو تنها در متعلق شناخت‌شان است.

۱. عبدالله، جوادی آملی، دین‌شناسی، ص ۱۳۷ - ۱۳۲

۲. « فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا » پس تو ای رسول (با همه‌پیروانت) مستقیم روی به آیین پاک اسلام آور و از طریقه‌دین خدا که فطرت خلق را بر آن آفریده است، پیروی کن «: سورة روم / ۳۰.

۳. « كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَدَّ عَلَى الْفِطْرَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَ إِنَّ أَبَوَاهُ يَهُودَانَهُ وَيُمَجْسَانَهُ وَ يُنَصِّرَانَهُ »؛ هر بچه‌ای با فطرت اسلامی به دنیا می‌آید و این محیط است که او را یهودی و مجوسی و نصرانی می‌کند؛ محمد، مفتاح، آیات اصول اعتقادی، ص ۵.

۴. حسن، مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۸، ص ۱۹۸.

اما برخی دیگر عقل نظری را مبدأ ادراکات انسان دانسته‌اند و عقل عملی را مبدأ حرکات و اعمال او بر اساس این دیدگاه عقل نظری هم محدوده حکمت نظری را درک می‌کند و هم محدوده حکمت عملی را و عقل عملی فقط صبغه عملی دارد (نه علمی) و وظیفه‌اش عزم عملی است نه جزم علمی.^۱ در این مباحث اصطلاح دوم، که به نظر می‌رسد صحیح‌تر باشد، به کار رفته است.

۷.۱.۱.۳.۳. عقل ابزاری (عقل معاش):

در آثار هیوم و دیگر همفکران او از عقلی به نام عقل ابزاری نامبرده شده است، عقل ابزاری که معطوف به معاش است به‌طور کلی عبارت است از قدرت و شعوری که انسان با استفاده از آن به معاش خود سامان داده و به مطلوبات زندگی در دنیا دست می‌یابد. این عقل چون قدرت حسابگری دارد انسان را قادر می‌سازد تا توان پیش-بینی آینده را پیدا کند. در روایات نیز از این کارکرد عقل نامبرده شده است ولی عقل را ابزاری برای رسیدن به معاش دنیوی و معاد معرفی کرده است و همسویی و اتحاد آن را به صورت زیر بیان نموده‌اند. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: برترین مردم در عقل، کسانی هستند که بهتر از همه در معاش خود تدبیر می‌کنند و بیش از همه به اصلاح معاد و آخرتشان اهتمام می‌ورزند.^۲

در کلام امیرالمومنین علی (علیه السلام) عبارات دیگری هم وجود دارد که ناظر به این کارکرد عقل است که به اختصار محتوی بیان می‌کنیم:

عقل مرز عاقبت‌اندیشی است، بهترین دلیل بر زیادتی عقل، حسن تدبیر است، برترین عقل بهترین آنها در برنامه‌ریزی معاش است^۳ و....

از اینجا مشخص می‌شود که چرا در برخی احادیث زیرکی معاویه، نکراء و شیطنت نامیده شده است.^۴ زیرا اگر عقل ابزاری در خدمت عقل نظری و عملی و در نتیجه خدا و دین قرار گیرد و زندگی دینی را سامان دهد عقل نامیده می‌شود ولی اگر در خدمت شیطان و شهوت قرار گیرد شیطنت و نکراء است و دیگر به آن عقل نمی‌توان گفت.

۷.۱.۱.۴. راه‌یابی مؤمن و منافق به حکمت نظری و عملی

۱. عبدالله، جوادی آملی، دین‌شناسی، ص ۱۳۵ - ۱۳۴.

۲. آمدی، عبدالواحد محمد، غررالحکم، ج ۲، ص ۴۷۲، ح ۳۳۴۰.

۳. همان، ص ۴۲۹.

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۱.

حکمت نظری که درباره هست و نیست و بود و نبود حقایق جهان تکوین بحث می‌کند و نیز حکمت عملی که درباره باید و نباید اخلاقی، فقهی و حقوقی بحث می‌کند چون هر کدام صرفاً مطلبی علمی‌اند و طبق اصطلاح راجح، مُدرک آن‌ها عقل نظری است، ممکن است مؤمن و منافق هر دو به آن‌ها راه یابند، لیکن منافق چون فاقد عقل عملی است، به آنچه می‌داند باور و ایمان ندارد و نیز طبق آن‌ها عمل نمی‌کند.

پس ممکن است حکمت نظری یا عملی که هر کدام دانش مخصوصی‌اند به قلب منافق راه یابد و او، آن را با زبان یا قلم به دیگران منتقل کند، در این حال باید فرصت را غنیمت شمرد و از آن حکمت که حُسن فعلی است برخوردار شد و از نفاق گوینده یا نویسنده که قبح فاعلی است هراسناک نبود.^۱ از این‌رو حضرت علی(علیه‌السلام) فرموده است: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ»^۲؛ حکمت گمشده مؤمن است، حکمت را فراگیر هر چند نزد منافقان باشد»، و در کلامی دیگر فرموده‌اند: «حکمت را هر کجا باشد فراگیر، گاهی حکمت در سینه منافق است و بی‌تابی کند تا بیرون آمده و با همدمانش در سینه مؤمن آرام گیرد».^۳

۷.۱.۱.۵. چگونگی عملکرد عقل

وظیفه اصلی عقل که راهبر اندیشه و انگیزه انسان است، هماهنگ ساختن این دو شأن انسانی است. بدین منظور، نخست عقل نظری، اندیشه را از وسوسه‌های حس و خیال و وهم می‌رهاند، اما از آن‌ها به کلی دست نمی‌شوید، بلکه آن‌ها را تعدیل می‌کند، سپس از آن‌ها بهره می‌برد. در واقع عقل به اندیشه می‌آموزد که زانوی این نیروهای چموش، یعنی حس و خیال و وهم را عقال کند و ببندد و آن‌ها را چون مرکب‌هایی راهوار در خدمت انسان در آورد تا از آن‌ها بهره‌آفرینانه ببرد. پس از پیراستن اندیشه، باید انگیزه و اراده نیز پاکیزه گردد تا علم به مرحله عمل بار یابد. بدین منظور، عقل عملی زانوی نیروهای سرکش شهوت و غضب را عقال می‌کند تا انسان از این مرکب‌های راهوار و تعدیل شده نیز به درستی بهره بگیرد. از آن پس، انسان خردمندانه تصمیم می‌گیرد و به جا عمل می‌کند. همواره بین نظر و عمل یک حجابی است، هر چه پایین‌تر بیاید این فاصله بیشتر می‌شود و هر چه بالاتر برود این فاصله کمتر می‌گردد. این است که گاهی انسان عالم است اما بی‌عمل، گاهی مقدس پر عمل است و کم تشخیص، گاهی عالم با عمل است و گاهی جاهل متهتک.^۴

۱. عبدالله، جوادی‌آملی، حکمت عملی و نظری در نهج‌البلاغه، ص ۱۵ و ۳۷.

۲. نهج‌البلاغه، ح ۸۰.

۳. همان، ح ۷۹.

۴. عبدالله، جوادی‌آملی، شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی، ص ۱۲۱ - ۱۲۰؛ همان، زن در آئینه جلال و جمال، ص ۱۸۶ - ۱۸۵.

۶.۱.۱.۷. عقل در قرآن

۶.۱.۱.۶.۱. مفهوم عقل در قرآن

عقل واژه‌ای است که بار ارزشی دارد و همگان مدّعی داشتن آنند.

گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد به خود گمان نبرد هیچ کس که نادانم^۱

لذا معنا و موارد اطلاق آن نزد اصحاب مکاتب متعدد، متفاوت است، چه این که واژه حق و باطل، حسن و قبح نیز نزد صحابه مذاهب گوناگون، مختلف است. کلمه عقل همانند واژه درخت، زمین یا ستاره سپهر یا سایر کلمات طبیعی فاقد بار ارزشی نیست که نزد همگان یکسان باشد. نیز نظیر واژه چشم و گوش یا دست و پا از اعضای ادراکی و تحریکی بدن انسان نیست تا در بینش همه به یک معنا باشد بلکه نزد متفکران الحادی و الهی کاملاً متفاوت است؛ زیرا واقع، حقیقت و جهان از دیدگاه اینان متفاوت است؛ یکی فلان عمل را مطابق حق، واقعیت و... می‌داند، لذا گزارش از آن را صدق و عمل به آن را عدل و عامل به آن را عادل و تشخیص‌دهنده آن را عاقل می‌پندارد، و دیگری به عکس؛ از این رو وثنی‌ها و صنمی‌های باطل‌گرای حجاز حضرت رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را که عقل ممثّل بود مجنون می‌پنداشتند، چه این که اسلام نیز آن‌ها را فاقد شعور انسانی دانسته و از آن‌ها با تعبیر «إِنَّ هُمْ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»^۲ یاد کرده است. یا دیده می‌شود که داوری توده مردم درباره افرادی که منافع دنیا و اغراض مادی و اهداف گذرای طبیعی را به خوبی و با سرعت و حدّت تشخیص می‌دهند ولی در تمییز معارف والا، مطالب معنوی و اهداف اخروی و جاودان راجل‌اند چنین است که آن‌ها از عقل خوبی برخوردارند. در حالی که این گروه نزد اولیای الهی گرفتار نکراء و مبتلا به شیطنت‌اند.^۳ از این رو لازم است معنا و مفهوم عقل از نگاه قرآن روشن شود.

راغب اصفهانی می‌نویسد: «عقل آن قوه‌ای است که آدمی به وسیله آن می‌تواند علم پیدا کند و به علمی هم که انسان با این قوه به دست می‌آورد، عقل گفته می‌شود». به نظر او هر جا خداوند در قرآن کریم کفّار را به دلیل نداشتن عقل مذمّت کرده است، اشاره به معنای دوم دارد، و هر جا از بنده به دلیل نداشتن عقل رفع تکلیف کرده است، اشاره به معنای اول دارد.^۴ در کتاب التحقیق فی کلمات القرآن الکریم چنین آمده که: همانا عقل به معنای تشخیص صلاح و فساد در ابعاد مادی یا معنوی زندگی است که تدبّر، خوش فهمی، درک کردن، انزجار، شناخت

۱. سعدی، گلستان سعدی، باب هشتم، ص ۵۳۸.

۲. فرقان / ۴۴: «اینان در بی‌عقلی بس مانند چهارپایانند بلکه نادان تر و گمراه‌ترند».

۳. محمد بن یعقوب، کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱.

۴. الراغب الاصفهانی، معجم مفردات الفاظ القرآن، ماده عقل، ص ۳۵۴.

نیازهای واقعی زندگی و انطباق با برنامه‌ای حساب شده و صحیح و خود نگه‌داری از تمایلات نفسانی از لوازم آن شمرده شده است.^۱

به نظر علامه طباطبایی مراد از عقل در قرآن کریم آن عنصری است که آدمی در دین خود از آن بهره‌مند می‌شود و به وسیله آن به معارف حقیقی و کردار شایسته رهنمون می‌شود و چنانچه این خصلت را نداشته باشد نمی‌توان آن را عقل نامید، هر چند منفعت دنیوی داشته باشد و انسان را در زمینه‌های خیر و شر دنیوی یاری برساند.^۲ از نظر آیه‌الله جوادی آملی عقل در نگاه قرآن کریم چیزی است که انسان به وسیله آن حق را بفهمد و عمل کند، در واقع در فرهنگ دین، مجموعه درک و کار را عقل می‌گویند، آن که درست درک نمی‌کند عاقل نیست، و آن - که درک می‌کند و عالم است ولی به علمش عمل نمی‌کند، او هم عاقل نیست.^۳ در قرآن کریم آیات زیادی وجود دارد که با خطاب یعقلون مفهوم این عبارت را در جمله مشخص کرده است و تقریباً معنای عام مورد نظر خداوند استفاده از نیروی عقل و تفکر و تدبیر در امور است، تمام خطابات افلا یعقلون، لقوم یعقلون (۲۲مورد) همین مضمون را دلالت دارد، آیه زیر به خوبی معنای مورد نظر قرآن از این کلمه را بیان می‌کند، دقت فرمایید:

«أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»^۴

ایا طمع دارید که به شما ایمان بیاورند، و حال آنکه گروهی از ایشان کلام خدا را شنیدند و با آنکه حقیقت آن را یافتند تحریفش کردند و از کار خویش آگاه بودند؟

توجه کردید مفهوم عقل در این آیه درک حقیقت و تدبیر در آن است. در آیات دیگر نیز مفهوم مشتقات ماده عقل چنین می‌باشد.

۲.۱.۱.۶.۲. کلمات مترادف عقل در قرآن

در لسان قرآن کریم از عقل بنا بر اعتبارات گوناگون، با نام‌های مختلفی یاد شده که به آن‌ها اشاره می‌شود:

۲.۱.۱.۶.۲.۱. «نُهَيْه»: یکی از کلماتی که در قرآن به معنای عقل به کار رفته، نهیه است. البته این کلمه در قرآن به صورت جمع (نُهَی) آمده است. اصل این کلمه از «نهی» به معنای منع از چیزی است. عقل را از آن جهت

۱. حسن، مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکَرِیم، ج ۸، ص ۱۹۶.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۷۵.

۳. عبدالله، جوادی آملی، زن در آئینه جلال و جمال، ص ۲۷۹.

۴. بقره/۷۵.

نهییه می‌نامند که انسان را از ارتکاب زشتی‌ها و قبیح نهی می‌کند^۱ و صاحب خود^۲ یا دیگران را از زشتی باز می‌دارد. چنان که امین‌الاسلام طبرسی می‌گوید:

«از آن جهت به خرد ورزان «اولوالنهی» گفته می‌شود که مردم را از ارتکاب قبیح باز می‌دارند»^۳.

برخی گفته‌اند:

«هر چیزی که به وسیله آن، ترک و خودداری از ناپسندی‌های عقلی و نقلی طلب شود، نهییه نامیده می‌شود»؛ مثل عقل، علم، عزم، بصیرت و...^۴ وجه تسمیه دیگر، آن است که مراجعه مردم برای حل و فصل کارهایشان، به خردورزان منتهی می‌شود و به سراغ آنان می‌روند.^۵

قرآن کریم بعد از بیان این مطلب که خداوند زمین را مهد و آسایشگاه برای انسان قرار داد و در آن راه‌هایی بر روابط و سفر و حوایج خلق پدید آورد و هم از آسمان آب نازل کرد و به وسیله آن انواع نباتات مختلف را از زمین رویاند، می‌فرماید:

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى»^۶ حقیقتاً در این کارها هر آینه نشانه‌هایی است برای صاحبان خرد.

۲.۲.۱۶.۷.۱. «حِجْر»: اصل در معنای این کلمه مانع ایجاد کردن دور چیزی برای نزدیک نشدن به آن است؛ چنان که در سابق مرسوم بود که با سنگ چین کردن دور زمین موات، دیگران را از تصرف در آن منع می‌کردند و سپس به آباد کردن آن می‌پرداختند. این که عقل را «حجر» و صاحب خرد را «ذی حجر» نامیده‌اند، بدین سبب است که نیروی مزبور، انسان را از امور ناپسند منع می‌کند. شاید هم ریشه اصلی این لغت همان جسم سخت معروف، یعنی سنگ باشد که خصوصیت آن صلابت، سفتی و سختی است. بدین ترتیب، آن‌گاه که به صلابت و نفوذ ناپذیری عقل و مقاومت آن در برابر اعوجاج‌ها و انحراف‌ها توجه می‌شود، حجر نامیده می‌شود.^۷ به نظر

۱. الراغب الاصفهانی، معجم مفردات الفاظ القرآن، واژه نهی، ص ۵۲۹.

۲. اسماعیل بن حماد الجوهری، صحاح اللغة، ج ۴، ص ۲۵۱۷.

۳. ابو علی فضل بن حسن، طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۵ و ۱۶، ص ۷۶۳.

۴. حسن، مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، واژه نهی.

۵. ابو علی فضل بن حسن، طبرسی، پیشین.

۶. طه / ۵۴.

۷. احمد بن فارس بن زکریا، معجم المقاییس اللغة، ج ۲، ص ۱۳۸.

راغب اصفهانی «یکی از معانی حجر، منع می‌باشد و به عقل هم حجر می‌گویند، چرا که انسان را از اجابت خواسته‌های نفسانی‌اش باز می‌دارد».^۱

اما قرآن کریم بعد از آن که به صبحگاه و به ده شب و به جفت و فرد و به شب تار آن گاه که به سمت روشنی حرکت می‌کند، قسم می‌خورد، می‌فرماید:

«هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ»^۲؛ آیا در این امور که قسم به آن‌ها یاد شد نزد اهل خرد

لیاقت سوگند نیست؟ (البته هست).

۷.۱.۱۶.۲.۳. «قلب»: یکی دیگر از کلماتی که در قرآن به معنای عقل به کار رفته، کلمه «قلب» است. علامه-

طباطبایی می‌فرماید:

کلمه (قلب) در قرآن به معنای آن نیرویی است که آدمی به وسیله آن تعقل می‌کند و حق را از باطل و خیر را از شر تمیز می‌دهد و بین نافع و مضر فرق می‌گذارد و اگر تعقل نکند و چنین تشخیص و جداسازی نداشته باشد، در حقیقت وجود او مثل عدمش خواهد بود، چون چیزی که اثر ندارد وجود و عدمش یکی است.^۳

قرآن کریم پس از اشاره به هلاکت اقوام و طوایفی که صاحب قدرت و شوکت زیادی بودند، می‌فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ...»^۴؛ در این (هلاکت پیشینیان) تذکر است برای کسی که قلب (سلیم) داشته باشد. منظور از قلب در این آیه شریفه، بنا به فرموده امام کاظم (علیه‌السلام) عقل می‌باشد.^۵

۷.۱.۱۶.۲.۴. «لُبٌّ»: یکی دیگر از کلماتی که در قرآن کریم به معنای عقل به کار رفته، کلمه «لُبٌّ» است که غالباً به صورت جمع و با ترکیب «اولوالالباب» (صاحبان خرد) استعمال شده است. از کتب لغت عرب بر می‌آید که لُبٌّ بر خالص هر چیز و مغز آن، گفته می‌شود. از این رو عرب به مغز گردو، بادام و مانند آن لُبٌّ می‌گوید. عقل را بدان سبب لب گفته‌اند که با ارزش‌ترین چیز در انسان است، به گونه‌ای که گویا سایر اعضای آدمی به منزله

۱. الراغب الاصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، واژه حجر، ص ۱۰۷.

۲. فجر/۵.

۳. محمدحسین، طباطبایی، تفسیرالمیزان، ج ۱۸، ص ۵۳۳.

۴. ق/۳۷.

۵. محمدبن یعقوب، کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸.

۶. ابراهیم انیس و دیگران، المعجم الوسیط، واژه لب، ص ۸۱۱؛ جبران، مسعود، فرهنگ الرائد، ج ۲، واژه لب، ص ۱۴۷۷.

پوست و برای صیانت این شیء نفیس است.^۱ علامه طباطبایی می‌فرماید: «لبّ در انسان‌ها به معنای عقل است، چون عقل در آدمی مانند مغز گردو است نسبت به پوست آن.»^۲ راغب می‌گوید:

«اللَّبُّ الْعَقْلُ الْخَالِصُ مِنَ الشَّوَابِ»؛^۳ یعنی لب به عقلی می‌گویند که از آنچه با آن مخلوط

شده جدا و خالص شده باشد.

نمی‌گوید عقل خالی از شوائب، چون واقعاً در ابتدا که فکر انسان خام است نوعی آمیختگی میان محسوسات و مخیلات و معقولات وجود دارد، بعدها این‌ها از یکدیگر جدا می‌شوند و حساب هر یک جدا می‌گردد. توضیح این‌که: نسبت عقل انسان که باطن است با قوای ظاهری حسی، مثل نسبت مغز است به پوست. مغز و پوست در یک بادام یا یک گردو ابتدا به یکدیگر آمیخته است. تدریجاً که این میوه کامل و رسیده می‌شود، پوست‌ها از مغزها جدا می‌شوند و هر کدام خاصیت و اثر مخصوص به خود را حفظ می‌کند و اثر هیچ‌کدام با اثر دیگری مخلوط نمی‌شود. عقل انسان هم هرگاه به این مرتبه برسد که از مقهوریت وهم و خیال و حس و شهوت و غضب بیرون آید و خلاص گردد، لبّ نامیده می‌شود. در این هنگام به چنین شخصی «لیب» گفته می‌شود؛ یعنی کسی که قوه عاقله‌اش استقلال خود را بازیافته و دیگر تحت تأثیر وهم و خیال غضب و شهوت نیست، بلکه آن‌ها را تحت سیطره خویش در آورده است.^۴

به طور کلی قرآن کریم عنوان «اولوالالباب» را به کار برده است؛ گاه آن‌ها را مخاطب قرار داده و گاه ویژگی‌ها و اوصاف آنان را بر شمرده است؛ مثلاً می‌فرماید:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ»؛^۵ توضیح آیه

بدین صورت می‌شود که در خلقت آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز، در مشاهده این پیکر و پوسته عالم، نشانه‌ها و دلایلی بر روح عالم و لبّ و مغز عالم هست، البته از برای کسانی که خودشان دارای مغز و لب هستند و عقل قوی و خالص شده از آلودگی‌ها و آمیختگی‌ها دارند.

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۱۹۰.

۲. محمدحسین، طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۶۰۸.

۳. الراغب الاصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، واژه لبّ، ص ۴۶۶.

۴. مرتضی، مطهری، بیست گفتار، ص ۳۰۱.

۵. آل عمران / ۱۹۰.

آری انسان با قشر و پوسته و قسمت محسوس و ظاهر جهان وجود خود، با قشر و پوسته محسوس جهان بزرگ ارتباط پیدا می‌کند و با قسمت هسته و مغز نامحسوس جهان وجود خود، با باطن و مغز جهان بزرگ ارتباط پیدا می‌کند.

و یا می‌فرماید:

(الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أَولئِكَ هُمُ أُولُوا
الْأَلْبَابِ)

آن کسانی که به سخن گوش می‌دهند و از بهترین آن پیروی می‌کنند، ایشانند کسانی که خدا هدایتشان کرده و اینان خردمنداند.^۱

۲.۱.۱.۶.۳. جایگاه عقل در قرآن

تحقیقاً هیچ کتاب آسمانی در دنیا پیدا نمی‌شود که به اندازه قرآن برای عقل، ارزش و احترام و اصالت و حجیت قائل شده باشد. قرآن کریم به شکل‌ها و صورت‌های مختلفی این اصالت و حجیت عقل را امضاء کرده است که به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. ۲.۱.۱.۶.۳.۱. **دعوت به تعقل:** قرآن کریم در بیش از ۴۸ مورد از آیات خود انسان‌ها را به طور مستقیم دعوت به تعقل می‌کند.^۲ این آیات غالباً با «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» و گاهی با «إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ» پایان می‌پذیرند؛ برخی به بیان آثار تکوینی خدای سبحان و برخی به بیان آثار تشریحی خداوند می‌پردازند تا آدمیان با تعقل در این آیات به معرفت‌هایی که لازمه حیات انسانی و کمال معنوی آن‌هاست دست یابند.

۲. ۲.۱.۱.۶.۳.۲. **توبیخ و مذمت بی‌خردان و تمجید از صاحبان خرد:** قرآن کریم در پاره‌ای از آیات کسانی را که نسبت به عقل و تعقل بی‌اعتنا هستند، سرزنش و توبیخ می‌کند. این آیات غالباً با «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» پایان می‌پذیرند؛ مثلاً می‌فرماید: «اتَّامُرُونَ النَّاسَ بِالْبُرِّ وَ تَسْؤُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»؛^۳ «چگونه شما که مردم را

۱. زمر/۱۸.

۲. علی، الله بداشتی، «قرآن و عقل»، نشریه صحیفه مبین، ش ۲۰، ص ۱۵.

۳. بقره/۴۴.

به نیکوکاری دستور می‌دهید خود را فراموش می‌کنید و حال آن‌که شما کتاب خدا را می‌خوانید چرا تعقل و اندیشه در آن نمی‌کنید؟»

یا در جایی دیگر می‌فرماید: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ»
«زندگی دنیا چیزی جز لهو و لعب نیست و زندگی آخرت برای پروا پیشگان بهتر است، پس آیا اندیشه نمی‌کنید؟»^۱

از سوی دیگر قرآن کریم عدم تعقل را مایه سقوط و بدبختی انسان می‌داند و می‌فرماید:
«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»؛ بدترین جنبه‌ها نزد خدا کسانی هستند که کر و گنگ‌اند و اندیشه نمی‌کنند».^۲

البته واضح است که منظور قرآن از کر و لال، کر و لال عضوی و محرومیت از حواس ظاهری نیست، چه بسا بسیاری از این افراد از چشم و گوش قوی و سالمی برخوردار باشند و قرآن آنان را کر و کور می‌داند، بلکه منظور کسانی هستند که نمی‌خواهند حقیقت را بشنوند و یا می‌شنوند و به زبان اعتراف نمی‌کنند. گوش‌هایی که از شنیدن حقایق طفره می‌رود و عاجز است و صرفاً برای شنیدن مهملات و خزعبلات و چیزهای بیهوده آمادگی دارد از نظر قرآن کر است و زبانی که تنها برای چرندگویی و سخنان لغو و بیهوده به کار می‌افتد به تعبیر قرآن لال است.

«لَا يَعْقِلُونَ» نیز کسانی هستند که از اندیشه خود سود و بهره صحیح نمی‌برند. قرآن این گونه افراد را بدترین جنبندگان معرفی می‌کند.^۳ در جای دیگر رجس و پلیدی را از آن کسانی می‌داند که اهل تعقل نیستند: «... وَ يَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ».^۴

در مقابل این آیات، آیات دیگری در قرآن وجود دارد که به تحسین و تمجید خردمندان و اهل تعقل می‌پردازد و به منزلت آن‌ها در نزد خدای سبحان اشاره می‌کند. چنانچه در آیه‌ای این گروه را شایسته‌ی بشارت الهی می‌داند و آنان را جزء هدایت‌شدگان به هدایت و رهبری الهی معرفی می‌کند:

فَبَشِّرْ عِبَادِيَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ؛ ای پیامبر نوید بده آن دسته از بندگان مرا که به سخن گوش فرا می‌دهند، اما از میان آنچه می‌شنوند آن‌که بهتر است را

۱. انعام/ ۳۲، برخی دیگر از این آیات عبارتند از: بقره/ ۷۶، آل عمران/ ۶۵ و یونس/ ۱۶.

۲. انفال/ ۲۲.

۳. مرتضی، مطهری، آشنایی با قرآن، ج ۱ و ۲، ص ۴۸.

۴. یونس/ ۱۰۰.

برای عمل و پیروی انتخاب می‌کنند. آن‌ها هستند کسانی که خداوند آن‌ها را رهبری کرده و آن‌ها هستند صاحبان خرد.^۱

۷.۱.۱۶.۳.۳. اقامه براهین عقلی از طرف قرآن: یکی دیگر از دلایلی که نشان می‌دهد عقل از نگاه قرآن دارای ارزش و اعتبار است، ارائه براهین عقلی از طرف قرآن است. قرآن کریم در کمال وضوح به براهین عقلی ارج می‌نهد و خود نیز برای تبیین معارف الهی ادله قاطع اقامه می‌کند؛ مثلاً در آیه‌ای اثبات وجود خداوند را این گونه مطرح می‌کند که: «أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ»، منظور از «شیء» در آیه، مبدأ فاعلی است؛ لذا معنی آیه این است که آیا انسان‌ها بدون مبدأ فاعلی خلق شده‌اند یا خودشان خالقند؟ مفادی که از این آیه استفاده می‌شود این است که: ۱- انسان‌ها بر اساس تصادف و اتفاق به دنیا نیامده‌اند، بلکه آفریدگاری دارند؛ چرا که هر فعلی فاعلی دارد که آن را خلق کرده است و عقلاً محال است که فعل بدون فاعل باشد.

۲- حال که انسان‌ها دارای مبدأ فاعلی‌اند، فاعل آن‌ها یا خودشان هستند، که در این صورت دور لازم می‌آید و دور محال است؛ و یا فاعل آن‌ها موجودی مثل خودشان است که در این صورت نیز تسلسل لازم می‌آید و تسلسل هم محال است؛ و یا این که فاعل آن‌ها موجودی است که خود، پدیده و مخلوق نیست تا نیاز به پدیدآورنده و خالق داشته باشد بلکه موجودی است که هستی او عین ذاتش است، همیشه بوده و هست، که او همان خداوند سبحان است.^۲ بنابراین محتوای این آیه، استدلالی عقلی است. در جای دیگر برای اثبات وحدت خداوند استدلالی منطقی به شکل قیاس استثنایی^۳ ترتیب می‌دهد و می‌فرماید: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»^۴ اگر در آسمان و زمین خدایانی جز خدای یکتا بود، هر آینه فاسد می‌شدند»، این قضیه مقدمه شرطی قیاس است. اما «مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ»^۵ در خلقت خدا هیچ اختلاف و ناهماهنگی (در نظم) نمی‌بینی»، این هم

۱. زم/۱۸، امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در کلامی خطاب به هشام فرمودند: ای هشام، خداوند تبارک و تعالی بشارت داده است اهل عقل و فهم را در کتابش پس فرموده: فَبَشِّرْ...، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴.

۲. عبدالله، جوادی آملی، دین شناسی، ص ۱۵۸-۱۵۷.

۳. هر قیاسی که نتیجه یا نقیض آن در متن قیاس ذکر شود، قیاس استثنایی می‌باشد. در این قیاس نقیض نتیجه صریحاً آمده است؛ عبدالله، جوادی آملی، ده مقاله پیرامون مبدأ و معاد، ص ۱۴۳.

۴. انبیاء/ ۲۲.

۵. ملک/ ۳.

مقدمه حملی قیاس است که در آن بطلان تالی قضیه شرطیه آمده، پس در آسمان و زمین خدایی جز خدای یکتا وجود ندارد. این نتیجه‌ای است که از جمع میان این دو آیه به دست می‌آید.^۱

علامه طباطبایی در این باره می‌فرماید:

اگر فرض شود که برای عالم آلهه متعددی باشد، ناچار باید این چند اله با یکدیگر اختلاف ذاتی، و تباین حقیقی داشته باشند، وگرنه چند اله نمی‌شدند، و تباین در حقیقت و ذات مستلزم آن است که در تدبیر هم با یکدیگر متباین و مختلف باشند، و همین که پای اختلاف در تدبیر به میان بیاید، تدبیر هر یک تدبیر دیگری را فاسد می‌کند، و آسمان و زمین رو به تباهی می‌گذراند. اما چون می‌بینیم نظام جاری در عالم نظامی است واحده که همه اجزای آن یکدیگر را در رسیدن به هدف خود یاری می‌دهند و با رسیدن اجزای دیگر به هدف-های خود سازگارند، می‌فهمیم که پس برای عالم غیر از یک اله نیست.^۲

قرآن کریم در ردّ و ابطال الوهیت حضرت عیسی (علیه‌السلام) نیز براهین زیادی اقامه نموده است؛ مثلاً در آیه‌ای می‌فرماید:

اگر دلیل اعتقاد شما به الوهیت حضرت عیسی (علیه‌السلام) این است که او بدون داشتن پدر متولد شده، باید این سمت را درباره حضرت آدم (علیه‌السلام) به طور مسلم قائل باشید، چون او نه پدر داشت و نه مادر. چگونه شما درباره آدم مشکلی ندارید و به آسانی مخلوق-بودن او را باور دارید؟ «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ؛ همانا مثل خلقت عیسی از جانب خداوند همانند خلقت آدم است که خدا او را از خاک آفرید سپس بدان خاک گفت بشری به حد کمال باشد همان دم چنان گشت.^۳

بنابراین صرف نداشتن پدر نمی‌تواند دلیلی برای غلوّ غالیان باشد. از این آیه شریفه این معنا بر می‌آید که خلقت عیسی (علیه‌السلام) مانند خلقت آدم (علیه‌السلام) طبیعی و مادی است، هر چند که برخلاف سنت جاریه الهی در نسل‌ها بوده، که هر نسلی در تکوّن و پیدایش خود نیازمند به پدر است.^۴ در جای دیگر می‌فرماید:

۱. امام صادق (علیه‌السلام) در حدیثی فرمودند: چون ما امر خلقت را منظم، و فلک را در گردش، و تدبیر جهان را یکسان می‌بینیم، و شب و روز و خورشید و ماه را یکی از دیگری، و نیز صحت امر و هماهنگی آنها را مشاهده می‌کنیم، می‌فهمیم که ناظم جهان یکی است؛ بانو امین، اربعین هاشمیه، ص ۶۷

۲. محمد حسین، طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۵.

۳. آل عمران/۵۹.

۴. عبدالله، جوادی آملی، توحید در قرآن، ص ۶۲۳

«مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَأَنَّا بِالطَّعَامِ»

«مسیح فرزند مریم پیامبری بیش نبود، قبل از او هم پیامبرانی آمده‌اند و مادرش هم زنی

بسیار راستگو بود هر دو به حکم بشر بودن غذا تناول می‌کردند»^۱.

در این آیه از میان همه افعال مسیح و مریم (علیهما السلام) به غذا خوردن آن‌ها اشاره می‌کند و این بدان جهت است که خوردن از هر عمل دیگری بر مادیت و احتیاج آن‌ها بیشتر دلالت می‌کند و احتیاج و مادیت با الوهیت منافات دارند، چون هر کسی می‌فهمد که شخصی که به خاطر طبیعت بشریش گرسنه و تشنه می‌شود و با چند لقمه سیر و با شربتی آب سیراب می‌گردد، از ناحیه خودش چیزی جز حاجت و نیاز ندارد، حاجتی که باید دیگری آن را برآورد، با این حال الوهیت چنین کسی چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ آخر کسی که حاجت از هر سو احاطه‌اش کرده و در رفع آن حوائج نیاز به خارج از ذات خود دارد، فی‌نفسه ناقص و مدبّر به تدبیر دیگری است و اله و غنی با لذات نیست، بلکه مخلوقی است مدبّر به ربوبیت کسی که تدبیر او و همه‌عالم به وی منتهی می‌شود. جمله «قبل از او هم پیامبرانی بودند» نیز حاوی نکته مهمی است که تأکید بر برهان بشریت مسیح (علیه السلام) است و آن این که از اتصاف انبیای گذشته به موت، روشن می‌شود که این سنت الهی، بر حضرت عیسی (علیه السلام) نیز مانند انبیای گذشته جاری است و مسیح (علیه السلام) هیچ فرقی با سایر فرستادگان الهی که خدا همه آن‌ها را به سرنوشت مرگ دچار ساخت ندارد.^۲

۷.۱.۱۶.۳.۴. **تایید براهین عقلی:** قرآن کریم از زبان پیامبران الهی نیز براهین عقلی فراوانی نقل کرده که یک

نمونه از آن‌ها استدلال حضرت ابراهیم (علیه السلام) با آذر است، آن جا که فرمود:

«يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا؛ ای پدر چرا چیزی را که چشم

و گوش ندارد و هیچ رفع حاجتی از تو نتواند کرد پرستش می‌کنی؟»^۳ بر اساس این آیه

حضرت ابراهیم (علیه السلام) بطلان بت پرستی و لغویت آن‌را با دو دلیل اثبات می‌کند:

یکی این که پرستش به معنای اظهار خضوع و مجسم نمودن عابد، ذلت خود را برای معبود

است، و این صورت نمی‌گیرد مگر در جایی و در حق معبودی که از حال عابد آگاه باشد، و

بتها جماداتی هستند صورتگری شده و فاقد تصور، نه می‌بینند و نه می‌شنوند، پس عبادت

آن‌ها لغو و بی‌اثر است. جمله «مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ» این معنا را بیان می‌کند. از طرفی

۱. مائده/۷۵.

۲. محمد حسین، طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۶ ص ۱۰۶-۱۰۵.

۳. مریم/۴۲.

عبادت و دعا و دست‌حاجت دراز کردن برای این است که منفعت و فایده‌ای عاید عابد و دعا کننده شود و یا این که ضرری از او دفع گردد و این بدون شک متوقف بر قدرت معبود است. اما بت‌ها قدرتی بر جلب منفعت به سوی عابد و دفع ضرر از وی ندارند و هیچ دردی از او دوا نمی‌کنند. پس عبادت آن‌ها باطل و لغو است و این معنا را جمله «وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئاً» بیان می‌کند.^۱

۷.۱.۱۶.۳.۵. طلب برهان از مخالفان: در برخی از آیات قرآن، از مخالفان اسلام و صاحبان عقاید باطل خواسته شده که برای اثبات ادعاهای خویش اقامه برهان کنند؛ مثلاً در جایی خطاب به مشرکان می‌فرماید:

«أَلَيْهِمْ مَعَ اللَّهِ قُلُوبُهُمْ لِيُرْهَبُوا»^۲ آیا با وجود خدای یکتا خدائی هست؟ بگو (ای پیامبر) اگر راست می‌گویند که غیر خدا هم کسی در آفرینش مؤثر است بر دعوی خود برهانی بیاورید».

یا در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

«وَقَالُوا لَنْ نَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِنْ لَمْ نَأْتِ بِبُرْهَانٍ كَمَا آتَوْا بِبُرْهَانِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۳ و یهود گفتند هرگز به بهشت نروید جز طایفه یهود و نصارا گفتند جز طایفه نصارا، بگو ای پیغمبر که این شما را بس آرزویی است، بگو (بر این دعوی) برهان آورید اگر راست می‌گویید».

این مطلب نیز نشان می‌دهد که عقل از نگاه قرآن حجت است.

۷.۱.۱۶.۳.۶. پذیرش قانون علیّت و استفاده از نظام علی و معلولی: دلیل دیگری که نشان می‌دهد قرآن برای عقل اصالت قائل است، پذیرش و قبول قانون علیّت از طرف آن است. قرآن کریم مسأله حکم‌فرمابودن قانون علت و معلول را در سراسر عالم هستی قبول داشته و تصدیق دارد که برای هر چیزی و برای هر حادثه‌ای از حوادث علت و یا عللی است که وجود آن را اقتضا می‌کند، و با فرض نبودن آن وجودش ممتنع است. این آن چیزی است که بدون تردید هر کسی در اولین برخورد و دقت در آیات قرآن آن را می‌فهمد.

اصلاً قرآن کریم بسیاری از مسائل را در ارتباط علی و معلولی آن‌ها بیان می‌کند. مثلاً این آیه را در نظر بگیرید که می‌فرماید:

۱. محمد حسین، طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۷۵ - ۷۴.

۲. نمل/۶۴.

۳. بقره/۱۱۱.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^۱ «خدا حال هیچ قومی را دگرگون

نخواهد کرد تا زمانی که خود آن قوم حالشان را تغییر دهند.»

می‌خواهد بگوید درست است که همه سرنوشت‌ها به اراده الهی است، ولی خداوند سرنوشت را از ماورای اختیار و عمل بشر بر او تحمیل نمی‌کند، بلکه سرنوشت‌ها هم نظامی دارند و خداوند سرنوشت هیچ جامعه‌ای را خود به خود عوض نمی‌کند، مگر آن که آنان خودشان در آنچه مربوط به خودشان است، مانند نظام‌های اخلاقی و اجتماعی و غیره و آنچه مربوط به وظایف فردیشان است، تغییر دهند.^۲ پس پذیرش اصل علیت و رابطه علت و معلول که پایه تفکرات عقلانی است و به کارگیری آن از طرف قرآن به معنای قبول اصالت و سندیت عقل از نگاه قرآن خواهد بود.

۷.۱.۱.۶.۳.۷. بیان فلسفه احکام: یکی دیگر از دلایل حجیت عقل از نظر قرآن این است که قرآن برای احکام و دستورات، فلسفه ذکر می‌کند؛ مثلاً در یک جا می‌فرماید:

«أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» «نماز به پای دارید»^۳

و در جای دیگر فلسفه نماز را بیان می‌کند، اثر روحی آن را متذکر می‌شود که چگونه به انسان تعالی می‌دهد و به سبب این تعالی انسان از فحشا و منکر و بدی‌ها انزجار پیدا می‌کند، آنجا که می‌فرماید:

«إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ».^۴ نماز آدمی را از فحشا و منکر باز می‌دارد.

در مورد سایر احکام نظیر وجوب روزه، زکات، حج، جهاد و... یا حرمت شراب و قمار و ربا و... نیز فلسفه‌اش را یادآوری می‌کند. و از آن‌جا که عقل است که فلسفه طلب می‌کند و عقل است که فلسفه می‌فهمد، بیان فلسفه احکام در قرآن (در حد فهم عقل) بیانگر ارزش و حجیت عقل از منظر قرآن است.^۵

۷.۱.۱.۶.۴. منابع تعقل در قرآن

اسلام به طور کلی با صرف انرژی فکری در مسائلی که نتیجه‌ای جز خسته کردن فکر ندارد، یعنی راه تحقیق برای انسان در آن‌ها باز نیست، و همچنین مسائل و موضوعاتی که فرضاً قابل تحقیق باشد اما فایده‌ای به حال

۱. رعد/۱۱.

۲. در روایتی از امام صادق (علیه السلام) است که فرمود: «خداوند قضای حتمی رانده، که از هیچ بنده‌ای نعمتی را که به او ارزانی داشته، سلب نکند مگر آنکه خود بنده کاری کند که مستوجب سلب نعمت شود، در آن صورت آن نعمت را به خاطر آن گناه سلب می‌کند و این همان است که در قرآن کریم فرموده: إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ...» تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۶.

۳. بقره/۴۳ / ۸۳ / ۱۱۰.

۴. عنکبوت/۴۵.

۵. مرتضی، مطهری، آشنایی با قرآن، ج ۱ و ۲، ص ۵۲ - ۵۰.

انسان ندارد، مخالف است. البته مسائلی که راه تحقیق در آنها باز است و به علاوه سودمند می‌باشد مورد تأیید و تشویق اسلام است؛ مسائل و موضوعاتی که شایسته است انسان در آنها عقل خویش را به کار اندازد و از آنها به عنوان منابع علم و اطلاع خویش بهره‌گیری نماید. از این روست که قرآن کریم هم موضوع تعقل را مطلق و مبهم نگذاشته است و علی‌الاجمال نگفته بروید اندیشه کنید، در هر موضوع و در اطراف هر چیزی که می‌خواهد باشد. بلکه موضوعات را به طور کلی پیش روی انسان قرار می‌دهد و آدمیان را ترغیب می‌کند که نیروی عقل خویش را به کار گیرند و در این موضوعات تعقل کنند.^۱ این موضوعات عبارتند از:

۷.۱.۱۶.۴.۱. **طبیعت:** در سراسر قرآن آیات زیادی است که طبیعت یعنی زمین، آسمان، ستارگان، خورشید، ماه، ابر، باران، جریان باد، گیاهان، حیوانات و بالاخره هر امر محسوسی که بشر در اطراف خود می‌بیند را به عنوان موضوعاتی که درباره آنها دقیقاً باید اندیشید و تعقل و تفکر و نتیجه‌گیری کرد، یاد کرده است؛ مثلاً قرآن کریم در سوره بقره می‌فرماید:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيْحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ». در اطراف آسمان‌ها و زمین، در مورد گردش شب و روز مطالعه کنید، نظام کواکب را به دست بیاورید، زمین و طبقات زمین و آثار زمین را بشناسید، در اطراف این‌ها مطالعه و تحقیق کنید، در مورد حرکت کشتی‌ها بر روی آب و غرق‌نشدن آنها و منافعی که بشر از راه کشتیرانی می‌برد اندیشه کنید، در مورد آبی که از بالا به پایین می‌ریزد و خداوند به وسیله آن زمین مرده را زنده می‌کند مطالعه کنید. درباره وزش و گردش بادهای ابرهای مسخّر میان آسمان و زمین نیز بیندیشید، که این‌ها همه نشانه و آیت است برای گروهی که می‌اندیشند.^۲

۷.۱.۱۶.۴.۲. **انسان:** یکی دیگر از منابع مهم تعقل از دیدگاه قرآن، خود انسان است. مثلاً آنجا که مراحل هفتگانه‌ی خلقت انسان را ذکر می‌کند، می‌فرماید: خداوند انسان را از خاک، سپس از نطفه و آن‌گاه از خون بسته آفرید و بعد از آن او را به صورت طفلی از رحم مادرش بیرون آورد و سپس او را به نهایت درجه نیرومندی یعنی

۱. مرتضی، مطهری، بیست گفتار، ص ۳۱۳.

۲. بقره/۱۶۴، برخی دیگر از این آیات عبارتند از: رعد/۴ / نحل/۱۲ و ۶۷ / جاثیه/۵ و حدید/۱۷.

دوران جوانی رسانید. بعد از آن نیز او را حیات بخشید تا به مرحله پیری و سپس به آجل حتمی و معین برسد. (البته ممکن است برخی از انسان‌ها قبل از رسیدن به سن پیری بمیرند). بعد در پایان آیه می‌فرماید: «وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ؛ و امید است که شما تعقل کنید»^۱.

۷.۱.۱۶.۴.۳. تاریخ: یکی دیگر از چیزهایی که از نظر قرآن کریم منبع تعقل و تفکر و کسب علم و عبرت‌آموزی انسان می‌باشد، تاریخ اقوام گذشته است. در این زمینه آیات فراوانی وجود دارد؛ چنانچه در سوره عنکبوت بعد از بیان جرائم و تبهکاری‌های قوم لوط و هلاکت‌شان به دست ملائکه خداوند می‌فرماید:

«وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ؛ و همانا ما از آن دیار لوط آثار خرابی را وا گذاشتیم

تا آیتی روشن برای عبرت عاقلان باشد»^۲.

در سوره صافات نیز خطاب به مسلمانانی که همواره در صبح و شب بر دیار ویران قوم لوط می‌گذرند و خرابه‌های آنان را به چشم می‌نگرند می‌فرماید:

وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ وَبِالْآيَاتِ فَلَا تَعْقِلُونَ «آیا با دیدن این آثار، تعقل نمی‌کنید

و اندیشه خود را به کار نمی‌اندازید؟»^۳

یا در پایان سوره یوسف می‌فرماید:

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» «همانا در حکایت آنان (یوسف و برادرانش)

برای صاحبان عقل، عبرت کامل خواهد بود»^۴.

آیاتی که دستور به سیر و سیاحت در سرزمین‌ها و بلاد مختلف می‌دهند نیز از همین قبیل اند^۵؛ چرا که منظور از این آیات نیز مطالعه‌ی آثار تاریخی و سرگذشت اقوام گذشته و اندیشیدن در عوامل ریشه‌کنی جوامع انسانی است، جماعتی که سالیان متمادی روی کره خاکی می‌زیسته و از اعتبار و جاه و مکتبی بهره‌مند بوده‌اند، ولی رویگردانی آنان از آیات الهی و یا استکبار ورزیدن در برابر حق، که با تکذیب پیامبران و استتمار انسان‌ها نیز همراه بوده، اسباب نابودی آنان را فراهم ساخته است.

حضرت علی (علیه السلام) نیز در این باره خطاب به امام حسن (علیه السلام) می‌فرماید:

۱. غافر/۶۷.

۲. عنکبوت/۳۵.

۳. صافات/۱۳۷/۱۳۸.

۴. یوسف/۱۱۱.

۵. برخی از این آیات عبارتند از: آل عمران/۱۳۷، انعام/۱۱، نمل/۶۹، عنکبوت/۲۰ و روم/۴۲.

«تاریخ گذشتگان را بر جانت بنما، و آنچه که بر سر پیشینیان آمده است به یادش آور. در دیار و آثار ویران رفتگان گردش کن و بیندیش که آن‌ها چه کردند؟ از کجا کوچ کرده و در کجا فرود آمدند؟»^۱

۷.۱.۱.۷. جایگاه عقل در روایات

در روایات اسلامی نیز، همچون آیات قرآنی، عقل از اهمیت و جایگاه والایی برخوردار است. این امر بالأخص در روایات شیعی بسیار مشهود و بارز است به طوری که می‌توان گفت یکی از مزایای روایات شیعی نسبت به روایات غیرشیعی توجه و اهتمام بیشتر این روایات نسبت به مسئله عقل است.

در روایات شیعی تعبیراتی درباره عقل دیده می‌شود که این تعابیر را در کتب سنی نمی‌توان پیدا کرد.^۲ در کتب روایی شیعه همچون «اصول کافی»، «بحار الانوار» و دیگر کتاب‌هایی که دوره حدیث هستند، اول «کتاب العقل و الجهل» آمده است، بعد کتاب التوحید، کتاب النبوه، کتاب الحجّه و...، اول کتابی که افتتاح می‌شود «کتاب العقل و الجهل» است. این خود بیانگر احترام و ارزش فوق‌العاده و عجیبی است که روایات ما برای عقل و حجیبت آن قائل شده‌اند. اما ارزش و جایگاه عقل در روایات به صورت‌ها و انحاء مختلفی تبیین شده است که به عنوان نمونه به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۷.۱.۱.۷.۱. حقیقت و اصل انسان:

در پاره‌ای از روایات عقل، حقیقت و شاکله انسان و مایه قوام او دانسته شده است؛ مانند این روایات از حضرت علی (علیه السلام) که فرمودند:

«أصلُ الإنسانِ نُبُهٌ؛^۳ اصل انسان عقل و خرد اوست»، یا «ألإنسانُ بعقله؛^۴ انسانیت انسان به عقل اوست»، یا این سخن پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) که فرمود: «قوامُ المرءِ عَقْلُهُ؛^۵ جانمایه آدمی خرد اوست».

۷.۱.۱.۷.۲. حجت الهی

در برخی از روایات از عقل به عنوان حجت الهی یاد شده است؛ چنانچه در روایت امام موسی بن جعفر (علیه السلام) خطاب به هشام بن حکم چنین آمده که:

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱، بند ۱۱.
۲. مرتضی، مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۲۷۴.
۳. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۸۲.
۴. عبدالواحد، آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۱۲.
۵. محمد، ری شهری، میزان الحکمه، ج ۷، ص ۴۹۴، به نقل از روضه الواعظین / ۹.

إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ؛ حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ
الْأَيْمَةُ وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ؛^۱ خداوند بر مردم دو حجت دارد که به وسیله آنها از انسان
بازخواست می‌کند، حجت آشکار و حجت پنهان؛ اما حجت آشکار همان پیامبران و انبیاء و
پیشوایان دینند و حجت پنهان عقول انسان‌هاست.

بر اساس این روایت همان‌طور که اقوال و افعال و تقریرات نبی ظاهری حجت است و لازم‌العمل، تشخیص عقل
نیز حجت است و موجب قطع و یقین.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ:

حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ النَّبِيُّ وَ الْحُجَّةُ فِيمَا بَيْنَ الْعِبَادِ وَ بَيْنَ اللَّهِ الْعَقْلُ: امام صادق (عليه
السلام) فرمودند: «حجت خدا بر بندگان پیغمبر است و حجت میان بندگان و خدا عقل
است».^۲

در روایت دیگری این سکیت گوید به امام هادی (عليه السلام) عرض کردم حجت خدا بر خلق چیست؟ فرمود:
«عقل است که به کمک آن، پیامبر و امام راستین را از مدعی دروغین نبوت و
امامت تشخیص می‌دهد و اولی را تصدیق و دومی را تکذیب می‌کند».^۳

۲.۱.۱.۲.۳ معیار عمل

در برخی دیگر از روایات، عقل معیار تکلیف دینی شمرده شده است؛ بر اساس این روایات انسان هنگامی مکلف
است و به اعمال، اخلاق و عقاید او جزا داده می‌شود که از این نعمت بزرگ الهی برخوردار باشد و گرنه بدون
داشتن عقل، انسان تکلیفی نخواهد داشت، هرچند سایر قوای او سالم باشد.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ:

لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ فَقَالَ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ
خَلْقًا أَحْسَنَ مِنْكَ إِيَّاكَ أَمْرٌ وَ إِيَّاكَ أَنْهَى وَ إِيَّاكَ أُثِيبُ وَ إِيَّاكَ أَعَاقِبُ: از امام باقر و امام-
صادق (علیهما السلام) نیز نقل شده که: «وقتی خدای سبحان عقل را آفرید... به او فرمود:

۱. محمدبن یعقوب، کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹.

۲. همان، ص ۲۹.

۳. حسن، ابن شعبه الحرانی، تحف العقول عن آل الرسول، ص ۴۵۰.

به عزت و جلالم که موجودی بهتر از تو نیافریدم. تو را امر و نهی خواهم کرد و ثواب

عقابم متوجه توست»^۱.

۷.۱.۱.۷.۴ معیار سنجش

از نظر دسته‌ای دیگر از روایات، ارزش اعمال و عبادات انسان به میزان و مقدار عقلانیت او بستگی دارد. بر اساس این روایات عقل، معیار ارزش‌گذاری اعمال، ثواب و پاداش است. روایات زیر به این مطلب اشاره می‌کنند: جمعی در حضور پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از مردی ستایش کردند تا آن‌جا که همه صفات نیک را برشمردند. حضرت پرسید: عقلش چگونه است؟ گفتند: یا رسول‌الله! ما از کوشش در عبادت و نیکی‌های گوناگونش خبر دهیم، شما از عقلش می‌پرسید؟ فرمود: احمق بر اثر حماقت گرفتاری‌هایی به بار آورد، بزرگ‌تر از آنچه از فسق فاجر به بار آید، فردا مردم به مقدار عقل‌شان به درجات‌عالی رفعت یابند و به قرب پروردگار نائل آیند.^۲ و در روایتی دیگر فرمودند:

«مردم کارهای نیک کنند اما روز قیامت پاداششان را به قدر عقولشان می‌دهند.»^۳

اسحاق بن عمار گوید:

به حضرت صادق (علیه السلام) عرض کردم: قربانت گردم، من همسایه‌ای دارم که نماز خواندن و صدقه‌دادن و حج رفتنش بسیار است و عیب ظاهری ندارد. فرمود: «عقلش چطور است؟ گفتم: عقل درستی ندارد. فرمود: پس با آن اعمال درجه‌اش بالا نمی‌رود»^۴. یا سلیمان دیلمی گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم که فلان شخص در عبادت و دین و فضل، چنین و چنان است، امام فرمود: «عقل او چه اندازه است؟ عرض کردم که نمی‌دانم. فرمود: ثواب و پاداش، تنها به میزان و مقدار عقل است...»^۵. در کلامی دیگر از ایشان است که: «چون مردی را پر نماز و روزه دیدید، به او ننازید تا بنگرید عقلش چگونه است»^۶.

۷.۱.۱.۷.۵ ارزش‌های دیگر

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۶.

۲. حسن، ابن شعبه، الحرائی، تحف العقول عن آل الرسول، ص ۵۸.

۳. نهج الفصاحه، ص ۶۳۶، ج ۳۱۵۵.

۴. محمد بن یعقوب، کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷.

۵. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۸۴.

۶. محمد بن یعقوب، کلینی، همان، ص ۳۱.

در بعضی دیگر از روایات عقل، فضیلت انسان^۱، بلکه غایت آن^۲، زینت آدمی^۳، مرکب انسان^۴، بالاترین^۵ و نافع-ترین سرمایه انسانی^۶، سر منشأ همه خوبی‌ها^۷، نردبان کمال و ترقی و کلید کار^۸، برترین موهبت^۹ و بهترین نعمتی که خدای سبحان به انسان عنایت کرده است^{۱۰}، به حساب آمده است.

۶.۷.۱.۱.۷.۶ استفاده های عملی

در کنار چنین روایاتی که تصریحاً به بیان جایگاه والای عقل می‌پردازند، روایاتی نیز وجود دارند که به نحو دلالت التزامی ارزش عقل و حجیت آن را بازگو می‌کنند؛ روایاتی که در آن‌ها برای اثبات معارف الهی براهین عقلی و احتجاج‌های محکمی ذکر شده است. اکثر این احتجاج‌ها و بحث‌های عقلی در کتاب «احتجاج طبرسی» جمع‌آوری شده‌اند. به عنوان نمونه به ذکر چند مورد از براهین و احتجاجات عقلی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) با سران یهود و مسیح و مشرک پرداخته می‌شود، در محاجّه‌ای که از آن حضرت با علمای مذاهب مختلف نقل شده آمده است که ایشان به یهودیان فرمود:

شما به چه دلیل عزیر^{۱۱} را فرزند خدا می‌دانید؟ آن‌ها گفتند: چون او تورات را، پس از آن که از بین رفته بود، احیا کرد. به همین جهت گفتیم عزیر فرزند خداست. حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از آن‌ها پرسید: منظورتان از این که می‌گویید عزیر فرزند خداست چیست؟ اگر منظور بنوّت و فرزند مادی است، آن‌طور که پدر جسمانی، پسر مادی دارد، این معنا از نظر عقلی بر خدای سبحان مستحیل است و همه شما استحاله آن را می-

۱. عبدالله، جوادی آملی، *ادب فنای مقربان*، ج ۲، ص ۲۴، به نقل از شرح غرر الحکم، ج ۱، ص ۶۵.

۲. همان، به نقل از همان، ج ۴، ص ۳۷۴.

۳. عبدالواحد، آمدی، *غرر الحکم و درر الکلم*، ج ۱، ص ۵.

۴. علامه مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۱، ص ۹۵.

۵. *نهج البلاغه*، ج ۳۷.

۶. حسن، ابن شعبه حرّانی، *تحف العقول*، ص ۹۵.

۷. عبدالواحد، آمدی، *غرر الحکم و درر الکلم*، ج ۱، ص ۲۴.

۸. محمد بن یعقوب، کلینی، *اصول کافی*، ج ۱، ص ۲۹.

۹. عبدالله، جوادی آملی، *ادب فنای مقربان*، ج ۲، ص ۲۵، به نقل از شرح غرر الحکم، ج ۳، ص ۴۲۰.

۱۰. همان، به نقل از همان، ج ۲، ص ۳۷۷.

۱۱. عزیر همان عزرا در فرهنگ یهود است. عزرا در تاریخ یهود دارای موقعیت خاصی است، تا جایی که بعضی اساس ملیت و تاریخ این جمعیت را به او نسبت می‌دهند، چون هنگامی که در واقعه بُخت نصر پادشاه بابل تمام کتابهای آنها نابود و معبدشان خراب شد - احتمالاً در زمان کورش - عزیر نزد او رفت و ضمن شفاعت قوم یهود، آنها را به دیار خودشان برگرداند و تورات را بر اساس آنچه در ذهنش باقی بود و به کمک خاطرات دیگران نوشت، به همین جهت قوم یهود او را یکی از زنده کنندگان آئین یهود می‌دانستند و برای او موقعیت ویژه‌ای نزد خدا قایل شدند تا جایی که گفتند عزیر پسر خداست؛ عبدالله، جوادی آملی، *توحید در قرآن*، ص ۶۳۲.

پذیرید؛ چون لازمه چنین نسبتی مادیت است که از صفات سلویه خدای سبحان است و اگر منظور کرامت معنوی است، این نیز قابل نقض است؛ چرا که این سیمت بیشتر سزاوار حضرت موسی (علیه السلام) است تا عزیر، چون حضرت موسی اصل دین یهود را آورد، دارای ید بیضا و عصای معروف و دیگر آیات بین و روشن بود، بلکه باید برای او لقب بالاتری قرار دهید.^۱

یا در قسمتی از محاجّه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با سران نصارای نجران چنین آمده که حضرت به آنان فرمود:

آیا شما معتقد نیستید که عیسی روزگاری در شکم مادر بود و مادرش او را مانند سایر مادران حمل می کرد و پس از مدتی وضع حمل نمود، همان طور که سایر زنان فرزند خود را می زایند، و فرزند خود را شیر و غذا داد، همان طور که هر مادری فرزند خود را غذا می دهد، و بعد از آن که از شیر گرفته شد خودش غذا می خورد و آب می نوشید و فضولاتش دفع می شد؟ گفتند بله، همین طور بود. فرمود: پس چگونه چنین انسانی موجودی می شود که شما معتقد هستید؟ مسیحیان از جواب عاجز ماندند.^۲

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) با مشرکان عرب نیز بارها به مناظره می نشست و با استدلال های گوناگون آنان را مجاب می کرد، گاهی می فرمود:

شما که بت های دست ساز خود را می پرستید، به خود آید و اندیشه کنید؛ اگر بت ها شما را پرستش کنند سزاوارتر است تا این که شما در برابر آن ها کرنش کنید؛ زیرا شما دانایان و قادرتر و حکیم تر از آن ها هستید.^۳

امثال این احتجاج ها و براهین نیز از ائمه (علیهم السلام) نقل شده است؛ مثلاً کتاب شریف نهج البلاغه خود سرشار از براهین عقلی و مباحث فلسفی است. ابن ابی الحدید (شارح نهج البلاغه، که خود سنی است) می نویسد: حکمت و بحث از الهیات در توان هیچ یک از اعراب نبود و از کوشش بزرگان عرب در این باره چیزی نقل نشده است. این فن در یونان و در نزد حکیمان نخست بود. اولین کس از اعراب که در این فن سرآمد شد، علی (علیه -

۱. احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۹.

۲. محمد حسین، طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۲۲ - ۲۱.

۳. احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۷.

السلام) بود و از همین روی مباحث دقیق در توحید و عدل را در ظاهر کلام و خطبه‌های او آشکار می‌یابی، و در کلام هیچ یک از صحابه و تابعین کلمه‌ای از این عبارات را نمی‌بینی.^۱

۱.۲. بندگی

۷.۱.۲.۱. تعریف لغوی و مشتقات

العبد: مطیع و بنده. عبد در قرآن به دو معنا آمده یکی به معنای بنده مملوک مثل: «الْحَرُّ بِالْحَرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَى بِالْأَنْثَى»^۲. «آزاد عوض آزاد و بنده عوض بنده و زن عوض زن» و دیگری به معنای عابد و مطیع خدا در اخلاص و عبادت و اطاعت. مثل: «وَأَنَّهٗ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ»^۳. «و همین که بنده خدا برخاست تا او را بخواند». در قرآن عبد به دو صورت جمع آمده است: (۱) عباد: «وَاللَّهُ رَتُّوفٌ بِالْعِبَادِ»^۴. «خدا نسبت به بندگان مهربان است». و (۲) عبید: «مَا أَنَا بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ»^۵. «و من نسبت به بندگانم بیدادگر نیستم»^۶.

العبد: الإنسان، حرّاً كان أو رقیماً؛ انسان چه آزاد باشد چه برده.^۷

العبدیه: بردگی، غلامی، بندگی اربابان.^۸

العباده: الطاعه مع الخضوع و منه الطريق معبد اذا كان مذلاً بكثره الوطء؛ اطاعت همراه با خضوع و طریق معبد به راه همواری گفته می‌شود که به خاطر زیاد قدم گذاشتن در آن هموار شده است.

التعبد: التذلل^۹ (خواری)

عَبْدٌ يَعْبُدُ عِبَادَةً وَ عِبُودِيَّةً وَ عِبُودَةً وَ مَعْبُدًا، مَعْبُدَةَ اللَّهِ: خدا را به یگانگی ستود و پرستید.^{۱۰}

عبدالله عبادَةً وَ عِبُودِيَّةً: انقاد له و خضع و ذل^{۱۱}: مطیع و فروتن و خوار شد.

۱. شرح نهج البلاغه، ابن بی‌الحدید، ج ۶، ص ۳۷۱ - ۳۷۰.

۲. بقره/ ۱۷۸.

۳. جن/ ۱۹.

۴. بقره/ ۲۰۷.

۵. ق/ ۲۹.

۶. سیدعلی اکبر قرشی، قاموس قرآن، ج ۴، ص ۲۷۹.

۷. محمدبن مکرم ابن منظور، لسان العرب، ج ۳، ص ۲۷۰.

۸. محمد بندر بیگی، فرهنگ بندریگی، ج ۲، ص ۱۳۶۴.

۹. لسان العرب، همان، ج ۳، ص ۲۷۰.

۱۰. فرهنگ بندر بیگی، همان، ج ۲، ص ۱۳۶۴.

۱۱. معجم الوسیط، همان، ج ۱ و ۲، ص ۵۷۹.

العبودية: الخضوع و التذلل^۱: فروتنی و خواری. در مورد خداوند دو جور عبادت داریم: یکی اطاعت از فرامین او و این که در زندگی روزمره راجع به حلال و حرام و غیره از دستورات خداوند و دین او پیروی کنیم، این عبادت بمعنی طاعت و فرمانبری است. دیگری تذلل است توأم با تقدیس یعنی بنده نهایت خضوع و ذلت را در برابر حق اظهار می‌دارد و در عین حال او را از تمام نقایص پاک و به تمام کمالات دارا می‌داند. و عبادت همان تذلل و اطاعت است.^۲

۷.۱.۲.۲. تعریف اصطلاحی

عبادت اظهار بندگی و نیاز در پیشگاه خداوند تعالی و بیان خواسته‌ها و تقاضای تکامل از درگاهش و تقدیس ذات مقدس اوست.

۷.۱.۲.۳. تفاوت اطاعت و عبادت

أَنَّ غَايَةَ الْخُضُوعِ وَ لَا تَسْتَحِقُّ إِلَّا بَغَايَةَ الْإِنْعَامِ وَ لِهَذَا لَا يَجُوزُ أَنْ يَعْبُدَ غَيْرَ اللَّهِ تَعَالَى وَ لَا تَكُونُ الْعِبَادَةُ إِلَّا مَعَ الْمَعْرِفَةِ بِالْمَعْبُودِ وَ الطَّاعَةِ الْفِعْلَ الْوَاقِعَ عَلَى حَسَبِ مَا أَرَادَهُ الْمُرِيدُ مَتَى كَانَ الْمُرِيدُ أَعْلَى رَتْبَهُ مِمَّنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ وَ تَكُونُ لِلْخَالِقِ وَ الْمَخْلُوقِ وَ الْعِبَادَةُ لَا تَكُونُ إِلَّا لِلْخَالِقِ، وَ الطَّاعَةُ فِي مَجَازِ اللَّغَةِ تَكُونُ إِتْبَاعَ الْمَدْعُوِّ الدَّاعِيَ إِلَى مَا دَعَاهُ إِلَيْهِ وَإِنْ لَمْ يَقْصِدِ التَّبِعَ كَالْإِنْسَانِ يَكُونُ مَطِيعاً لِلشَّيْطَانِ وَ أَنْ لَمْ يَقْصِدْ أَنْ يَطِيعَهُ وَ لَكِنَّهُ اتَّبَعَ دَعَاءَهُ وَ إِرَادَتِهِ.^۳ ترجمه: همانا عبادت نهایت خضوع است و کسی شایسته آن نمی‌شود مگر در نهایت انعام کردن و برای این جایز نیست عبادت غیر خداوند متعال و عبادت نیست مگر با معرفت به معبود و اطاعت او کار انجام شده برحسب آنچه که مرید آن را اراده کند زمانی که رتبه‌اش از کسی که آن را انجام می‌دهد بالاتر باشد و اطاعت برای خالق و مخلوق هر دو می‌باشد اما عبادت نمی‌باشد مگر برای خالق. و طاعت در مجاز لغت می‌باشد به معنی پیروی مدعو از داعی در آنچه که به آن دعوت نموده‌است و گر چه قصد پیروی نکند مانند انسان که مطیع شیطان می‌باشد هر چند که قصد اطاعت او را نداشته باشد ولی همین که از خواسته و اراده‌اش پیروی کند از او اطاعت کرده است.

۱. لسان العرب، همان، ج ۳، ص ۲۷۰

۲. قاموس قرآن، همان، ج ۳ و ۴، ص ۲۷۹.

۳. ابی هلال العسكري، معجم الفروق اللغویه، ص ۳۴۹.

عبادت همان اطاعت نیست زیرا اطاعت تنها موافقت فرمان و امر است پس پسر که مطیع پدر است پدر خود را نمی‌پرستد و بت‌پرستان، بت‌ها را عبادت می‌کردند نه اطاعت چون بت فرمان و امری نداشته تا آنان پیروی کنند.^۱

۷.۱.۲.۴ تفاوت عبادت و عبودیت

عبودیت رضایت نسبت به فعل رب است و عبادت فعلی است که رب به آن راضی شود، بنابراین عبادت در آخر ساقط می‌شود ولی عبودیت نه. عبودیت یعنی این که در دو دنیا متصرفی جز خداوند نبینی.^۲ تفاوت این دو این است که عبادت از مقوله فعل و عمل انسان است اما عبودیت صفتی است که انسان به آن متصف می‌شود مثلاً می‌گویند فلانی دارای صفت عبودیت است اما نمی‌گویند دارای صفت عبادت است. این در صورتی است که عبودیت به معنای اسم مصدری در نظر گرفته شود اما اگر به صورت مصدر متعدی لحاظ گردد به مفهوم بندگی کردن است که از مقوله فعل و عمل است و اگر به همین معنا به خدا انتساب یابد (بندگی خدا کردن)، از نظر مصداق با عبادت یکی خواهد شد. بنابر معنای اول نیز عبادت لازمه عبودیت و از آن جدایی ناپذیر است.

۷.۱.۲.۵ مفهوم عبادت

اولین و بزرگترین نعمت‌ها، نعمت آفرینش است و اولین امر و دستور به انسان‌ها، بندگی و عبادت است. عبادت عملی است که از روی اراده و اختیار و قصد تقرب به خدا و اطاعت شرع صورت می‌گیرد و با شهوات و میل‌های جسمانی مخالف است.

عبادت منتهی درجه تذلل است نسبت به کسی که در منتهی درجه فضیلت و احسان و بزرگواری باشد. قرآن مایه هدایت متقین است و با آنان کار دارد. و کفار، مَهر به دل‌هایشان زده شده، و برگوش و چشمانشان پرده است، و منافقین خود بیمار دلند و خدا هم به عنوان مجازات، بیماری دلشان را بیشتر می‌کند، بطوری که کر و لال و کور شده‌اند. خداوند مردم را به سوی بندگی خود دعوت می‌کند. تا به متقین ملحق شوند و راه کفار و منافقین را در پیش نگیرند.^۳

عبادت، معرفت است به طریق قطع و جزم نه به طریق تخمین و ظن، زیرا به شهادت خود قرآن، ظن و گمان انسان را از چیزی بی‌نیاز نمی‌کند. عبادت عبارت است از تعظیم خداوند و اظهار خضوع برای او. خداوند مستحق

۱. ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، ترجمه مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، جمعی از مترجمان، ج ۱، ص ۴۳.

۲. محب‌الدین ابی الفیض سید محمد مرتضی الحسینی الواسطی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۲، ص ۴۰۱.

۳. طباطبایی، سید محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۱، ص ۹۱.

عبادت و طاعت است، از دو وجه یکی آن که آفریدگار است و عبادت آفریدگار واجب می‌باشد دیگر آن که دارنده و روزی‌دهنده است و ولی نعمت، و شکر ولی نعمت واجب می‌باشد.^۱ خداوند بندگانش را آفرید تا از روی تکلیف او را عبادت کنند و عقل و شهوت به آن‌ها داد و آنها را هدایت کرد به دو راه خیر و شر و زمام اختیار را به دست آن‌ها داد و اراده خیر و تقوا از آن‌ها کرد، پس در این صورت امید می‌رود که تقوا پیشه کنند برای این که بین طاعت و عصیان مختار هستند و تقوا نهایت امر عابد و منتهای تلاش اوست.^۲

۷.۱.۲.۶. مفهوم اصلی عبادت:

همان خضوع و خشوع است. البته خضوعی که همراه با گونه‌ای تقدیس باشد، یعنی خضوعی که با اعتقاد به الوهیت و ربوبیت معبود انجام شود و اگر خشوع آمیخته با تقدیس نباشد مصداق ادب و احترام است نه عبادت. واژه عبادت بر گونه‌ای تقدیس دلالت دارد از این رو، پرستش به مفهوم عبادت نزدیک‌تر است زیرا ویژگی تقدیس را در خود دارد، اما واژه بندگی فاقد این ویژگی است و از این رو در مورد بندگی انسان‌ها نسبت به یکدیگر فراوان به کار رفته است.^۳

عبادت، یعنی خود را در بند نهادن و این بند را پیوسته برگردن خود استوار داشتن، تسلیم‌شدن برای هرچه، در برابر هر که، همان بندگی آن است. خواه از جهت احتیاج یا رغبت و محبت، یا بزرگی و عظمت باشد، لازمه این چنین تسلیم، خضوع است، پس نخست بنده، کمال و عظمتی را در محبوب احساس می‌کند تا آنجا که خود را تسلیم بدون شرط می‌گرداند و در برابرش سربندگی فرود می‌آورد، چون به این حد رسید محبوب؛ معبود می‌گردد. انسان که از قوا و میل‌های گوناگون ترکیب یافته به هر سو که توجه نمود و هر چه را مطلوب پنداشت، تدریجاً تسلیم آن می‌شود و بند بندگی آن را به گردن می‌نهد بدین جهت به اندازه قوا و میل‌ها و اوهامی که از این‌ها برمی‌خیزد معبود می‌گزیند گسستن این بندها آن‌گاه میسر است که عقل را آزاد گرداند و به ربوبیت عمومی جهان و رحمت عام بی‌پایان و تدبیر و مالکیت مبدأ تربیت و خیر و رحمت چشم بگشاید، با شعور به این عظمت و قدرت و تصرف می‌تواند از بند بندگی غیر او بجهت و از این جهش به این جمله‌ای که ابراز شعور و حرکت و جهش در اراده اوست، تعبیر نماید.

۱. رشیدالدین میبیدی، تفسیر کشف‌الاسرار وعده‌الابرار، ج ۱، ص ۹۸.

۲. محمود زمخشری، تفسیر الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۱، ص ۹۰.

۳. دانشنامه امام علی (ع)، همان منبع، ج ۴، ص ۲۷۲.

و با عبادت و تقرب و تسلیم کامل به او آخرین بندهای بندگی غیر او را می‌گسلاند، و از آنجا که بندگی غفلت و جاذبه‌های مخالف، وی را به بندگی غیر خدا می‌کشاند، تنها قدرت حرکت کافی نیست و برای ادامه آن باید کمک بگیرد.

عبادت یعنی بندگی و غایت خضوع. حقیقت آن تحقق نیابد مگر نسبت به ذات یگانه حق تعالی که مستحق است الهیت و معبودیت را به سبب ایجاد، ابقاء و اعطاء. بنابراین واضح گردد بطلان عبادت نسبت به آنچه اهلیت پرستش را ندارند از مخلوقات مثل اصنام و اثبات شرک برای آنان. و نیز باید دانست که حفظ احترامات مقدسین و مقربین درگاه الهی به تعظیم و تکریم و زیارت قبور آنها، عبادت ایشان نخواهد بود، تا شرک لازم آید بلکه عبادت الهی است، زیرا برای امتثال فرمان خداوند، احترام می‌گذارند نه به رأی خود، چنان که کیش بت‌پرستان است.^۱

عبادت، عبارت است از آن که انسان برحسب اعتقاد و عمل در مقام پرستش آفریدگار برآید و آن را شعار خود قرار دهد و در آیه کریمه، آفریدگار را به طور مخاطبه و حصر پرستش نموده که نشانه کمال تعلق و ربط به او بوده و نیز قطع تعلق قلبی از غیر او می‌باشد.

عبادت خدا بر تعقل و اندیشه سلیم استوار است و مردمان موحد، برپایه چنان اندیشه و عمل معقول، یکپارچه و متحد هستند و به اهداف خلقت و آفرینش می‌رسند لیکن بت‌پرستی، نوعی ارباب‌پرستی است که برای سودجویی‌های نامشروع شخصی به وجود آمده است.^۲

گذشته از واژه‌هایی که به عبادت خاص و پرستش ویژه‌ای دلالت دارند مثل نماز، حج، جهاد و غیره، در مجموعه‌ای از آیات قرآنی که درباره عبادت و پرستش به مفهوم کلی آن و نفی و نکوهش شرک و خداپرستی آمده، نکاتی وجود دارد که پرورنده روح و روان و سازنده جان آدمی است. در این آیه‌ها، پرستش خدای یگانه و پرهیز از هر فکر، عمل و عبادت شرک‌آلود، مورد تأکید است و آن آیات در واقع، نوعی زمینه‌سازی نهادهای ویژه عبادی مثل نماز و غیره می‌باشد. «قُلْ اِنِّي نُهَيْتُ اَنْ اَعْبُدَ الَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ»^۳. «بگو من نهی شده‌ام که کسانی را که شما غیر از خدا می‌خوانید بپرستم». این آیه صراحت دارد در براءت و بیزاری از بت‌ها و بت‌پرستان.

۷.۱.۲.۷. حقیقت عبادت

علامه طباطبایی می‌فرماید:

۱. حسین بن احمد حسینی شاه عبدالعظیمی، تفسیر اثنی عشری، ج ۱، ص ۳۹.

۲. سیدابراهیم سیدعلوی، نماز در قرآن، ص ۱۲۱.

۳. انعام / ۵۶.

اعمال عبادی ظاهری و به بیان دیگر عباداتی که بوسیله اعضا و جوارح ظاهری انسان انجام می‌شود از قبیل رکوع و سجود و نظایر آن‌ها وسیله و غرضی هستند برای رسیدن به غرض بالاتر و مهم‌تر که آن قرار گرفتن بنده در پیشگاه پروردگار جهان با ذلت عبودیت و فقر بندگی محض در برابر عزت و بزرگی بی‌نهایت و غنا و بی‌نیازی مطلق است.

ایشان درباره حقیقت عبادت می‌گویند:

حقیقت عبادت یعنی این که بنده خودش را در مقام ذلت و عبودیت و توجه‌دادن خودش به مقام و عظمت پروردگار قرار دهد. پس حقیقت عبادت که غرض نهایی آفرینش انسان می‌باشد این است که بنده از خودش و از هر چیز دیگر بریده شود و به ذکر پروردگار بپردازد. بنابراین حقیقت عبودیت با همه مراتب آن منتها درجه تسلیم انسان در برابر ذات پاک الهی و اطاعت بی‌قید و شرط از او در همه زمینه‌هاست. عبادت و بندگی کامل که موجب قرب انسان به خدا و رسیدن او به آخرین درجه ترقی و تعالی روحی و معنوی می‌شود این است که انسان جز به معبود حقیقی یعنی کمال مطلق نیندیشد و جز او را نپرستد و هر چه غیر اوست را فراموش کند حتی خویشتن را و محبت و دلبستگی به همه چیز و همه کس را از صفحه دل بزدايد، و چنان غرق در یاد و ذکر حق شود که لذت انس با او سراسر وجودش را فراگیرد و حریم دلش را فقط حرم خدا کند.^۱

عبادت وقتی حقیقتاً عبادت است که عبد عابد در عبادتش خلوص داشته باشد، و خلوص همان حضور است و روشن است که عبادت وقتی تمام و کامل می‌شود که به غیر خدا به کسی دیگر مشغول نباشد، و در عملش شریکی برای خداوند نتراشد، و دلش در حال عبادت بسته و متعلق به جائی نباشد، نه به امیدی، و نه ترسی، حتی نه امید به بهشتی، و نه ترس از دوزخی، که در این صورت عبادتش خالص، و برای خداست. به خلاف اینکه عبادتش به منظور کسب بهشت و دفع عذاب باشد، که در این صورت خودش را پرستیده نه خدا را. و هم چنین عبادت وقتی تمام و کامل می‌شود که به خودش هم مشغول نباشد که اشتغال به خود و نفس، منافی با مقام عبودیت است.^۲

۱. مرکز تحقیقات اسلامی سپاه، *انسان شناسی*، ص ۱۱۲.

۲. ترجمه *تفسیر المیزان*، همان منبع، ج ۱، ص ۴۲.

۷.۱.۲.۸ ارزش عبادت

عبادت هنگامی پسندیده است که از روی اختیار و علاقه و همیشگی و به خاطر نیکی عمل انجام بگیرد، و اگر به طور اتفاقی یا منقطع یا اضطراری و یا جهات دیگر صورت بگیرد پسندیده نخواهد بود. و چنانچه با همه این شرایط صورت بگیرد، مصداق آیه «... وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَاولئك مع المومنین و سوف يؤت الله المومنین أجراً عظيماً»^۱. «... و دین خود را برای خدا خالص گردانیدند که (در نتیجه) آنان با مؤمنان خواهند بود، و به زودی خدا مؤمنان را پاداشی بزرگ خواهد بخشید»، خواهد بود. پس اگر کسی مثلاً تنها در جمع نمازخوانها و یا در صورت مجبور بودن، تنها در ماه رمضان و یا به خاطر جاه و مال، نماز بخواند چنین کسی مستحق ستایش نخواهد بود. هم‌چنین اگر کسی کار بدی را به طور اتفاق، یا اضطرار یا ترس از مردم و یا برای رسیدن به مظاهر زندگی مادی ترک کند مستحق تمجید نمی‌باشد. قرآن کریم می‌گوید:

«الذین ینفقون أموالهم فی سبیل الله ثم لا ینبعون ما أنفقوا مناً ولا اذی لهم أجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون»^۲. «کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق

می‌کنند، سپس در پی آنچه انفاق کرده‌اند، منت و آزاری روا نمی‌دارند، پاداش آنان برایشان نزد پروردگارشان (محفوظ) است، و بیمی بر آنان نیست و اندوهگین نمی‌شوند».

برایشان نزد پروردگارشان (محفوظ) است، و بیمی بر آنان نیست و اندوهگین نمی‌شوند». این آیه به این حقیقت اشاره دارد که اگر کسی مالش را این چنین انفاق نکند و ترس از فقر و اندوه بر انفاق داشته باشد برای چنین آدمی نسبت به این کارش فضیلتی نخواهد بود. آنگاه اضافه می‌کند:

«یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الأذی کالذی ینفق ماله رياء الناس و لا

یؤمن بالله و الیوم الآخر فمئلته کمثل صفوان علیہ تراب فاصابه و ابل فترکه صدراً»^۳. «ای

کسانی که ایمان آورده‌اید، صدقه‌های خود را با منت و آزار، باطل مکنید، مانند کسی که

مالش را برای خودنمایی به مردم، انفاق می‌کند و به خدا و روز بازپسین ایمان ندارد. پس

مثل او همچون مثل سنگ خارایی است که بر روی آن، خاکی (نشسته) است، و رگباری

به آن رسیده و آن (سنگ) را سخت و صاف برجای نهاده است. آنان (=ریاکاران) نیز از

آنچه به دست آورده‌اند، بهره‌ای نمی‌برند.»

۷.۱.۲.۹ گستره عبادت

۱. نساء/۱۴۶.

۲. بقره/۲۶۲.

۳. بقره/۲۶۴.

اسلام، بر خلاف پاره‌ای ادیان که عبادت را در اعمال و مراسم ویژه محدود کرده‌اند، آن را دارایی گستره‌ای پر دامنه می‌داند و به همه عرصه‌های زندگی فردی و اجتماعی راه می‌دهد. حتی دنیاترین جنبه زندگی چون خوردن، خوابیدن و ازدواج، می‌تواند میدانی برای عبادت و وسیله‌ای برای تکامل و تقرب به خداوند باشد و این نشانه آمیختگی شدیدی دین و دنیا در اسلام است. «قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۱ «بگو: در حقیقت، نماز من و (سایر) عبادات من و زندگی و مرگ من، برای خدا، پروردگار جهانیان است». در این دیدگاه وسیع، هیچ عاملی از زمان و مکان، سن، شغل اوضاع،... نمی‌تواند مانع بهره‌مندی انسان از عبادت شود.

شمول و گستردگی عبادت در سه محور: شخص (عابد)، عمل (عبادت) و ظرف عمل (زمان و مکان) است:

۷.۱.۲.۹.۱. گستره فردی:

هر شخص با هر حیثیتی، در هر سنی و با هر شغلی می‌تواند به عبادت خدا بپردازد و از این جهت محدودیتی برای وی نیست. حالات و صفات گوناگون از فقر و غنا، سفر و حضر، سلامتی، بیماری و... نیز مانع عبادت نیست.

۷.۱.۲.۹.۲. گستره عملی:

هر کار سالم و پسندیده‌ای در عرصه فردی یا اجتماعی، ظاهری، باطنی و... در صورتی که با انگیزه الهی انجام شود، می‌تواند مصداق عبادت باشد. از این لحاظ، عبادت به عبادت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، هم چنین عبادت قلبی، بدنی و... تقسیم می‌شود.

۷.۱.۲.۹.۳. گستره زمانی، مکانی:

در هر زمان و مکانی می‌توان عبادت خدا را به جا آورد. شب، روز، در سفر، در مسجد، در منزل، در هنگام جنگ و در همه حال می‌توان او را عبادت کرد. ذکر خدا حتی در پاره‌ای حالات، که گمان می‌رود با چیزهایی از قبیل ذکر سازگار نیستند، پسندیده و مطلوب شمرده شده است. انسان در هر حال و در هر موقعیتی و با هر شغلی و شرایطی، تا هنگامی که زنده است و هوشیاری خود را از دست نداده است، می‌تواند به عبادت مشغول شود.

بنابراین، هیچ گاه باب رحمت و تکامل برانسان بسته نیست و همواره راه صعود از گذر عبادت باز است. از آنچه گفته شد، روشن می‌شود که انسان می‌تواند تمام حیات و زندگانی خود را به راه عبودیت در آورد و هیچ‌گاه از فضای نورانی عبادت خارج نگردد.^۱

۷.۱.۲.۱۰. مفهوم عبودیت

عبودیت کمال کمالات است و همه کمالات انسانی در این جهت است که آدمی به عبودیت حق واصل شود و از مدارج و مراتب آن بالا رود. عبودیت، تسلیم حق‌بودن و گردن نهادن به خواست الهی است یعنی عبد جز رضای حق نخواهد و در برابر او در ذلت و اطاعت مطلق باشد. بنابراین عبد در برابر مولا وجودی برای خویش قائل نیست. ملازم مولاست و از وی فاصله نمی‌گیرد. آزادی و استقلال را از خود سلب می‌کند و در برابر مولای خویش، هیچ‌گونه خلاف و تعدی نمی‌کند، مطیع اوست و به اراده و خواست او عمل می‌کند. هیچ کمالی مانند عبودیت آدمی را به مقامی که شایسته آن است نمی‌رساند زیرا انسان به میزانی که عبد خدای- متعال می‌شود استعدادهایش در جهت کمال مطلق شکوفا می‌شود و این مقام بالاترین مقامات انسانی است. آدمی با گام‌زدن در مسیر عبودیت به مقام بندگی واصل می‌شود و نسبت به ارتباط با دیگر آدمیان خود را در جایگاه خدایی نمی‌بیند. بلکه خود و دیگران را بنده پروردگاری می‌بیند که جز او خدایی نیست و چنین نگرشی زمینه‌ساز سلوک معنوی و روابط انسانی می‌شود. انسان در سایه بندگی خدا و عبودیت حق از خودمداری و شیطان‌صفتی و خودکامگی و از بت‌پروری و شیطان‌زدگی و بت‌پرستی نجات می‌یابد و به مقام حقیقی خود یعنی بندگی خدا و سلوک انسانی روی می‌کند. از این‌رو اصلی‌ترین دعوت پیامبران الهی: دعوت به عبودیت الله و اطاعت خداست.^۲

عبودیت و بندگی در فرهنگ دینی و سخنان حضرت علی (علیه السلام) دو گونه است: ۱- عبودیت فراگیر (تکوینی) ۲- عبودیت ویژه (ارادی)

۷.۱.۲.۱۰.۱. عبودیت فراگیر:

عبودیت و خضوع ویژگی ذاتی و عمومی همه پدیده‌های جهان هستی است و هیچ موجودی از دایره عبودیت بیرون نیست. جهان سراسر عبد و فرمانبردار خداست. عبودیت بدین معنا حتی شامل کافران و ملحدان نیز می‌شود زیرا هستی آنان و تمام ذرات وجودشان محکوم اراده الهی و قوانین و سنت‌های اوست. عبودیت عمومی هستی در حقیقت لازمه ربوبیت مطلق خداوند است. ربوبیت مطلق خداوند نیز لازمه الوهیت مطلق اوست.

۱. دانشنامه امام علی (ع)، همان منبع، ج ۴، ص ۲۹۰.

۲. مصطفی دلشاد تهرانی، طایر فرخ‌پی (کمالات انسانی در نهج البلاغه)، ص ۱۸۱.

۷.۱.۲.۱۰.۲. عبودیت ویژه:

عبودیت خاص یا ارادی عبارت است از حالت تعظیم و تسلیم در برابر خداوند و این که خود را مملوک و عبد او بدانیم و برای خویش استقلال قائل نشویم.

روحیه عبودیت و احساس بندگی موجب می‌شود انسان تمام مراحل و ابعاد زندگی و اعمال و رفتارش را مطابق خواست و رضای الهی تنظیم کند و آنچه او را به مقام قرب معبود می‌رساند انجام دهد و این همان عبادت است.^۱

عبودیت لازمه ادراک ربوبیت است. این ادراک فطری و وجدانی است، انسان نمی‌تواند خود را مربوب نداند، پس نمی‌تواند معبودی نگیرد، تا آن معبود که و چه باشد؟ آن پروردگاری که شما و پیشینیان شما را آفریده، آنچه از خود یا از گذشتگان یا متعلقات زمین و آسمان به خدایی گرفته‌اید همه را آفریده و تدبیر و تقدیر آن‌ها بدست اوست. پس عبودیت اثر احساس به ربوبیت است. توجه و هوشیاری به ربوبیت موجب عبودیت و آن موجب تقوای مستمر و متکامل می‌گردد. این فشرده نیروها و استعدادها که به صورت آدمی درآمده باید ضمیر و فکر خود را به مبدئی بپیوند و به او رو آورد که کمال و قدرتش غیر متناهی و برتر از غیر متناهی است تا شاید احساس به مسئولیت نسبت به سرمایه‌های معنوی در وی بیدار گردد و استعدادهای خود را با هم و هماهنگ به کار اندازد.^۲ وظیفه عبودیت، اداء شکر نعمت‌های اوست که به سبب خلق و آفرینش هرگز قابل انکار نمی‌باشد. خلق عبارت است از آفرینش و پرورش پی‌درپی موجودات و تدبیر شئون آن‌ها.^۳

۷.۱.۲.۱۱. حقیقت عبودیت:

این است که خود را بنده او بداند و از تحت فرمان او بیرون نرود و خودسرانه عملی انجام ندهد و این بالاترین مقام است برای بشر. عبودیت مطلقه، خاص حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و آل اوست که آن‌ها از تحت فرمان او بیرون نرفتند و قدمی در مخالفت با او برنداشتند و جز رضای او نخواستند.^۴ از جمله قیام رسول - اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در مقام اداء وظایف عبودیت آن است که جامعه بشر را، نیز به توحید دعوت نماید. و مکتب قرآن را بنا گذارد و برنامه اعتقادی و عملی و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی آن را در دسترس مردم گذارد. قیام به اداء وظایف عبودیت به طور کلی باید براساس خلوص باشد و در آن شائبه غیر آفریدگار نباشد چه به لحاظ

۱. دانشنامه امام علی (ع)، همان منبع، ج ۴، ص ۲۸۰.

۲. تفسیر پرتوی از قرآن، همان منبع، ج ۱، ص ۸۵.

۳. تفسیر انوار درخشان، همان منبع، ج ۱، ص ۶۷.

۴. اطیب البیان فی تفسیر القرآن، همان منبع، ج ۴، ص ۷۶.

قیام شخصی رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) به عبودیت در تمام زندگی خود و چه به لحاظ دعوت جامعه بشر به توحید و برنامه آن.^۱

هدف از آفرینش جن و انس آن است که خداوند آنان را در معرض پاداش نیک قرار دهد و این بدست نمی‌آید مگر به وسیله انجام دادن عبادت‌ها، پس این‌طور می‌شود که خداوند هدفش از آفرینش جن و انس، عبادت است. بنابراین، اگر گروهی او را عبادت نکردند غرض و هدف آفرینش باطل نخواهد شد. هنگامی که خداوند با دادن قدرت و وسیله و لطف‌هایی که فرموده است، مانع را از سر راه مکلفین برداشته و به آنان دستور داده است که او را پرستش کنند، هر کس با فرمان او مخالفت کند این نافرمانی از جانب آن شخص و به انتخاب او بوده است و ربطی به خداوند ندارد.^۲

عبادت که غرض از خلقت بشر است آثاری مانند رحمت و مغفرت دارد و نیز دارای درجات بسیار است و مرتبه کامل آن معرفت پروردگار و صفات واجبه و خلوص در عبادت و تقرب به ساحت پروردگار است همه این‌ها غرض از خلقت و به نفع بشر است. بدون این که کمالی برای ساحت پروردگار شناخته شود زیرا نقصی در او راه نداشته تا تکمیل گردد.

و از حضرت صادق (علیه السلام) سوال شد فرمود:

«خلق فرمود ایشان را برای این که امر فرماید ایشان را به عبادت». راوی عرض کرد فرمایش خدای تعالی «وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَجَعَهُ رَبُّكَ وَلِلذَلِكَ خَلْقَهُمْ»^۳. «مردم پیوسته در اختلافند، مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده و برای همین آنان را آفریده است». فرمود: «خلق فرمود ایشان را تا به جا آورند آنچه را به آن مستوجب رحمت می‌شوند و رحمت فرماید ایشان را، و آن عبادت و اطاعت او خواهد بود».^۴

در آیه دیگری، آزمایش انسان به جهت مشخص شدن نیکوکاران هدف آفرینش دانسته شده است. «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ»^۵. «همان که مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید، و اوست ارجمند آمرزنده». طبق این آیه هدف از آفرینش وجود انسان‌های

۱. تفسیر انوار درخشان، همان منبع، ج ۱۴، ص ۱۷۴.

۲. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، همان منبع، ج ۲۳، ص ۳۳۱.

۳. هود/ ۱۱۹، ۱۱۸.

۴. تفسیر اثنی عشری، همان منبع، ج ۱۲، ص ۲۸۵.

۵. ملک/ ۲.

نیکوکار بوده، هر انسانی که از عمل نیکوتری برخوردار باشد خود را به هدف آفرینش خویش نزدیک‌تر ساخته، در واقع هدف خلقت، نیل انسان‌ها به مقام انسان کامل است.^۱ علت وجود عبادت، آفرینش ما توسط حق تعالی و انعام او به ماست. بنده به واسطه عملش مستحق ثواب نیست. چون او ما را آفرید و به ما انعام کرد پس اشتغال ما به عبادت واجب است و انسان به اداء واجب مستحق چیزی نمی‌شود پس ثوابی برای بنده بر خداوند واجب نمی‌شود.^۲ هدف هستی، انسان کامل است. اگر حجت خدا نباشد زمین اهلش را سقوط می‌دهد زیرا هدف آفرینش هستی، بهره‌گیری انسان‌هاست و هدف انسان‌ها، عبادت و هدف عبادت، تقوی و هدف تقوی، رستگاری است.^۳

۷.۱.۲.۱۲. بررسی فلسفه عبادت

یکی از دلایل حجیت عقل از نظر قرآن این است که برای احکام و دستورها فلسفه ذکر می‌کنند مثلاً قرآن در یک‌جا می‌گوید:

«نماز را به پای دارید» و در جای دیگر فلسفه‌اش را هم یادآوری می‌کند: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»^۴. «نماز را برپادار، که نماز از کار زشت و ناپسند باز می‌دارد» و اثر روحی نماز را متذکر می‌شود که چگونه به انسان تعالی می‌دهد و به سبب این تعالی انسان از بدی‌ها و فحشا انزجار و انصراف پیدا می‌کند و یا از روزه یاد می‌کند و به دنبال دستور به اجرای آن می‌گوید: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۵. «روزه بر شما مقرر شده است، همان‌گونه که بر کسانی که پیش از شما بودند مقرر شده بود، باشد که پرهیزگاری کنید».

و چنین است در مورد سایر احکام نظیر جهاد، زکات و... که درباره همه آن‌ها از لحاظ فردی و اجتماعی توضیح می‌دهد. به این ترتیب قرآن به احکام آسمانی در عین ماورائی بودن جنبه این دنیایی و زمینی می‌دهد و از انسان می‌خواهد درباره آن‌ها اندیشه کند تا کنه مطلب برای او روشن گردد و تصور نکند که این‌ها صرفاً یک سلسله رمزهای مافوق فکر بشر است.

۱. دکتر عبدالله نصری، مبانی انسان‌شناسی در قرآن، ص ۹۶.

۲. تفسیر مفاتیح‌الغیب، همان منبع، ج ۲، ص ۳۲۱.

۳. محسن قرائتی، تفسیر نور، ج ۱، ص ۷۴.

۴. عنکبوت/ ۴۵.

۵. بقره/ ۱۸۳.

یک پرسش بنیادین در مورد عبادت این است که چرا انسان باید خدا را عبادت کند و به تعبیر دیگر فلسفه عبادت چیست؟ پاسخ این پرسش را باید در حقیقت انسان و ساختار وجودی اش جست. از دیدگاه ادیان الهی، هر چند انسان در جهان مادی زندگی می‌کند و محکوم قوانین آن است، شخصیت راستینش را، بعد روحی و معنوی او تشکیل می‌دهد که انتساب ویژه به خداوند دارد. «...سپس خداوند از روح خود در آن دمید»^۱. همین ویژگی، یعنی حامل روح الهی بودن است که به انسان شخصیت خاص و ممتاز بخشیده و او را سرشار از استعداد های توحیدی و معنوی کرده است. عبادت و پرستش، برای انسان به مقتضای ساختار وجودی اش کمال است و عامل به فعلیت رسیدن استعداد های شگرف معنوی او است. از این رو تکامل همه جانبه انسان بی عبادت هرگز تحقق نمی‌یابد. اگر کسی فرضاً در ابعاد دیگر به کمال برسد، اما اهل عبادت نباشد، فردی ناقص است که بخش اصلی وجودش واپس گراییده است. عبادت، غذای روح است و کسی که از این غذای معنوی بی بهره باشد، روحش رشد نخواهد کرد.

از دیدگاه قرآن و روایات اسلامی انسان برای تکامل آفریده شده و این تکامل از گذر عبادت امکان پذیر است. بنابراین، می‌توان گفت که اساساً انسان برای عبادت آفریده شده است. قرآن نیز می‌فرماید:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۲. «و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا پرستند».

پس عبادت برای انسان نیاز روحی و ضرورتی تکاملی و در همان حال هماهنگی با آفرینش است.^۳ به نظر می‌رسد که بزرگ‌ترین فلسفه عبادت خدا، طهارت ضمیر انسان و تکامل و رسیدن به مقام قرب الهی و نیل به مقام خلیفه الهی باشد، زیرا انسان تنها موجودی است که خداوند او را از میان موجودات مادی برگزیده و راههای رشد و تکامل و سازندگی را برایش هموار کرده است و از روح خویش در او دمیده تا او بتواند از راه بندگی و کسب تقوا و معارف ارزشمند الهی به آن مقام دست یابد و خداگونه شود. قرآن می‌فرماید:

«مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُنِيبَكُمْ نِعْمَتُهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»^۴. «خدا نمی‌خواهد بر شما تنگ بگیرد، لیکن می‌خواهد شما را پاک و نعمتش را بر شما تمام گرداند، باشد که سپاس (او) بدارید»^۱.

۱. سید رضی، نهج البلاغه، ترجمه محمد دثتی، خطبه ۱.

۲. ذاریات/۵۶.

۳. دانشنامه امام علی (ع)، همان منبع، ج ۲، ص ۲۸۵.

۴. مائده/ ۶.

«قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكَ إِذْ تَدْعُونَ. أَوْ يَنْفَعُونَكَ أَوْ يَضُرُّونَ».^۲ «گفتند آیا وقتی دعا می کنید، از شما می شنوند؟ یا به شما سود یا زیان می رسانند؟»

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه آورده اند:

این جمله اعتراض ابراهیم (علیه السلام) بر صنم پرستی مردم است از دو جهت: اول این - که عبادت، عبارت است از کاری که حالت تذلل عابد و گدایی او را برای معبود مجسم سازد و این بدون دعا نمی شود. باید عابد، معبود را بخواند، خواندن هم وقتی صحیح است و معقول است که معبود صدای عابد را بشنود و اصنام، جماداتی هستند که گوش ندارند و صدایی نمی شنوند، پس پرستش آن ها معنایی ندارد. دوم این که: از این جهت که مردم هر "اله" را که می پرستیدند یا به طمع خیر او است و یا از ترس شر او. در صورتی که اصنام، جماداتی هستند که قدرت بر رساندن خیر و دفع شر را ندارند. پس در آیه، اگر جمله را به صورت استفهام بیان کرده برای این است که طرف مقابل را مجبور به اعتراف کند.^۳

حداقل چیزی که در معبود لازم است این است که ندای عابد خویش را بشنود و در گرفتاری ها به یاریش بشتابد، یا لاقلاً از مخالفت فرمان او واهمه ای باشد. اما در این بت ها چیزی که نشان دهد آن ها کمترین درک و شعوری دارند، و یا کمترین تأثیری در سرنوشت انسان ها، به چشم نمی خورد، فلزات یا سنگ بی ارزشی هستند که خرافات و نیروی توهم و پندار به آن ها چنین موقعیتی بخشیده است.^۴

لازمه ایمان به آفریدگار آن است که تغییرات عالم هستی را از جانب پروردگار بدانیم و هرگز پدیده ای را مستقل نپنداریم زیرا خداوند مبدأ و منتهای هستی است و هر موجودی وابسته به اوست و مدبر هستی خداوند است و هرگز موجودی تأثیر و آثار وجودی از او به ظهور نمی رسد جز آنچه که خداوند به او موهبت کرده است. پس خداوند را زمامدار خود بدانیم و اعمال و حرکات خود را از ساحت مقدس او بدانیم و همه چیز را در حیطه قدرت و مشیت او بدانیم و تنها بر او توکل کنیم و تنها او را عبادت کنیم که زمام همه امور به دست اوست.

۱. استاد محمدتقی مصباح یزدی، معارف قرآن، ج (۳-۱)، ص ۲۷.

۲. شعراء/ ۷۲-۷۳.

۳. ترجمه تفسیر المیزان، همان منبع، ج ۱۵، ص ۳۹۴.

۴. تفسیر نمونه، همان منبع، ج ۱۵، ص ۲۵۴.

فصل دوم: گونه های رابطه عقل و بندگی در قرآن و سنت

۲. فصل دوم

۲.۱. گونه های رابطه عقل و بندگی در قران و سنت

مفاهیم عقل و بندگی به طور کامل در فصل قبل تشریح شد. اکنون در خصوص ارتباط این دو ارزش با یکدیگر بر مبنای آیات کلام الله مجید و احادیث گوهر بار پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمه اطهار (علیه السلام) بررسی و تحلیل خود را شروع خواهیم کرد. در تفحص انجام گرفته، آیات و روایات مرتبط با عقل و بندگی به دو دسته اصلی قابل تقسیم است:

۲.۱.۱. آیات و روایاتی که بیانگر ارتباط مستقیم و صریح این دو ارزش در یکدیگرند

در این آیات و روایات مسأله عقل و بندگی الهی مطرح و تاثیر متقابل این دو در یکدیگر کاملاً بیان شده است. البته خود این دسته اخبار نیز به دو صورت کلی بیان شده‌اند.

۱- بطور مثبت و حلی ۲- به صورت منفی و نقضی.

توضیح آن که: آیات و روایاتی متذکر این نکته شده‌اند که با به خدمت گرفتن اندیشه و تعقل می‌توان مدارج ترقی را طی کرد و به مقام بندگی و سعادت اخروی نایل شد، این اخبار را بخاطر نتیجه مثبت آن به نام اخبار مثبت یا حلی یاد خواهیم کرد.

دسته دوم آیات و روایاتی هستند که بیانگر نتیجه منفی بی‌خردی و عدم تعقل هستند که چیزی جز دوری از خداوند متعال و آتش دوزخ را در پی نداشته است، این دسته اخبار را اخبار منفی یا نقضی نام نهاده‌ایم.

۲.۱.۱.۱. مثبت (حلی):

در این قسمت آیات و روایاتی را که موید تاثیر عقل در بندگی و رشد و بالندگی آن می‌باشد را مرور خواهیم کرد، حتی از مطالعه دقیق این دسته آیات و روایات می‌توان اهمیت و تاثیر مستقیم عقل و تعقل در بندگی را

احراز نمود و نیازی به استدلال و اثبات برای بیان این ارتباط عمیق نخواهد بود. نخست آیات زیبایی قرآن کریم در این خصوص را مرور خواهیم کرد.

۲.۱.۱.۱.۱. آیه‌های قرآن کریم در خصوص ارتباط عقل و بندگی

بدیهی است آنچه شارع مقدس در خصوص بندگی و عبودیت بیان نماید بیش از هر استدلال دیگری مفید فایده است زیرا موضوع بندگی منحصر در ذات احدیت است و هیچ کس سزاوارتر از مالک موضوع نیست تا مقاصد، اعوان و دشمنان، راه و بی‌راه و خلاصه تمام آنچه باید گفت را بیان نماید؛ بنابراین آیات گوهرباری که بیانگر ارتباط مستقیم بین تعقل و کسب مقام بندگی الهی است را به شرح زیر مرور خواهیم کرد.

خداوند متعال برای راهنمایی بندگان خود کتاب آسمانیش را انزال کرد تا با این کتاب راهنما و تعقل کردن در آن، راه سعادت شناخته شود و بندگی حضرت دوست میسر گردد لذا به این موضوع تصریح نموده و فرموده است:

(لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ)^۱؛ ما بر شما کتابی نازل کردیم که وسیله

تذکر (و بیداری) شما در آن است! آیا نمی‌فهمید؟!)

قرآن سراسر دعوت به بندگی خداوند و ایمان به اوست، در این ایه با نهیب آیا نمی‌فهمید! دعوت به فهم و تعقل می‌کند تا به کتاب آسمانی خداوند که وسیله بیداری و ایمان است رجوع شود و راه از بیراهه مشخص و بندگی او حاصل شود.

در آیه دیگری نیز همین معنا تضمین شده است و بیان شده:

(كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ)^۲

کتاب پر برکتی را به سویت فرستادیم تا در آیاتش تدبر کنند و تا صاحبان عقل متذکر شوند. این قانون مخصوص قرآن و پیامبر اکرم نیست بلکه دیگر ادیان را نیز شامل می‌شود یعنی کتاب آسمانی که مایه هدایت و تقویت بندگی است برای صاحبان خرد معرفی شده است، دقت کنید: (لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَأَوْزَنَّا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ هُدًىٰ وَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ)^۳ موسی را هدایت دادیم و آن کتاب را که هدایت و پند صاحبان عقل بود میراث بنی اسرائیل کردیم.

در جای دیگر صاحبان عقل را عباد خود معرفی می‌کند و نشانه‌ی آن‌ها را تبعیت از نیکوترین سخن می‌داند، آن -
چاکه فرموده است: (فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا

۱. انبیاء/۱۰.

۲. ص/۲۹.

۳. مومن/۵۷.

الْأَلْبَابِ^۱) خدای تبارک و تعالی صاحب عقل و فهم را در کتاب مژده داده و فرموده آن بندگان را که هر سخن را شنوند و از نیکوترش پیروی کنند مژده بده، ایشانند که خدا هدایتشان کرده و ایشانند صاحبان عقل. نکته جالب توجه در این آیه این است که دو صفت هدایت و صاحب عقل در کنار هم برای بندگان الهی معرفی شده است. و نتیجه ی استفاده از خرد هدایت شدن و در زمره بندگان قرار گرفتن بیان شده است. در آیه دیگری به یکی از بارزترین صفات بنده اشاره کرده و آن را مخصوص صاحبان عقل قرار داده است، آن- جاکه عبادت و تهجد شبانه را از ویژگی های صاحبان خرد می داند:

(أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ^۲) مگر آن که در اوقات شب در حال سجده و قیام مشغول عبادت است و از آخرت بیم دارد و برحمت پروردگارش امیدوار است (مانند غیر او است) بگو مگر کسانی که دانند با کسانی که ندانند یکسانند صاحبان عقل می یابند.

در حدیث مشهور هشام که امام موسی کاظم (علیه السلام) در خصوص عقل و بندگی بیان داشته اند، اعطای حکمت الهی به صاحبان عقل را چنان ستوده اند که گویی این خیر کثیر را خداوند جز به بندگان خالص خود نخواهد داد؛

يَا هِشَامُ ثُمَّ ذَكَرَ أَوْلَى الْأَلْبَابِ بِأَحْسَنِ الذِّكْرِ وَحَلَّاهُمْ بِأَحْسَنِ الْحَلِيلَةِ فَقَالَ يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَذَكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ^۳؛ ای هشام- سپس خداوند از صاحبان عقل به نیکوترین وجه یاد نموده و ایشان را به بهترین زیور آراسته و فرموده خدا به هر که خواهد حکمت دهد و هر که حکمت گیرد خیر بسیار گرفته است و جز صاحبان عقل در نیابند.

ایمان به پروردگار عالمیان و شناخت او در نص صریح قران به صاحبان عقل اختصاص داده شده است، در جایی که به نقل از زبان راسخان در علم بیان می کند: (وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ مَا يَذَكَّرُ

۱. زمر / ۲۰.

۲. زمر / ۱۳.

۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۳۵.

إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ^۱ آن‌ها که در دانش ریشه دارند گویند به قرآن ایمان داریم تماش از نزد پروردگار ما است ولی جز صاحبان عقل در نیابند.

مخاطبین دستور صریح به تقوای الهی که ویژه بندگان الهی است چه کسانی هستند؟ به این ایه دقت کنید:

فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ^۲ از (مخالفت) خدا بپرهیزید ای صاحبان خرد، شاید رستگار شوید!
آری دعوت به تقوا که نتیجه‌ای جز فلاح و رستگاری ندارد شایسته بندگان الهی است همانان که صاحبان خردند. فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا^۳ پس از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید ای خردمندانی که ایمان آورده‌اید! (زیرا) خداوند چیزی که مایه تذکر است بر شما نازل کرده؛ آیه فوق نیز مکمل استدلال به آیه قبل است و چقدر دقیق بیان کرده است که صاحبان خرد آنهایی هستند که ایمان آورده‌اند، مگر بندگی الهی جز با ایمان به او تحقق می‌یابد؟

آری آیات زیبای الهی به خوبی تبیین‌کننده این موضوع بودند که تعقل و بندگی ارتباط تنگاتنگ و انفکاک‌ناپذیری دارند. آیات دیگری نیز هستند که به طور مستقیم و غیرمستقیم بیانگر این ارتباط هستند که در جای خود به آن‌ها نیز اشاره خواهیم نمود. در ادامه روایات معصومین -علیهم‌السلام- که مکمل آیات و بحث مورد نظر هستند را بررسی و تحلیل خواهیم نمود.

۲.۱.۱.۱.۲. روایات اهل‌البیت (علیهم‌السلام) در خصوص ارتباط عقل و بندگی

مفسران حقیقی قرآن همانانند که در قرآن اهل‌الذکر نامیده شده‌اند، آری امامان معصوم (علیه‌السلام) یاوران حقیقی قرآن و بیان‌کننده مفاهیم شرف آن هستند، اکنون ارتباط عقل و بندگی را از لابه‌لای کلام شیرین آنان بیرون کشیده و از آن استفاده می‌نماییم. امام علی (علیه‌السلام) عقل و دین را در کنار یکدیگر ذکر کرده‌اند و فرموده‌اند:

مَنْ اسْتَحْكَمَتْ لِي فِيهِ حَصَلَهُ مِنْ خِيَارِ اِحْتَمَلْتُهُ عَلَيْهَا وَ اغْتَفَرْتُ فَقَدْ مَا سِوَاهَا وَ لَا
اغْتَفِرُ فَقَدْ عَقِلَ وَ لَا دِينَ لِأَنَّ مُفَارَقَةَ الدِّينِ مُفَارَقَةُ الْأَمْنِ فَلَا يَتَّهِنُ بِحَيَاةٍ مَعَ مَخَافَةٍ وَ فَقَدْ
الْعَقْلُ فَقَدْ الْحَيَاةَ وَ لَا يُقَاسُ إِلَّا بِالْأَمْوَاتِ^۴؛ امیرالمؤمنین -علیه‌السلام- فرمود: کسی را که
آگاه شوم بر یکی از صفات خوب استوار است، بپذیرم و از نداشتن صفات دیگرش بگذرم

۱. آل عمران / ۶

۲. مائده / ۱۰۰

۳. طلاق / ۱۰

۴. حائری، شیخ جعفر، نهج البلاغه ثانی، ص ۲۸۲.

ولی از نداشتن عقل و دین چشم نمیپوشم زیرا جدائی از دین جدائی از امنیت است و زندگی با هراس گوارا نباشد و فقدان عقل فقدان زندگی است (زیرا بی‌خردان) فقط با مردگان مقایسه شوند و بس.

ممکن است انسان بواسطه یکی از صفات نیک مانند سخاوت، حیا، غیرت، عدالت، راستگویی نجات یابد و سعادت‌مند گردد بشرط آن که آن صفت ملکه راسخه او گشته و همیشه بر آن پایدار و ثابت باشد چنانچه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فقط شخصی را بخاطر راستگویی اهل بهشت دانست و حاتم طائی را بسبب سخاوت و نوشیروان را به جهت عدالت در بعضی از روایات اهل نجات شمرده‌اند ولی دو صفت دین و عقل است که در هر حال برای انسان لازم است زیرا مردمی که دین ندارند امنیت ندارند و آن‌ها که عقل ندارند زندگی انسانی ندارند. این تناوب عقل و دین آیا دلیل بر ارتباط بی‌چون و چرای این دو نیست؟ امام صادق (علیه‌السلام) در حدیثی طولانی فرماید:

آغاز و نخست هر چیز و نیرو و آبادانی آن که هر سودی تنها بآن مربوط است عقل است که آن را خدا زینت و نوری برای خلقش قرار داده. با عقل بندگان خالق خود بشناسند و دانند که آن‌ها مخلوقند و او مدبر و ایشان تحت تدبیر اویند و این که خالقشان پایدار و آن‌ها فانی می‌باشند و بوسیله عقول خویش از دیدن آسمان و زمین و خورشید و ماه و شب و روز استدلال کردند که او و این‌ها خالق و سرپرستی دارند ناآغاز و بی‌انتهای و با عقل تشخیص زشت و زیبا دادند و دانستند در نادانی تاریکی و در علم نور است اینست آنچه عقل به آنها رهنما گشته. عرض شد: آیا بندگان می‌توانند به عقل تنها اکتفا کنند (و در پی تحصیل علم و ادب برنیابند) فرمود: عاقل برهبری همان عقلی که خداوند نگهدار او و زینت و سبب هدایتش قرار داده می‌داند که خدا حق است و پروردگار اوست و می‌داند که خالقش را پسند و ناپسند نیست و اطاعت و معصیتی، و عقلش را به تنهائی راهنمای به این‌ها نمی‌بیند و می‌فهمد که رسیدن باین مطالب جز با طلب علم ممکن نیست و اگر بوسیله علمش به این‌ها نرسد عقلش او را سودی نداده پس واجب است بر عالم طلب علم و ادب نماید که بی‌آن استوار نماند.^۱

۱. انَّ أَوَّلَ الْأُمُورِ وَ مَبْدَأَهَا وَ قَوِّمَهَا وَ عِمَارَتَهَا الَّتِي لَا يُنْتَفَعُ بِشَيْءٍ إِلَّا بِهَا بِه الْعَقْلُ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ زِينَةً لِخَلْقِهِ وَ نُوراً لَهُمْ فَبِالْعَقْلِ عَرَفَ الْعِبَادُ خَالِقَهُمْ وَ أَنَّهُمْ مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّهُ الْمُدَبِّرُ لَهُمْ وَ أَنَّهُمُ الْمُدَبَّرُونَ وَ أَنَّهُ الْبَاقِي وَ هُمُ الْفَانُونَ وَ اسْتَدَلُّوا بِعُقُولِهِمْ عَلَيْهِ مَا رَأَوْا مِنْ خَلْقِهِ

حدیث زیبایی از امام علی -علیه السلام- روایت شده است که تلازم عقل، حیا و دین به خوبی در آن تبیین شده است، دقت کنید: هَبَطَ جَبْرَيْلٌ عَلَى آدَمَ ع فَقَالَ يَا آدَمُ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُخَيِّرَكَ وَاحِدَهُ مِنْ ثَلَاثٍ فَأَخْتَرْتُهَا وَ دَعَا اثْنَيْنِ فَقَالَ لَهُ آدَمُ يَا جَبْرَيْلُ وَمَا الثَّلَاثُ فَقَالَ الْعَقْلُ وَ الْحَيَاءُ وَ الدِّينُ فَقَالَ آدَمُ إِنِّي قَدِ اخْتَرْتُ الْعَقْلَ فَقَالَ جَبْرَيْلُ لِلْحَيَاءِ وَ الدِّينِ انْصَرِفَا وَ دَعَاهُ -فَقَالَا يَا جَبْرَيْلُ إِنَّا أُمِرْنَا أَنْ نَكُونَ مَعَ الْعَقْلِ حَيْثُ كَانَ قَالَ فَشَانَكُمَا وَ عَرَجَ! جبرئیل بر آدم نازل شد و گفت: ای آدم من مأمور شده‌ام که تو را در انتخاب یکی از سه چیز مخیر سازم پس یکی را برگزین و دوتا را واگذار. آدم گفت چیست آن سه چیز؟ گفت: عقل و حیا و دین آدم گفت عقل را برگزیدم، جبرئیل به حیا و دین گفت شما باز گردید و او را واگذارید، آن دو گفتند ای جبرئیل ما مأموریم هر جا که عقل باشد با او باشیم. گفت خود دانید و بالا رفت.

از مجموع این روایت چنین استفاده می‌شود که عقل باحیاء و دین لازم و ملزومند و از یکدیگر جدا نشوند پس خداوند به هر کس عقل عنایت کند حیا و دین هم عنایت کرده است و کسی را که باحیاء و متدین یافتیم باید او را عاقل هم بدانیم.

آیا حدیث صریحی داریم که عقل و پرستش الهی را با هم مرتبط دانسته باشد؟ آری حدیث مشهور زیر بیان‌گر این ارتباط ویژه می‌باشد، أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ قَالَ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ قَالَ قُلْتُ فَالَّذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ فَقَالَ تِلْكَ النَّكْرَاءُ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ^۲؛ شخصی از امام ششم علیه السلام پرسید عقل چیست؟ فرمود چیزی است که به وسیله آن خدا پرستش شود و بهشت بدست آید آن شخص گوید: گفتم پس آنچه معاویه داشت چه بود؟ فرمود: آن نیرنگ است، آن شیطنت است، آن نمایش عقل را دارد ولی عقل نیست.

عقل و پرستش خداوند و بندگی او چقدر دقیق و بی‌چون و چرا به هم نسبت داده شدند و حتی مورد نقضی هم که بیان شد (معاویه) اصل عقل در او انکار شد و گرنه او هم باید از بندگان الهی می‌شد.

مِنْ سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ وَ شَمْسِهِ وَ قَمَرِهِ وَ لَيْلِهِ وَ نَهَارِهِ وَ بَانَ لَهُ وَ لَهُمْ خَالِقًا وَ مُدَبِّرًا لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزُولُ وَ عَرَفُوا بِهِ الْحَسَنَ مِنَ الْقَبِيحِ وَ أَنَّ الظُّلْمَةَ فِي الْجَهْلِ وَ أَنَّ النُّورَ فِي الْعِلْمِ فَهَذَا مَا دَلَّهُمْ عَلَيْهِ الْعَقْلُ قِيلَ لَهُ فَهَلْ يَكْتَفِي الْعِبَادُ بِالْعَقْلِ دُونَ غَيْرِهِ قَالَ إِنَّ الْعَاقِلَ لِدَلَالَةِ عَقْلِهِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ قِيَامَهُ وَ زِينَتَهُ وَ هِدَايَتَهُ عَلِيمٌ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّهُ وَ عَلِيمٌ أَنَّ لِخَالِقِهِ مَحَبَّةً وَ أَنَّ لَهُ كَرَاهِيَةً وَ أَنَّ لَهُ طَاعَةً وَ أَنَّ لَهُ مَعْصِيَةً فَلَمْ يَجِدْ عَقْلَهُ يَدُلُّهُ عَلَى ذَلِكَ وَ عَلِيمٌ أَنَّهُ لَا يُوصَلُ إِلَيْهِ إِلَّا بِالْعِلْمِ وَ طَلِبُهُ وَ أَنَّهُ لَا يَنْتَفَعُ بِعَقْلِهِ إِذْ لَمْ يُصِبْ ذَلِكَ بِعِلْمِهِ فَوَجِبَ عَلَى الْعَاقِلِ طَلْبُ الْعِلْمِ وَ الْأَدَبِ الَّذِي لَا قِيَامَ لَهُ إِلَّا بِهِ. كليني، محمد بن يعقوب، الكافي، ج ۱، ص ۲۹.

۱. كليني، محمد بن يعقوب، الكافي، ج ۱، ص ۱.

۲. همان.

در حدیث زیبایی از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) تقابل عابد و عاقل مطرح شده است و بهترین آنها عاقل عابد معرفی شده است. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئًا أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ فَنَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهْرِ الْجَاهِلِ وَإِقَامَةُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سُخُوصِ الْجَاهِلِ وَ لَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا وَ لَا رَسُولًا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ وَ يَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ جَمِيعِ عُقُولِ أُمَّتِهِ وَ مَا يُضْمِرُ النَّبِيُّ ص فِي نَفْسِهِ أَفْضَلَ مِنْ اجْتِهَادِ الْمُجْتَهِدِينَ وَ مَا أَدَّى الْعَبْدُ فَرَائِضَ اللَّهِ حَتَّى عَقَلَ عَنْهُ وَ لَا بَلَغَ جَمِيعَ الْعَابِدِينَ فِي فَضْلِ عِبَادَتِهِمْ مَا بَلَغَ الْعَاقِلُ وَ الْعُقَلَاءُ هُمْ أَوْلُو الْأَلْبَابِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى - وَ مَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا أَوْلُو الْأَلْبَابِ^۱

پیغمبر فرمود: خدا به بندگانش چیزی بهتر از عقل نبخشیده است، زیرا خوابیدن عاقل از شب بیداری جاهل بهتر است و در منزل بودن عاقل از مسافرت جاهل (به سوی حج و جهاد) بهتر است و خدا پیغمبر و رسول را جز برای تکمیل عقل مبعوث نسازد (تا عقلش را کامل نکند مبعوث نسازد) و عقل او برتر از عقول تمام امتش باشد و آنچه پیغمبر در خاطر دارد، از اجتهاد مجتهدین بالاتر است و تا بندهای واجبات را بعقل خود درنیابد آنها را انجام نداده است همه عابدان در فضیلت عبادتشان بیای عاقل نرسند. عقلا همان صاحبان خردند که درباره ایشان فرموده: تنها صاحبان خرد اندرز میگیرند.

روایت مشهور هشام که تعلیم امام موسی کاظم (علیه السلام) است عبارات زیبایی در خصوص عقل و بندگی بیان کرده است، جایی که بالاترین مقام در آخرت را برای عاقلان مقرر داشته است. دقت فرمایید:

يَا هِشَامُ مَا بَعَثَ اللَّهُ أَنْبِيَاءَهُ وَ رَسُولَهُ إِلَّا إِلَى عِبَادِهِ إِلَّا لِيَعْقِلُوا عَنِ اللَّهِ فَأَحْسَنُهُمْ اسْتِجَابَهُ أَحْسَنُهُمْ مَعْرِفَهُ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ أَحْسَنُهُمْ عَقْلًا وَ أَكْمَلُهُمْ عَقْلًا أَرْفَعُهُمْ دَرَجَةً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ؛ ای هشام - خدا پیغمبران و رسولانش را بسوی بندگانش نفرستاد مگر برای آن که از خدا خردمند شوند (یعنی معلومات آنها مکتسب از کتاب و سنت باشد نه از پیش خود) پس هر که نیکوتر پذیرد معرفتش بهتر و آن که بفرمان خدا داناتر است عقلش نیکوتر است و کسی که عقلش کامل تر است مقامش در دنیا و آخرت بالاتر است.

فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ اعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا وَ الرَّأْغِبِينَ فِيهَا وَ رَغِبَ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ أَنْسَهُ فِي الْوَحْشَةِ وَ صَاحِبَهُ فِي الْوَحْدَةِ وَ غِنَاهُ فِي الْعَيْلَةِ وَ مَعِزَّهُ مِنْ غَيْرِ عَشِيرَةٍ؛ کسی که از خدا خردمندی گرفت از اهل دنیا و دنیاطلبان کناره گیرد و به آنچه نزد خداست بپردازد و خدا

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۱۴.

۲. همان، ص ۱۷.

انیس وحشت او و یار تنهائی او و اندوخته هنگام تنگدستی او و عزیزکننده اوست بی‌فامیل و تبار.

يَا هِشَامُ إِنَّ الْعُقَلَاءَ تَرَكُوا فُضُولَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ الدُّنُوبَ وَ تَرَكَ الدُّنْيَا مِنَ الْفَضْلِ وَ تَرَكَ الدُّنُوبَ مِنَ الْفَرَضِ

ای هشام- همانا خردمندان زیاده بر احتیاج از دنیا را کنار نهادند تا چه رسد به گناهان با این که ترک دنیا فضیلت است و ترک گناه لازم.

يَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ نَظَرَ إِلَى الدُّنْيَا وَ إِلَى أَهْلِهَا فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالْمَشَقَّةِ وَ نَظَرَ إِلَى الْآخِرَةِ فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالْمَشَقَّةِ فَطَلَبَ بِالْمَشَقَّةِ أَبْقَاهُمَا؛ ای هشام- عاقل به دنیا و اهل دنیا نگریست و دانست که دنیا جز با زحمت دست ندهد و به آخرت نگریست و دانست که آن هم جز با زحمت نیاید پس با زحمت در جستجوی پاینده‌تر آن برآمد (یعنی چون دید به دست آوردن دنیا و آخرت هر دو احتیاج به زحمت دارد با خود گفت چه بهتر که این زحمت را در راه تحصیل آخرت پاینده متحمل شوم).

يَاهِشَامُ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَقُولُ مَا عَبْدَ اللَّهِ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ؛ ای هشام- امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمود: خدا با چیزی بهتر از عقل پرستش نشود.

عقل ملاک و معیار و بهترین چیز برای پرستش خداوند متعال بیان شده است. آخرین ذخیره الهی (حضرت مهدی عجل الله تعالی فی فرجه) را خداوند برای هدفی عظیم مخفی کرده است، با روایت زیر مشخص می‌شود او هم برای تکامل عقل بندگان الهی می‌آید و سپس عبودیت خداوند متعال را نشر خواهد داد؛ قَالَ أَبِي جَعْفَرٍ ع إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَ كَمَلَتْ بِهِ أَخْلَامَهُمْ؛ حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: چون قائم ما قیام کند خداوند دست رحمتش را بر سر بندگان گذارد پس عقولشان را جمع کند (تا پیروی هوس نکنند و با یک دیگر اختلاف نوزند) و در نتیجه خردشان کامل شود (متانت و خود نگهداریشان کامل شود)

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۱۷ و ۱۸.

۲. همان، ص ۱۱.

نکته: نتیجه تکامل عقل و گرایش به آن، کمک به آخرین فرستاده الهی است تا بندگی و طاعت الهی را در زمین گسترش دهد، این همراهی عقل با حجت الهی تلازم بی‌چون و چرای عقل با طاعت الهی را مشخص می‌کند.

در حدیث زیر تلازم جالب و دقیقی بین دینداری (بندگی) و عقل برقرار شده است و هیچ شبهه‌ای در این خصوص را بی‌پاسخ نمی‌گذارد. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهُ دِينٌ وَمَنْ كَانَ لَهُ دِينٌ دَخَلَ الْجَنَّةَ^۱ امام صادق علیه‌السلام فرمود:

هر که عاقل است دین دارد و کسی که دین دارد به بهشت می‌رود (پس هر که عاقل است به بهشت می‌رود)

ارتباط عقل و بندگی را واضح‌تر از این حدیث شریف نمی‌توان بیان کرد. تلازم صریح بین عقل و دینداری. با عقل یقین حاصل می‌شود، و با یقین است که عبادت پذیرفته می‌شود؛ اکنون اهمیت و ارتباط یقین با عبادت و بندگی را بررسی می‌نماییم. در کلام امیرالمومنین (علیه‌السلام) موارد جالب و صریحی در این خصوص بیان شده است، متن روایات بسیار شیوا بیان شده است لذا از توضیح اضافه پرهیز می‌نماییم تا از اطاله کلام جلوگیری شود.

امام علی علیه‌السلام:

الْيَقِينُ عِبَادَةٌ^۲؛ یقین پرستش و بندگی است، یعنی اصل تحصیل یقین در معارف الهیه فی نفسه قطع نظر از آنچه مترتب بر آن شود از عبادات است بلکه افضل همه عبادات است چنان‌که در احادیث دیگر وارد شده.

امام علی علیه‌السلام:

الْيَقِينُ أَفْضَلُ عِبَادَةٍ^۳؛ یقین بمعارف الهیه از همه عبادات برتر است.

امام علی علیه‌السلام:

بِالْيَقِينِ تَتِمُّ الْعِبَادَةُ^۴؛ بایقین تمام می‌شود عبادت یعنی عبادت بی‌یقین تمام نباشد و ناقص باشد.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

۲. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۶۲.

۳. شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص ۲۰۱.

۴. همان.

امام علی (علیه السلام):

كَفَى بِالْيَقِينِ عِبَادَةً؛ يَقِينٌ لِلَّهِ كَافِيَةٌ.

یعنی همین یقین به آن چه یقین به آن باید داشت عبادتی است کافی در عبادت بودن، قطع نظر از لوازم آن از اعمال.

امام علی (علیه السلام):

نَوْمٌ عَلَى يَقِينٍ خَيْرٌ مِنْ صَلَاةٍ فِي شَكٍّ؛ خوابی بر یقینی بهترست از نمازی در شک، یعنی

خوابی با یقین باحوال مبدأ و معاد بهترست از نمازی که با شک در بعضی از آن‌ها باشد.

امام علی (علیه السلام):

الْيَقِينُ أَفْضَلُ الزَّهَادَةِ؛ یقین افزون‌ترین و کاملترین زهد و پارسایی است.

زهد، ترک دنیا است، و این که یقین بهترین زهد معرفی شده است به اعتبار این است که کسی را که یقین صادق باحوال مبدأ و معاد حاصل شد می فهمد که دنیا سراسر جز زیان و خسران چیزی نیست و سعادت و نیک بختی جز با تحصیل آخرت میسر نمی شود، و این سبب کمال بی‌رغبتی به دنیا و ترک هر امری که باعث زیان و خسران آخرت باشد می‌گردد، پس زهدی که این چنین حاصل شود کاملتر از هر زهد است که در امری خاص و بسبب دیگر باشد با آنکه یقین فی نفسه افضل اطاعات و عبادات است.

امام علی (علیه السلام):

الْيَقِينُ رَأْسُ الدِّينِ^۴. یقین یعنی اعتقاد جزمی که از روی دلیل و برهان باشد سر دین است،

و مانند سر که بر سایر اعضا مقدم است و از همه عمده‌تر است بر سایر ارکان دین مقدم

است و از همه عمده‌تر است.

امام علی (علیه السلام):

۱. شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۰۶.

۲. همان.

۳. همان، ج ۱، ص ۲۱۴.

۴. شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص ۳۵۰.

ثبات الدّین بقوّه الیقین^۱. ثبات و پابرجا بودن دینداری بقوّت یقین است. پس تا کسی یقین خود را بدین قوی نکند دین او ثابت و پابرجا نباشد، و ممکن است که به تشکیک مشککی یا غیر آن زایل شود.

امام علی (علیه السلام):

علیک بلزوم الیقین و تجنّب الشکّ فلیس للمرء شیء اهلک لدینه من غلبه الشکّ علی یقینه^۲. لازم است بر تو کسب یقین، و دوری کردن از شک، پس نیست از برای مرد چیزی هلاک کننده‌تر، برای دین او، از غلبه کردن شک بر یقین او.

امام علی (علیه السلام):

الیقین عماد الایمان^۳. یقین ستون ایمان است و بنای ایمان بر آن است.

امام علی (علیه السلام):

قووا ایمانکم بالیقین فأنه افضل الدّین^۴. قوی و محکم گردانید ایمان خود را بیقین پس بدرستی که آن افزونترین دین است.

«یقین» اعتقاد ثابت جازمی است که از روی دلیل و برهان باشد و مراد اینست که چنین کنید که اعتقاداتی که در دین باید همه به مرتبه یقین برسد و بتقلید و دلایلی که افاده یقین نکند اکتفا مکنید، زیرا که افضل دین ها آنست که از روی یقین باشد.

امام علی (علیه السلام):

من ایقن افلح^۵. هر که یقین کند فیروزی یابد.

امام علی (علیه السلام):

سبب الاخلاص الیقین^۶. سبب اخلاص یقین است.

۱. شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص ۲۹۷.

۲. همان، ج ۳، ص ۱۰۷.

۳. همان، ج ۴، ص ۵۱۲.

۴. همان، ج ۵، ص ۱۴۷.

۵. شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۴، ص ۱۲۵.

۶. همان، ج ۴، ص ۱۲۵.

زیرا واضح است که کسی را که یقین بمعارفِ الهیه باشد میداند که در طاعات و عبادات غیر حق تعالی را نباید شریک کرد، پس آن‌ها را خالص کند از برای او و آمیخته بغرض دیگر نکند.

امام علی (علیه السلام):

من حسن یقینه حسنت عبادته^۱. هر که نیکو باشد یقین او نیکو باشد عبادت او.

امام علی (علیه السلام):

قد احیا عقله، و امانت شهوته، و اطاع ربّه، و عصی نفسه^۲. بتحقیق که زنده کرده عقل خود را، و میرانیده خواهش خود را، و فرمانبرداری کرده پروردگار خود را، و نافرمانی کرده نفس خود را.

نکته: احیا عقل با اطاعت رب در ارتباط و تلازم قرار گرفته است. در آیات و روایات فوق ارتباط تنگاتنگ عقل و بندگی و تاثیر متقابل آن به خوبی بیان شد، احادیث آنقدر واضح و صریح هستند که هیچ نیازی به تبیین بیشتر آن نیست.

از مطالب گفته شده این نتیجه به دست می آید که عقل از نگاه معارف دینی دارای جایگاهی والا و عظیم است و نه تنها در برابر دین نیست، بلکه در کنار دین و هماهنگ با آن است و برای بهره‌مند شدن از عقل دینی هم باید اهل درک و علم و واقع بود و هم اهل کار و عمل و راهکارهای تقویت عقل را باید همیشه مد نظر داشته به مبارزه با موانع پرورش آن پرداخت. احادیث گوهر بار دیگری که بیانگر این ارتباط عمیق و غیر قابل انکارند را به صورت خلاصه و مجمل در ادامه مطالب مرور می نماییم:

قال علی (علیه السلام):

بالعلم یطاع الله و یعبد، بالعلم یعرف الله و یوحد، بالعلم توصل الأرحام و به یعرف الحلال و الحرام، و العلم أمام العقل و العقل تابعه^۳. با علم خداوند اطاعت و عبادت می شود و خداوند به وحدانیت شناخته می شود، با علم حلال و حرام مشخص می شود. علم پیشوای عقل است و عقل از او تبعیت می کند.

علم در این حدیث پیشوای عقل است و عقل تابع آن و هدف، اطاعت الهی است.

۱. شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص ۲۹۴.

۲. همان، ج ۱، ص ۶۹.

۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۶۶.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم):

إِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ إِنَّ الْجَاهِلَ مَنْ عَصَى اللَّهَ، أَفْضَلُ النَّاسِ أَعْقَلُ النَّاسِ. 'عاقل کسی است که خداوند را عبادت و اطاعت کند. وعصیان کننده درگاه الهی جاهل است، برترین مردم عاقلترین آنها می باشد.

رُؤِيَ أَنَّ النَّبِيَّ (صلى الله عليه و آله و سلم):

قِيلَ لَهُ مَا الْعَقْلُ قَالَ الْعَمَلُ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَ إِنَّ الْعَمَالَ بِطَاعَةِ اللَّهِ هُمُ الْعُقَلَاءُ^۲: به پیامبر گفته شد: عقل چیست؟ فرمودند: عمل در راه طاعت الهی، همانا کوشش کنندگان در طاعت الهی همان عاقلان هستند.

امام علی (علیه السلام):

وَ إِنَّ أَصْلَ الْعَقْلِ الْعَفَافُ وَ ثَمَرَتُهُ الْبِرَاءَةُ مِنَ الْأَثَامِ^۳. ریشه خردمندی، پاک دامنی و میوه اش پاکی از گناهان است.

احادیثی گوهر بار از امیر المومنین (علیه السلام) را در این مورد بررسی می نماییم:

العاقل من عصى هواه فى طاعه ربّه: خردمند کسی است که در راه فرمانبرداری از پروردگارش هوایش را فرمان نبرد.^۴

لو لم ينه الله سبحانه عن محارمه لوجب ان يجتنبها العاقل: اگر خداوند سبحان بندگانش را از حرامهایش نهی نفرموده بود البتّه سزاوار بود که مرد خرد از آن کناره جوید (و خود را بگناه آلوده نسازد).^۵

الانتقباض عن المحارم من شيم العقلاء و سجيّه الأكارم. خود داری از محرّمات الهی از اخلاق خردمندان و خوی مردمان گرامی است.^۶

۱. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۰۸.

۳. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۷.

۴. انصاری، ترجمه غرر، ج ۱، ص ۶۹.

۵. همان، ج ۲، ص ۶۰۵.

۶. همان، ج ۱، ص ۸۸.

العاقل من تورّع عن الذنوب و تنزّه من العيوب: خردمند کسی است که از گناهان بیرهیزد و از زشتیها پاک باشد.^۱

العقل منزّه عن المنکر أمر بالمعروف. عقل و خرد پاکیزه کننده است یعنی صاحب خود را از بدی، و امر کننده است به نیکویی.^۲

غریزه العقل تأبی ذمیم الفعل. غریزه و خصلت عقل و خرد، از کار زشت و نکوهیده سر باز می‌زند.^۳

إنّ للقلوب خواطر سوء و العقول تزجر منها: براستی که برای دلها اندیشه‌ها و خواسته‌های بدی میباشد که خردها باز می‌دارند از آنها (یعنی چنانچه خرد در میان نباشد هر آینه دنبال خواهشهای بد خواهد رفت)^۴

النّفوس طلقه لكنّ أیدی العقول تمسک أعتتها عن النّحوس: نفوس مردم آزاد و رها است لکن دو دست خردها عنان و زمام آنها را گرفته و از بدیها نگاهشان می‌دارد.^۵
وَ اعْلَمُ أَنَّ رَأْسَ الْعَقْلِ بَعْدَ الْإِيْمَانِ بِاللّٰهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - مُدَارَاهُ النَّاسِ، وَ لَا خَيْرَ فَيَمَنُ لَأَ يُعَاشِرُ بِالْمَعْرُوفِ مَنْ لَأُبَدُّ مِنْ مُعَاشِرَتِهِ حَتَّى يَجْعَلَ اللّٰهُ إِلَيَّ الْخُلَاصَ مِنْهُ سَبِيْلًا. رَأْسُ الْعَقْلِ مجاهده الهوی.^۷

ضادّوا الهوی بالعقل: بوسیله عقل با هوا پرستی بچنگید.^۸
إنّ أفضل النّاس عند اللّٰه من أحياء عقله و أمات شهوته و أتعب نفسه لصالح آخرته: براستی که برترین کسان در نزد خداوند تعالی کسی است که عقلش را (بوسیله تقوا و طاعت) زنده دارد و شهوتش را بکشد و پیکرش را برای اصلاح امر آخرتش برنج اندازد.^۹

۱. همان، ص ۶۸.

۲. همان، ص ۳۲۸.

۳. ترجمه غرر محلاتی، ج ۲، ص ۱۵۲.

۴. ترجمه غرر (انصاری)، ج ۱، ص ۲۱۹.

۵. همان، ج ۱، ص ۹۱.

۶. تمام نهج البلاغه، ص ۹۵۶.

۷. ترجمه غرر محلاتی، ج ۲، ص ۵۹۵.

۸. ترجمه غرر (انصاری)، ج ۱، ص ۴۶۲.

۹. همان، ج ۱، ص ۲۴۰.

من غلب عقله هواه افلح: هر که عقلش بر هوای نفسش بچربد رستگار است.^۱
قاتل هواک لعقلک تملک رشدک: بوسیله عقلت با هوای نفست بجنگ راه هدایت را
بدست آر.^۲

حقّ علی العاقل العمل للمعاد و الاستکثار من الزّاد: شایسته است مرد خردمند برای
بازگشتگاهش کار کند و توشه بسیار را طلب نماید.^۳

ینبغی للعاقل ان لا یخلو فی کلّ حال من طاعه ربّه و مجاهده نفسه: خردمند را سزد که
در تمام حالات از طاعت پروردگارش و پیکار با نفسش باز نماند و خالی نباشد.^۴
ینبغی للعاقل ان یعمل للمعاد و یستکثر من الزّاد قبل زهوق نفسه و حلول رسمه: مرد خرد
را سزد که برای آخرتش کار کند و توشه معاد اندوزد پیش از آنکه جان از پیکرش در
کشیده شود و بگور (تنگ و تاریک) سپرده آید.^۵

ینبغی للعاقل ان یقدّم لأخرته و یعمّر دار اقامته: مرد خرد را سزد که زاد و توشه برای
آخرتش پیش فرستد و سرای ماندنش را آباد سازد.^۶

فاتّقوا الله عباد الله تقیه ذی لبّ شغل التّفکر قلبه، و أنصب الخوف بدنه، و أسهر التّهجد
غرار نومه، و أظلماً الرّجاء هواجریومه، و ظلف الزّهد شهواته، و أوجف الذّکر بلسانه، و قدّم
الخوف لأمانه، و تنكّب المخالجه عن وضح السبیل،^۷ ای بندگان خدا از خدا بترسید همچون
ترس صاحب عقلی که فکر، قلبش را مشغول ساخته، و ترس بدنش را خسته کرده شب
زندهداری خواب او را هم از چشمش ربوده، امید به رحمت خدا او را به تشنگی روزه
روزهای گرم واداشته، زهد در دنیا خواهشهای نفس را از او گرفته، به سرعت زبانش به
ذکر خدا می‌گردد، برای ایمنی در قیامت ترس از مسئولیت را پیش فرستاده، از راههای

۱. همان، ج ۲، ص ۶۵۰.

۲. همان، ص ۵۳۵.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۸۴.

۴. همان، ج ۲، ص ۸۵۹.

۵. همان، ص ۵۹۵.

۶. همان، ص ۸۶۰.

۷. ترجمه گویا (مکارم)، ج ۱، ص ۱۹۰.

دیگر جز راه حق چشم پوشیده، در بهترین و راست‌ترین راهی سیر می‌کند که آن راه مطلوب خدا است.

تمام روایات فوق بیانگر این حقیقت بودند که با عقل خداوند پرستش می‌شود و از گناهان دوری می‌شود. اکنون آثار منفی عدم تعقل را بررسی می‌نماییم و اثبات خواهیم کرد که چیزی جز دوری از خدا و پرستش طاغوت را در بر ندارد.

۲.۱.۱.۲. منفی (نقضی)

دسته دوم آیات و روایاتی هستند که بیانگر نتیجه منفی بی‌خردی و عدم تعقل هستند که چیزی جز دوری از خداوند متعال و آتش دوزخ را در پی نداشته است، این دسته اخبار را بخاطر نتیجه منفی و زیانبارش اخبار منفی یا نقضی نام نهاده ایم.

۲.۱.۱.۲.۱. آیات

در قرآن کریم در آیات بسیاری این مساله مطرح شده است و عواقب دوری از تعقل و خرد ورزی بیان شده است و گاهی با نهیب و ارعاب خداوند بندگان خود را به تفکر و تدبر و استفاده از نیروی نورانی عقل دعوت کرده است **أَفَلَا تَعْقِلُونَ^۱** اف بر شما و بر آنچه جز خدا می‌پرستید! آیا اندیشه نمی‌کنید (و عقل ندارید)؟! در این آیه با صراحت تمام عدم تعقل را با عبادت غیر خدا مرتبط دانسته و با دعوت به تعقل، در واقع دعوت به پرستش و بندگی خداوند متعال شده است. ویا جایگاه هولناک آنان را به تصویر می‌کشد که باز هم نوعی دعوت به تعقل در آن نهفته است: **وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ^۲**

به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آن‌ها دلها [عقلها]یی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند، و) نمی‌فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی‌بینند؛ و گوشهایی که با آن نمی‌شنوند؛ آن‌ها همچون چهارپایانند؛ بلکه گمراهِتر! اینان همان غافلانند (چرا که با داشتن همه‌گونه امکانات هدایت، باز هم گمراهند!) در این آیه اولین علت ورود به دوزخ که جایگاه مشرکان و کافران است عدم تعقل و اندیشه بیان شده و نوعی دعوت به تعقل هم محسوب می‌شود که اگر می‌خواهید وارد جهنم نشوید بیاندیشید، طاعت خدا را بجای آورید و

۱. انبیاء/ ۶۷

۲. اعراف/ ۱۷۹

از بهشت جاوید بهره مند شوید. در جای دیگر رجس و پلیدی را از آن کسانی می داند که اهل تعقل نیستند: «...
وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»^۱.

آیا رجس و پلیدی با بنده خدا بودن سازگار است؟ بنابراین کسیکه تعقل ندارد بنده نیست و کسیکه بنده نیست دچار پلیدی می شود.

اندیشه نکردن و تبعیت کورکورانه همیشه مورد نکوهش قرآن بوده است و نتیجه ای جز عدم هدایت ندارد، هدایتی که در سایه تعقل و اندیشه به دست می آید و همواره مورد تاکید خداوند متعال بوده است. به آیه زیر دقت نمایید:

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ^۲
و هنگامی که به آن ها گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید!» می گویند: «نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می نماییم.» آیا اگر پدران آن ها، چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آن ها پیروی خواهند کرد)؟!

در این آیه شریف دو نهی با ظرافت و زیبایی خاص در قرآن گنجانده شده، یکی نهی از تقلید کورکورانه از نیاکان است و در واقع نهی از بی خردی و عدم تعقل دوم بیان بی پروا و صریح این مطلب که عدم تعقل مساوی است با عدم هدایت و در واقع نکوهش بی عقلی که منجر شده است به گمراهی. آیات مشابه دیگری نیز در قرآن کریم موجود است که همگی بیانگر همین علت و معلول هستند یعنی عدم تعقل و گمراهی: أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا^۳؛ آیا گمان می بری بیشتر آنان می شنوند یا می فهمند؟! آنان فقط همچون چهارپایانند، بلکه گمراهترند!

در این آیه نیز نتیجه نشنیدن کلام الهی یا عدم تعقل را گمراهی دانسته که به نتیجه عکس آن می شود: تعقل مساوی است با هدایت و اطاعت الهی. وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ^۴؛ او گروه زیادی از شما را گمراه کرد، آیا اندیشه نکردید؟! باز هم اشاره صریح به اثر عدم تعقل که نتیجه ای جز گمراهی نداشته است و راه را برای شیطان هموار نموده است. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَلَمْ تَسْمَعْ الصُّمَّ وَ لَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ^۵

۱. یونس / ۱۰۰.

۲. بقره / ۱۷۰.

۳. فرقان / ۴۴.

۴. یس / ۶۲.

۵. یونس / ۴۲.

گروهی از آنان، بسوی تو گوش فرامی دهند؛ اما گویی هیچ نمی شنوند و کردند! آیا تو می توانی سخن خود را به گوش کران برسانی، هر چند نفهمند؟!

شنیدن بدون اندیشه و تعقل مانند کر بودن توصیف شده و نتیجه آن عدم هدایت توسط پیامبر الهی خواهد شد. دقت کنید چقدر زیبا اثر تعقل معرفی شده است! یعنی حتی اگر سخن پیامبر خدا را هم بشنوید ولی تعقل نکنید فایده ای ندارد و باز هم بندگی خداوند محقق نمی شود.

عدم تعقل مساوی است با کفر: **وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الْآذِيِّ يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً صُمُّ بُكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ**؛ **مَثَلُ** (تو در دعوت) کافران، **بسان** کسی است که (گوسفندان و حیوانات را برای نجات از چنگال خطر)، صدا می زند؛ ولی آن ها چیزی جز سر و صدا نمی شنوند؛ (و حقیقت و مفهوم گفتار او را درک نمی کنند. این کافران، در واقع) کر و لال و نابینا هستند؛ از این رو چیزی نمی فهمند! کفر در این آیه نتیجه عدم تعقل بیان شده است، پس با تعقل ایمان و بندگی الهی حاصل خواهد شد. **وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ**^۲؛ **و** می گویند:

«اگر ما گوش شنوا داشتیم یا تعقل می کردیم، در میان دوزخیان نبودیم!» ادل دلیل علی شیء و وقوعه؛ وقتی اهل دوزخ علت جهنمی شدن خود را عدم تعقل بیان می کنند پر واضح است که تعقل نتیجه معکوس دارد و ایمان و بندگی الهی و جنات عدن را به همراه خواهد داشت. **أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ**^۳؛ آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده ای افکنده است؟! با این حال چه کسی می تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟! آیا متذکر نمی شوید؟!

آیات زیاد دیگری را نیز می توان ذکر کرد که یا به همین صراحت و یا در فحوای آیه ارتباط متقابل عقل با بندگی ذکر شده باشد، اما بخاطر پرهیز از اطاله مطالب از ذکر آن ها صرف نظر و در بخش بعدی احادیث نورانی اهل البیت علیهم السلام را با محوریت ارتباط عقل و بندگی بررسی می نمایم.

۱. بقره/۱۷۱.

۲. ملک / ۱۰.

۳. جائیه / ۲۳.

۲.۱.۱.۲.۲. روایات

در حدیث طولانی هشام، امام موسی کاظم (علیه السلام) عقاب الهی را متوجه بی خردان می داند و با آیات الهی آنرا اثبات می کند:

يَا هِشَامُ ثُمَّ خَوْفَ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ عِقَابَهُ فَقَالَ تَعَالَى ثُمَّ دَمَرْنَا الْآخِرِينَ. وَإِنَّكُمْ لَتَمْرُونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ. وَ بِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؛ ای هشام - سپس خدا کسانی را که کیفرش را تعقل نمیکنند بپیم داده و فرموده سپس دیگران را هلاک ساختیم شما صبحگاهان و هنگام شب بآنها میگذرید پس چرا تعقل نمیکنید.

اگر هدف از بندگی رستگاری است باید بفهمیم راه رستگاری چیست؟ در کلام دل نشین امام صادق (علیه السلام) راه رستگاری تعقل معرفی شده است. عَنْ مَفْضَلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ يَا مَفْضَلُ لَا يُفْلِحُ مَنْ لَا يَعْقِلُ وَلَا يَعْقِلُ مَنْ لَا يَعْلَمُ^۱ امام صادق (علیه السلام) فرمود:

ای مفضل کسی که تعقل نکند رستگار نگردد و تعقل نکند کسی که علم ندارد رستگاری که نهایت مسیربندگی دربارگاه ربوبی است وابستگی تام به تعقل پیدا کرده است. وقتی دینداری و بندگی صراحتاً به عاقل بودن منوط شود آیا باز هم جای تردید باقی می گذارد؟

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع قَالَ ذَكَرَ عِنْدَهُ أَصْحَابُنَا وَ ذَكَرَ الْعَقْلُ قَالَ فَقَالَ ع لَا يُعْبَأُ بِأَهْلِ الدِّينِ مِمَّنْ لَا عَقْلَ لَهُ؛^۲ حسن بن جهم گوید: جمعی از یاران ما خدمت حضرت رضا (علیه السلام) سخن از عقل بمیان آوردند. امام فرمود:

دینداری که عقل ندارد اعتنائی به او نباشد.

شاید اگر حدیث زیر نبود کسی نمی توانست ادعا کند تعقل است که مرز ایمان و کفر است. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَيْسَ بَيْنَ الْإِيمَانِ وَ الْكُفْرِ إِلَّا قَلْبُ الْعَقْلِ قِيلَ وَ كَيْفَ ذَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ إِنَّ الْعَبْدَ يَرْفَعُ رَغْبَتَهُ إِلَى مَخْلُوقٍ فَلَوْ أَخْلَصَ نِيَّتَهُ لِلَّهِ لَأَتَاهُ الَّذِي يُرِيدُ فِي أَسْرَعٍ مِنْ ذَلِكَ؛^۳ امام صادق (علیه السلام) فرمود:

۱. الکافی، ج ۱، ح ۲۷، ص ۱۰.

۲. همان، ج ۲۷، ص ۱۰.

۳. همان، ج ۱، ص ۲۹.

میان ایمان و کفر فاصله‌ای جز کم عقلی نیست. عرض شد چگونه‌ای پسر پیغمبر؟ فرمود:
بنده خدا متوجه مخلوقی می‌شود (و حاجت خود را از فقیری مانند خود می‌خواهد) در
صورتی که اگر با خلوص نیت متوجه خدا شود آنچه خواهد در نزدیکتر از آن وقت باو
رسد. کم عقلی نتیجه‌ای جز کفر ندارد پس نتیجه تعقل هم بندگی است.

در پایان احادیث شریف دیگری را بدون بسط و شرح اضافه یاد آور می‌شویم تا از شیرینی احادیث کاسته
نشود؛ امام کاظم (علیه السلام):

يَا هِشَامُ كَيْفَ يَزُكُّوْا عِنْدَ اللّٰهِ عَمَلَكَ وَ اَنْتَ قَدْ شَعَلْتَ قَلْبَكَ عَنْ اَمْرِ رَبِّكَ وَ اطَعْتَ هَوَاكَ
عَلَى غَلْبِهِ عَقْلِكَ^۱ ای هشام- چگونه کردارت نزد خدا پاک باشد که دل از فرمان
پروردگارت بازداشته و علیه عقلت از هوست فرمان برده باشی.

امام کاظم (علیه السلام):

مَنْ هَدَمَ عَقْلَهُ اَفْسَدَ عَلَيْهِ دِيْنَهُ وَ دُنْيَاهُ^۲ کسی که عقلش را ویران کند دین و دنیای خویش
را تباه ساخته است.

امام کاظم (علیه السلام):

يَا هِشَامُ قَلِيْلُ الْعَمَلِ مِنَ الْعَالِمِ مَقْبُوْلٌ مُضَاعَفٌ وَ كَثِيْرُ الْعَمَلِ مِنْ اَهْلِ الْهَوٰى وَ الْجَهْلِ
مَرْدُوْدٌ^۳ ای هشام- کردار اندک از عالم چند برابر پذیرفته شود و کردار زیاد از هواپرستان و
نادانان پذیرفته نگردد.

امام کاظم (علیه السلام):

يَا هِشَامُ لَا دِيْنَ لِمَنْ لَا مَرْوَةَ لَهُ وَ لَا مَرْوَةَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ؛^۴ ای هشام- کسی که مردانگی
ندارد دین ندارد کسی که عقل ندارد مردانگی ندارد.

امام علی (علیه السلام):

لا ایمان لمن لا یقین له^۵. نیست ایمانی از برای کسی که نباشد یقینی از برای او،

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۱۷.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. غرر الحکم، شرح آقا جمال الدین خوانساری، ج ۶، ص ۴۰۲.

یعنی ایمان او از روی یقین و جزم از روی دلیل نباشد بلکه از راه تقلید باشد یا ظن و گمان، و ممکن است مراد بییقین مطلق جزم باشد و یقین مقابل ظن باشد. جزم و یقین آیا بدون تعقل حاصل می‌شود؟

امام علی (علیه السلام):

لا یجتمع العقل و الهوی. 'وقتی عقل و هواپرستی با هم جمع نشوند پس عقل و یکتا پرستی جمع می‌شوند.

احادیثی که صراحتاً بر این موضوع دلالت داشت را بررسی و تحلیل کردیم؛ در قسمت بعدی آیات و احادیثی مورد بررسی قرار می‌گیرد که بیانگر ارتباط غیر مستقیم عقل و بندگی می‌باشند.

۲.۱.۲. آیات و روایاتی که به صورت غیر مستقیم دال بر ارتباط عقل و بندگی هستند،
این دسته اخبار و آیات را بخاطر گستردگی محتوای آیات و احادیث به سه دسته کلی تقسیم کرده ایم.

۲.۱.۲.۱. نقش عقل در تحقق بندگی

گفتگو در این مبحث را با حدیثی زیبا از ششمین راهنمای بشریت آغاز می‌کنیم.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام):

دِعَامَهُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ وَالْعَقْلُ مِنْهُ الْفِطْنَةُ وَالْفَهْمُ وَالْحِفْظُ وَالْعِلْمُ وَالْعَقْلُ يَكْمُلُ وَهُوَ دَلِيلُهُ وَمُبْصِرُهُ وَمِفْتَاحُ أَمْرِهِ فَإِذَا كَانَ تَأْيِيدُ عَقْلِهِ مِنَ النُّورِ كَانَ عَالِمًا حَافِظًا ذَاكِرًا فَطِنًا فَهْمًا فَعَلِمَ بِذَلِكَ كَيْفَ وَ لِمَ وَ حَيْثُ وَ عَرَفَ مَنْ نَصَحَهُ وَ مَنْ غَشَّهُ فَإِذَا عَرَفَ ذَلِكَ عَرَفَ مَجْرَاهُ وَ مَوْصُولَهُ وَ مَفْصُولَهُ وَ أَخْلَصَ الْوَحْدَانِيَّةَ لِلَّهِ وَ الْإِقْرَارَ بِالطَّاعَةِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ كَانَ مُسْتَدْرِكًا لِمَا قَاتَ وَ وَارِدًا عَلَى مَا هُوَ آتٍ يَعْرِفُ مَا هُوَ فِيهِ وَ لَيْئًا شَيْءٌ هُوَ هَاهُنَا وَ مِنْ أَيْنَ يَأْتِيهِ وَ إِلَى مَا هُوَ صَائِرٌ وَ ذَلِكَ كُلُّهُ مِنْ تَأْيِيدِ الْعَقْلِ؛^۱ امام صادق (علیه السلام): پایه شخصیت انسان عقل است و هوش و فهم و حافظه و دانش از عقل سرچشمه میگیرند. عقل انسان را کامل کند و رهنما و بیناکننده و کلید کار اوست و چون عقلش بنور خدائی مؤید باشد دانشمند و حافظ و متذکر و با هوش و فهمیده باشد و از این رو بداند چگونه و چرا و کجاست و خیر خواه و بدخواه خود را بشناسد و چون آن را شناخت روش زندگی و پیوست

۱. ترجمه غرر محلاتی، ج ۲، ص ۶۰۰

۲. همان

و جدا شده خویش بشناسد و در یگانگی خدا و اعتراف بفرمانش مخلص شود و چون چنین کند از دست رفته را جبران کرده برآینده مسلط گردد و بداند در چه وضعی است و برای چه در اینجاست و از کجا آمده و بکجا میرود؟ اینها همه از تأیید عقل است.

عقل در این حدیث شریف راهنمای انسان و کامل کننده او بیان شده است، همچنین اخلاص در وحدانیت و یگانگی خداوند را به عقل نسبت داده است؛ بنابراین حجیت عقل در اثبات این امور که از مصادیق تام عبودیت هستند دلیلی روشن بر ارتباط تعقل و بندگی می باشد.

حجیت عقل در شرع مقدس و ارزش و اعتبار آن، نزد خدای متعال را در احادیث زیر جستجو می نماییم.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ:

حُجَّتْهُ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ النَّبِيِّ وَالْحُجَّةَ فِيمَا بَيْنَ الْعِبَادِ وَبَيْنَ اللَّهِ الْعَقْلُ^۱ حضرت صادق فرمود:

حجت خدا بر بندگان پیغمبر است و عقل، حجت بین بندگان و خدا است.

از آنجایی که عقل حجتی برای بندگان قرارداد شده، مشخص می شود که با عقل کسب معارف الهی و نیل به بندگی خداوند میسر خواهد شد و تلازم بین عقل و بندگی در روایت گویای این حقیقت است که با ارسال نبی (حجت الهی)، حجت بندگان (عقل)، شکوفا شده و صعود به مراحل معرفت و شهود را محقق می سازد.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ كَثِيرَ الصَّلَاةِ كَثِيرَ الصِّيَامِ فَلَا

تُبَاهُوا بِهِ حَتَّى تَنْظُرُوا كَيْفَ عَقَلَهُ^۲ امام صادق (عليه السلام) از پیغمبر اکرم (صلى الله عليه

وآله وسلم) نقل فرمود: چون مردی را پر نماز و روزه دیدید به او ننازید تا بنگرید عقلش

چگونه است.

این حدیث اظهر من الشمس است که حتی ظواهر عبادات بدون تفکر و تعقل نیز ارزشی ندارد و عبادت و بندگی واقعی در سایه تفکر و تعقل بدست می آید.

امام موسی کاظم (عليه السلام):

يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَكْمَلَ لِلنَّاسِ الْحُجَجَ بِالْعُقُولِ وَ نَصَرَ النَّبِيِّينَ بِالْبَيِّنَاتِ وَ دَلَّهُمْ

عَلَى رَبُّوبِيَّتِهِ بِالْأَدْلَةِ؛ امام موسی کاظم (عليه السلام): ای هشام همانا خدای متعال بواسطه

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۵، ص ۱۰.

۲. همان، ج ۲۶.

عقل حجت را برای مردم تمام کرده و پیغمبران را بوسیله بیان یاری کرده و بسبب برهان‌ها بر بوبیت خویش دلالتشان نموده.

امام موسی کاظم (علیه السلام):

يَا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرِهِ وَ حُجَّةَ بَاطِنِهِ فَأَمَّا الظَّاهِرَ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَيْمَةَ (عليهم السلام) وَ أَمَّا الْبَاطِنَ فَالْعُقُولُ؛ امام موسی کاظم (علیه السلام): ای هشام - خدا بر مردم دو حجت دارد: حجت آشکار و حجت پنهان، حجت آشکار رسولان و پیغمبران و امامانند (علیه السلام) و حجت پنهان عقل مردم است

عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام):

قَالَ مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) الْعِبَادَ بِكُنْهٍ عَقْلِهِ قَطُّ وَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ؛ حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: هیچ گاه پیغمبر با مردم از عمق عقل خویش سخن نگفت بلکه میفرمود: ما گروه پیغمبران مأموریم که با مردم باندازه عقل خودشان سخن گوئیم.

پیامبر جز برای دعوت به بندگی و عبادت مبعوث نشده است، پس بندگی هر شخصی نیز به اندازه عقلش می باشد.

قَالَ ابْنُ السَّكَيْتِ لِأَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام):

لَمَّا دَا بَعَثَ اللَّهُ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ ع بِالْعَصَا وَ يَدِهِ الْبَيْضَاءِ وَ آلَهُ السَّحْرِ وَ بَعَثَ عِيسَى بِالْأَلِ الطَّبِّ وَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ بِالْكَلامِ وَ الْخُطْبِ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع إِنَّ اللَّهَ لَمَّا بَعَثَ مُوسَى ع كَانَ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِ السَّحْرَ فَاتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ فِي وَسْعِهِمْ مِثْلُهُ وَ مَا أَبْطَلَ بِهِ سِحْرَهُمْ وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ وَ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ عِيسَى ع فِي وَقْتٍ قَدْ ظَهَرَتْ فِيهِ الزَّمَانَاتُ وَ اخْتَجَّ النَّاسُ إِلَى الطَّبِّ فَاتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ مِثْلُهُ وَ بِمَا أَحْيَا لَهُمُ الْمَوْتَى وَ أَبْرَأَ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ وَ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ص فِي وَقْتٍ كَانَ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِ الْخُطْبَ وَ الْكَلَامَ وَ أَظْنُهُ قَالَ الشُّعْرَ فَاتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مِنْ مَوَاعِظِهِ وَ حِكْمِهِ مَا أَبْطَلَ بِهِ قَوْلَهُمْ وَ

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ح ۲۳، ص ۱۰.

أَثَبَتْ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ قَالَ فَقَالَ ابْنُ السَّكِّيتِ تَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مِثْلَكَ قَطُّ فَمَا الْحُجَّةُ عَلَى
الْخَلْقِ الْيَوْمَ قَالَ فَقَالَ عَالِمٌ يُعْرَفُ بِهِ الصَّادِقُ عَلَى اللَّهِ فَيُصَدِّقُهُ وَالْكَاذِبُ عَلَى اللَّهِ
فَيُكَذِّبُهُ قَالَ فَقَالَ ابْنُ السَّكِّيتِ هَذَا وَاللَّهِ هُوَ الْجَوَابُ^۱

ابن سکیت می گوید به امام دهم (علیه السلام) عرض کردم:

چرا خدا حضرت موسی را با وسیله عصا و ید و بیضا و ابزار ابطال جادو فرستاد و حضرت
عیسی را با وسیله طبابت و حضرت محمد را- که بر او و خاندانش و پیغمبران درود باد-
بوسیله کلام و سخنرانی حضرت فرمود؛ چون خدا موسی (علیه السلام) را مبعوث کرد
جادوگری بر مردم آن زمان غلبه داشت پس او از طرف خدا چیزی آورد که مانندش از
توانائی آن‌ها خارج بود و بوسیله آن جادوی آن‌ها را باطل ساخت و حجت را برایشان ثابت
کرد و عیسی (علیه السلام) را در زمانی فرستاد که فلج و زمینگیری زیاد شده بود و مردم
نیاز بطب داشتند پس او از جانب خدا چیزی آورد که مانندش را نداشتند پس باجازه خدا
مردگان را زنده کرد و کور مادرزاد و پیس را درمان نمود و حجت را برایشان ثابت کرد. و
حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را در زمانی فرستاد که خطبه‌خوانی و
سخنوری- بگمانم شعر را هم فرمود- زیاد شده بود، پس آن حضرت از طرف خدا پندها و
دستوراتی شیوا آورد که گفتار آن‌ها را باطل کرد و حجت را برایشان تمام نمود. ابن سکیت
گفت بخدا هرگز مانند ترا ندیدم بفرماید در این زمان حجت خدا بر مردم چیست فرمود:
عقلست که بوسیله آن امام راستگو را میشناسد و تصدیقش میکند و دروغگو را میشناسد و
تکذیبش مینماید. ابن سکیت گفت به خدا جواب درست همین است.

نکته: وقتی عقل در کنار معجزات انبیا الهی مطرح می‌شود و ملاک تشخیص امام قرار می‌گیرد، مشخص
می‌شود که در مسیر اهداف انبیا و امامان قرار دارد و آن چیزی جز بندگی و اطاعت الهی نیست.

۲.۱.۲.۲. راهنمایی عقل برای نیل به بندگی

در آیات و روایات زیادی عقل، هادی و راهنمای بشر معرفی شده است؛ هدایتی که سرنوشتش چیزی جز عبودیت
و بندگی نیست، به آیه زیر بنگرید:

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۳۳، ص ۱۰.

قَالَ أَمْ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ^۱
 فرموده: مگر آنکه میداند آنچه از پروردگارت به تو نازل شده حق است، مانند شخص کور
 است؛ تنها صاحبان عقل در می یابند. در این ایه صاحب عقل با شخص کور در تقابل هم
 ذکر شده‌اند و معرفت و شناخت به صاحب عقل نسبت داده شده است، کسی که می داند
 هر آنچه از سوی پروردگار نازل شده است حق است. امام صادق (علیه السلام) تعبیر زیبایی
 از عملکرد عقل و راهبری آن دارند دقت کنید: قَالَ إِنَّ الْعَاقِلَ لِدَلَالِهِ عَقْلُهُ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ
 قِيَامَهُ وَ زِينَتَهُ وَ هِدَايَتَهُ عِلْمَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّهُ وَ عِلْمَ أَنَّ لِخَالِقِهِ مَحَبَّةً وَ أَنَّ لَهُ
 كَرَاهِيَةً وَ أَنَّ لَهُ طَاعَةً وَ أَنَّ لَهُ مَعْصِيَةَ؛ امام صادق ((علیه السلام)): عاقل به رهبری همان
 عقلی که خداوند نگهدار او و زینت و سبب هدایتش قرار داده می‌داند که خدا حق است و
 پروردگار اوست و میداند که خالقش را پسند و ناپسند نیست و اطاعت و معصیتی.

در این حدیث زیبا به خوبی نقش هدایتگری عقل تبیین شده است.

احادیث گوهر باری نیز در این باره وارد شده است که این موضوع را به خوبی تبیین نموده است. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
 (علیه السلام) قَالَ :

الْعَقْلُ دَلِيلُ الْمُؤْمِنِ؛ حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: عقل راهنمای مؤمن است.

وقتی عقل راهنمای مومن معرفی می‌شود پس ارتباط تنگاتنگی بین ایمان و عقل برقرار است زیرا با استفاده از
 نور عقل تشخیص صلاح و فساد امور برای مومن ممکن و در صورت تبعیت از آن بندگی الهی محقق می‌شود.
 عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) قَالَ :

لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ فَقَالَ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ
 خَلْقًا أَحْسَنَ مِنْكَ إِلَّا كَأَمْرٍ وَ إِلَّا كَأَنْهَى وَ إِلَّا كَأُثِيبٍ وَ إِلَّا كَأَعْقَابٍ؛ امام باقر (علیه
 السلام) فرمود چون خدا عقل را آفرید باو فرمود پیش بیا، پیش آمد فرمود برگرد، برگشت
 فرمود بعزت و جلالم مخلوقی بهتر از تو نیافریدم، امر و نهی و پاداش و کیفرم متوجه تو
 است. عقل که اینچنین فرمانبردار اوامر الهی است پس تعقل و بکار گیری عقل و
 راهنمایی های آن مساوی است با بندگی و اطاعت خدا.

۱. رعد / ۲۰.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ح ۲۳، ص ۱۰.

۳. همان

قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ (عليه السلام):

يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَشَّرَ أَهْلَ الْعَقْلِ وَالْفَهْمِ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ فَبَشَّرَ عِبَادَ الَّذِينَ
يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ^١.

موسی بن جعفر (علیه السلام) به من فرمود: ای هشام خدای تبارک و تعالی صاحب عقل
و فهم را در کتاب مژده داده و فرموده: آن بندگانم را که هر سخن را شنوند و از نیکوترش
پیروی کنند مژده بده، ایشانند که خدا هدایتشان کرده و ایشانند صاحبان عقل.

يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ - إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ يَعْنِي عَقْلًا؛
ای هشام - خدای تعالی در کتابش میفرماید همانا در این کتاب یادآوری است برای کسی
که دلی دارد (یعنی عقل دارد) يَا بَنِيَّ إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ فَلْتَكُنْ
سَفِينَتَكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهِ وَ حَشْوُهَا الْإِيمَانَ وَ شِرَاعُهَا التَّوَكُّلَ وَ قِيَمُهَا الْعَقْلَ وَ دَلِيلُهَا الْعِلْمَ وَ
سُكَّانُهَا الصَّبْرَ؛ پسر عزیزم دنیا دریای ژرفی است که خلقی بسیار در آن غرقه شدند (اگر از
این دریا نجات میخواهی) باید کشتیت در این دریا تقوای الهی و آکنده آن ایمان و
بادبانش توکل و ناخدایش عقل و رهبرش دانش و لنگرش شکیبائی باشد.

يَا هِشَامُ نَصَبُ الْحَقِّ لِبَطَاعَةِ اللَّهِ وَ لَا نَجَاهُ إِلَّا بِالطَّاعَةِ وَ الطَّاعَةِ بِالْعِلْمِ وَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ وَ التَّعَلُّمُ
بِالْعَقْلِ يُعْتَقَدُ وَ لَا عِلْمٌ إِلَّا مِنْ عَالِمٍ رَبَّانِيٍّ وَ مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ بِالْعَقْلِ؛ ای هشام - حق برای
فرمانبرداری خدا بپا داشته شد، نجاتی جز بفرمانبرداری نیست و فرمانبرداری بسبب علم
است و علم با آموزش بدست آید و آموزش به عقل وابسته است و علم جز از دانشمندان
الهی بدست نیاید و شناختن علم بوسیله عقل است.

يَا هِشَامُ إِنَّ الْعُقَلَاءَ زَهْدُوا فِي الدُّنْيَا وَ رَغِبُوا فِي الْآخِرَةِ لِأَنَّهُمْ عَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا طَالِبَةٌ مَطْلُوبِهِ وَ
الْآخِرَةُ طَالِبَةٌ وَ مَطْلُوبُهُ فَمَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا حَتَّى يَسْتَوْفِيَ مِنْهَا رِزْقَهُ وَ مَنْ طَلَبَ
الدُّنْيَا طَلَبَتْهُ الْآخِرَةُ فَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ فَيُفْسِدُ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَ آخِرَتَهُ؛^٢ ای هشام - خردمندان از دنیا
روگردانیده بآخرت روی آوردند زیرا ایشان دانستند که دنیا خواهانست و خواسته و آخرت
هم خواهانست و خواسته و کسی که خواهان آخرت باشد دنیا او را بجوید تا روزیش را

^١ . کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ١، ص ١٨.

^٢ . همان.

بطور کامل از دنیا برگیرد و کسی که دنیا طلبد آخرت او را جوید یعنی مرگش در رسد و دنیا و آخرتش را تباه سازد..

يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ حَكَى عَنْ قَوْمٍ صَالِحِينَ أَنَّهُمْ قَالُوا رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ- حِينَ عَلِمُوا أَنَّ الْقُلُوبَ تَزِيغُ وَتَعُودُ إِلَى عَمَاهَا وَرَدَاهَا إِنَّهُ لَمْ يَخْفِ اللَّهَ مَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ وَمَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ لَمْ يَعْقِدْ قَلْبَهُ عَلَى مَعْرِفَةِ تَابِتِهِ يُبْصِرُهَا وَيَجِدُ حَقِيقَتَهَا فِي قَلْبِهِ وَلَا يَكُونُ أَحَدٌ كَذَلِكَ إِلَّا مَنْ كَانَ قَوْلُهُ لِفِعْلِهِ مُصَدِّقًا وَسِرُّهُ لِعَلَانِيَتِهِ مُوَافِقًا لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ اسْمُهُ لَمْ يَدُلَّ عَلَى الْبَاطِنِ الْخَفِيِّ مِنَ الْعَقْلِ إِلَّا بِظَاهِرٍ مِنْهُ وَنَاطِقٍ عَنْهُ؛ ای هشام- خدا از مردمی شایسته حکایت کند که آن‌ها گفتند «پروردگارا بعد از آنکه ما را هدایت فرمودی دل‌هایمان را منحرف مساز و ما را از نزد خویش رحمتی بخشای که تو بخشاینده‌ئی» چون دانستند که دل‌ها منحرف شوند و بکوری و سرنگونی گریند. همانا از خدا نترسد کسی که از جانب خدا خردمند نگردد و کسی که از جانب خدا خرد نیابد دلش بر معرفت ثابتی که بدان بینا باشد و حقیقتش را دریابد بسته نگردد و کسی بدین سعادت رسد که گفتار و کردارش یکی شود و درونش با برونش موافق باشد زیرا خدائی که اسمش مبارک است بر عقل درونی پنهان جز بظاهری که از باطن حکایت کند دلیلی نگماشته است.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ):

الْعَقْلُ غِطَاءٌ سَتِيرٌ وَالْفَضْلُ جَمَالٌ ظَاهِرٌ فَاسْتُرْ خَلَلَ خَلْقِكَ بِفَضْلِكَ وَقَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ تَسَلَّمْ لَكَ الْمَوَدَّةُ وَتَظْهَرْ لَكَ الْمَحَبَّةُ؛ امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود:

عقل پرده‌ایست پوشاننده محبت و فضل،

جمالی است هویدا پس نادرستی‌های اخلاقت را بفضلت بپوشان و با عقلت هوست را

بکش تا دوستی مردم برایت سالم ماند و محبت تو بر آن‌ها آشکار گردد.^۱

شرح: خواهش‌های نفسانی انسان همیشه او را تهییج و به ستم و کار زشت تحریک میکنند ولی انسان عاقل بوسیله عقلش شهوت را خاموش میکند و روی آن‌ها پرده می اندازد تا از طرف آن آزاری به مردم نرسد و به

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۲.

راستی و حقیقت مردم را دوست داشته باشد. بدیهی است چون خواهشهای نفسانی خاموش شود مصداق این نکته می شود که دیو چو بیرون رود فرشته در آید و فرشته درونی ما نیز همان بنده مطیع اوامر الهی است .

امام علی (علیه السلام):

وَيْلٌ لِّمَنْ تَمَادَى فِي جَهْلِهِ وَ طُوبَى لِمَنْ عَقَلَ وَ اهْتَدَى^۱؛ وای از برای کسی که به نهایت

رسد در نادانی خود، و خوشی از برای کسی که تعقل کند و راه راست یابد.

نکته: تعقل و هدایت در کنار هم قرار گرفته اند و سعادت جاودان را به همراه می آورد زیرا تو را بنده می کند و رسم بندگی را می آموزد.

قال علی (علیه السلام):

و اصطفی سبحانه من ولده أنبياء أخذ على الوحي ميثاقهم، و على تبليغ الرساله أمانتهم، لما بذل أكثر خلقه عهد الله إليهم فجهلوا حقه و اتخذوا الأنداد معه و اجتالتهم الشياطين عن معرفته و اقتطعتهم عن عبادته، فبعث فيهم رسله، و واتر إليهم أنبياءه ليستأدوهم ميثاق فطرتهم، و يذكروهم منسى نعمته، و يحتجوا عليهم بالتبليغ، و يثيروا لهم دفائن العقول و يروههم الآيات المقدره^۲.

از میان فرزندان آدم پیامبرانی برگزید، و پیمان وحی را از آنان گرفت، و از آن‌ها خواست که امانت رسالتش را به مردم برسانند در زمانی که اکثر مردم پیمان خدا را تبدیل کرده بودند و حق او را نمی شناختند. و همتا و شریکانی برای او قرار داده بودند، و شیاطین آن‌ها را از معرفت خدا باز داشته، و از عبادت و اطاعتش آن‌ها را جدا نموده بودند، پیامبرانش را در میان آن‌ها مبعوث ساخت، و پی در پی رسولان خود را به سوی آنان فرستاد، تا پیمان فطرت را از آنان مطالبه نمایند. و نعمتهای فراموش شده را به یاد آن‌ها آورند و با ابلاغ دستورات خدا حجت را بر آن‌ها تمام کنند، گنجهای پنهانی عقلها را آشکار سازند، و آیات قدرت خدای را به آنان نشان دهند.

قال علی (علیه السلام):

جهاد النفس بالعلم عنوان العقل^۳. جهاد با نفس از روی علم و دانش سر فصل عقل و خرد است.

قال علی (علیه السلام):

۱. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۷۴.

۲. بحار النوار، ج ۱۱، ص ۶۰ ح ۷۰.

۳. ترجمه غرر محلاته، ج ۲، ص ۵۰۸.

استرشد العقل و خالف الهوى تنجح. راه راست را از عقل بطلب، و با هوا و هوس مخالفت

کن تا رستگار شوی.^۱

قال علی (علیه السلام):

قاتل هواک لعقلک تملک رشدک: بوسیله عقلت با هوای نفست بجنگ راه هدایت را

بدست آر. ^۲ در تمام روایات فوق نقش هدایتگری عقل برای وصول به طاعت و بندگی

خداوند متعال کاملاً مشهود است.

۲.۱.۲.۳. معیار بودن عقل برای سنجش اعمال عبادی

در دو قسمت قبلی حجیت عقل و هادی بودن آن بررسی و اثبات شد، اکنون بحث جالب تری در پیش داریم و

شاید اگر این همه روایت و آیه برای اثبات آن نداشتیم باور آن خیلی دشوار بود، آری سنجش عبادات با عقل! یعنی

عبادت عابد در روز قیامت با مقدار عقل و بهره او از این موهبت الهی سنجیده می‌شود.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ وَ عَزَّتِي وَ

جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَ لَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيْمَنْ أَحَبُّ أَمَا إِنِّي إِيَّاكَ أَمَرُ وَ إِيَّاكَ أَنْهِي وَ إِيَّاكَ أَعَاقِبُ

وَ إِيَّاكَ أُثِيبُ^۳

ابو جعفر باقر (علیه السلام) فرمود:

خداوند- تبارک و تعالی- خرد را آفرید و آن را بکار انداخت. سپس گفت: بیا. آمد. گفت:

برگرد. برگشت. خداوند گفت: بعزت و جلالم سوگند که آفریده‌ای محبوبتر از تو نیافریدم و

جز در وجود دوستانم رشد و کمال ندهم. به خاطرت بسپار که امر و نهی من با تو است،

پاداش و کیفرم نیز متوجه تو خواهد بود.

دستگاه خرد، همان دستگاه پیچیده مغز است که نطق و اندیشه بشری زائیده فعالیت‌های آن است. اگر دستگاه

مغزی سالم و آماده فعالیت باشد، مسئولیت بشر در برابر امر و نهی الهی، بلکه در برابر ندای وجدان برقرار خواهد

بود. و اگر دستگاه مغزی دچار اختلال شده باشد تا آن حد که از تفکر و اندیشه سالم محروم بماند، مسئولیت بشر

نیز منتفی خواهد بود. استنطاق دستگاه (استنطقه) به معنی سؤال و جواب نیست، زیرا سؤال و جوابی صورت

نگرفته است، بلکه به معنی آزمایش دستگاه است که آیا جواب می‌دهد یا نه. و لذا می‌گوید: بعد از آفرینش

۱. همان، ص ۱۴۵.

۲. ترجمه غرر/انصاری، ج ۲، ص ۵۳۵.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۰.

دستگاه، آن را استنطاق (آزمایش) کرد، و بعد از استنطاق (آزمایش) او را مخاطب ساخت و گفت بیا و برو. پس مشخص می شود که عقل معیار سنجش اعمال است.

روایات زیر را بخوانید تا تحلیل خود را در آخر احادیث بیان نمایم.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ:

إِنَّمَا يُدَاقُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ - يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا؛ امام

پنجم (علیه السلام): خدا در روز قیامت نسبت به حساب بندگانش به اندازه عقلی که در

دنیا بآنها داده است باریک بینی میکند.

سَلِيمَانَ الدِّيَلَمِيَّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَلَانَ مِنْ عِبَادَتِهِ وَدِينِهِ وَفَضْلِهِ فَقَالَ كَيْفَ عَقَلُهُ قُلْتُ لَأ

أَذْرِي فَقَالَ إِنَّ الثَّوَابَ عَلَى قَدْرِ الْعَقْلِ إِنَّ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ فِي جَزِيرِهِ

مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ خَضْرَاءَ نَضِيرَهُ كَثِيرَهُ الشَّجَرِ ظَاهِرَهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَرَّ بِهِ فَقَالَ

يَا رَبُّ أَرِنِي ثَوَابَ عَبْدِكَ هَذَا فَأَرَاهُ اللَّهُ تَعَالَى ذَلِكَ فَاسْتَقَلَّهُ الْمَلَكُ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ أَنْ

اصْحَبْهُ فَأَتَاهُ الْمَلَكُ فِي صُورِهِ إِنْسِيٌّ فَقَالَ لَهُ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا رَجُلٌ عَابِدٌ بَلَّغَنِي مَكَانَكَ وَ

عِبَادَتَكَ فِي هَذَا الْمَكَانِ فَأَتَيْتُكَ لِأَعْبُدَ اللَّهَ مَعَكَ فَكَانَ مَعَهُ يَوْمَهُ ذَلِكَ فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ لَهُ

الْمَلَكُ إِنَّ مَكَانَكَ لَنَزْهُ وَ مَا يَصْلُحُ إِلَّا لِلْعِبَادَةِ فَقَالَ لَهُ الْعَابِدُ إِنَّ لِمَكَانِنَا هَذَا عَيْبًا فَقَالَ لَهُ وَ مَا

هُوَ قَالَ لَيْسَ لِرَبِّنَا بِهِيمَهُ فَلَوْ كَانَ لَهُ حِمَارٌ رَعَيْنَاهُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فَإِنَّ هَذَا الْحَشِيشَ يَضِيعُ

فَقَالَ لَهُ ذَلِكَ الْمَلَكُ وَ مَا لِرَبِّكَ حِمَارٌ فَقَالَ لَوْ كَانَ لَهُ حِمَارٌ مَا كَانَ يَضِيعُ مِثْلُ هَذَا

الْحَشِيشِ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى الْمَلَكِ إِنَّمَا أُثِيبُهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِهِ ٢.

سليمان ديلمی گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم فلانی در عبادت و دیانت و فضیلت چنین و

چنانست فرمود: عقلش چگونه است؟ گفتم نمیدانم، فرمود، پاداش به اندازه عقل است، همانا مردی از بنی

اسرائیل در یکی از جزایر دریا که سبز و خرم و پر آب و درخت بود عبادت خدا میکرد یکی از فرشتگان از آنجا

گذشت و عرضکرد پروردگارا مقدار پاداش این بندهات را بمن بنما خداوند باو نشان داد و او آن مقدار را کوچک

شمرد، خدا باو وحی کرد همراه او باش پس آن فرشته بصورت انسانی نزد او آمد عابد گفت تو کیستی؟ گفت

١. الکافی، ج ١، ص ١١، ص ١٠.

٢. الکافی، ج ١، ص ١٣.

مردی عابدم چون از مقام و عبادت تو در این مکان آگاه شدم نزد تو آمدم تا با تو عبادت خدا کنم پس آن روز را با او بود، چون صبح شد فرشته باو گفت: جای پاکیزه‌ای داری و فقط برای عبادت خوبست. عابد گفت: اینجا یک عیب دارد. فرشته گفت، چه عیبی؟ عابد گفت: خدای ما چهارپائی ندارد، اگر او خری میداشت در اینجا میچرانیدیمش براستی این علف از بین می‌رود! فرشته گفت: پروردگار که خر ندارد، عابد گفت: اگر خری میداشت چنین علفی تباه نمیشد، پس خدا به فرشته وحی کرد: همانا او را باندازه عقلش پاداش میدهم (یعنی حال این عابد مانند مستضعفین و کودکان است که چون سخنش از روی ساده دلی و ضعف خرد است مشرک و کافر نیست لیکن عبادتش هم پاداش عبادت عالم خدانشناس را ندارد)

امام موسی کاظم (علیه السلام):

يَا هِشَامُ قَلِيلُ الْعَمَلِ مِنَ الْعَالَمِ مَقْبُولٌ مُضَاعَفٌ وَ كَثِيرُ الْعَمَلِ مِنْ أَهْلِ الْهَوَىٰ وَ الْجَهْلِ
 مَرْدُودٌ؛ ای هشام- کردار اندک از عالم چند برابر پذیرفته شود و کردار زیاد از هواپرستان و نادانان پذیرفته نگردد.

وقتی کردار زیاد نادان پذیرفته نشود ولی عالمی که با استفاده از عقل خود اعمال را با معرفت انجام می دهد چندین برابر پاداش دریافت می کند، نشان از ارزش والا و معیار بودن تعقل و دانایی در برابر نادانی و جهالت است.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ:

قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ لِي جَارًا كَثِيرَ الصَّلَاةِ كَثِيرَ الصَّدَقَةِ كَثِيرَ الْحَجِّ لَا بَأْسَ بِهِ قَالَ فَقَالَ يَا
 إِسْحَاقُ كَيْفَ عَقَلُهُ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَيْسَ لَهُ عَقْلٌ قَالَ فَقَالَ لَا يَرْتَفِعُ بِذَلِكَ
 مِنْهُ؛ اسحاق بن عمار گوید به حضرت صادق عرض کردم: قربانت گردم من همسایه‌ای
 دارم که نماز خواندن و صدقه دادن و حج رفتنش بسیار است و عیب ظاهری ندارد فرمود
 عقلش چطور است گفتم: عقل درستی ندارد فرمود: پس با آن اعمال درجه‌اش بالا نمیرود.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم):

إِذَا بَلَغَكُمْ عَنْ رَجُلٍ حُسْنُ حَالٍ فَأَنْظَرُوا فِي حُسْنِ عَقْلِهِ فَإِنَّمَا يُجَازَى بِعَقْلِهِ، چون مردی را پر نماز و روزه دیدید، به او ننازید تا بنگرید عقلش چگونه است. رسول خدا (صلى الله عليه و آله) فرموده: هر گاه نیکی حال و چگونگی مردی بشما رسید (بشما گفتند: فلان کس بسیار نماز میخواند و روزه میگیرد و بحجّ میروید و مانند آن) در نیکی عقلش بنگرید، زیرا باندازه عقلش جزاء و پاداش داده می‌شود.

در این حدیث زیبا نیز ملاک ثواب و عقاب و در واقع پاداش بندگی با عقل سنجیده شده است.

قال علی (عليه السلام):

أَنْتَ مَوْزُونٌ بِعَقْلِكَ فَزَكِّهِ بِالْعِلْمِ^۱. به راستی که تو سنجیده شوی به عقل خود پس آن را به وسیله علم پرورش ده.

وقتی عملی از روی علم و آگاهی و ادراک و شعور نباشد ارزشی ندارد و گویی تقلیدی کورکورانه و جاهلانه از اعمال عبادی صورت گرفته است. چرا عبادت کم عالم ستوده شده است و عبادت کثیر جاهل نکوهش! بله رمز آن معرفت به حقیقت عمل است که با تعقل و ژرف اندیشی در آیات الهی و گفتار پیامبران الهی به دست می‌آید.

چرا یک ساعت تفکر در فرهنگ دینی ما برتر از هزار سال عبادت است! آری ارزش عبادت از روی علم و یقین آن قدر بالاست که قابل مقایسه با اعمال تکراری جاهلان نیست.

مصادق بارز این بحث در میدانهای جنگ و جهاد مشخص می‌شود، وقتی عرصه بر جهادگران تنگ می‌شود آنان که با ایمان و اراده راسخ پا به صحنه جهاد نهاده اند تا آخرین قطره خون خود از اهداف و منویات خود عقب نشینی نمی‌کنند و دلیرانه می‌خروشند و شهید می‌شوند ولی آنانکه سست بنیان و ایمان هستند با کوچکترین تهدیدی عقب نشینی کرده و فرار را بر قرار ترجیح می‌دهند، بهترین مثال این مبحث حماسه کربلاست، یاران واقعی تا شهادت ماندند و تاریخ ساز شدند هرچند اندک بودند، حتی زره خود را انداختند و شمشیر را به جان خریدند ولی سایرین در شب عاشورا امام خود را رها کرده و....

۱. همان، ج ۱، ح ۲۵، ص ۱۰.

۲. ترجمه غرر محلاتی، ج ۲، ص ۱۷۱.

اینجاست که ارزش عمل با اعتقاد و علم مشخص می‌شود. بنابراین سنجش اعمال با عقل کاملاً منطقی و حق جلوه میکند.

فصل سوم: تاثیر عقل در استحکام بندگی

۳. فصل سوم

تأثیر عقل در استحکام بندگی

ارتباط عقل و بندگی اصلی ترین مبحث این نوشتار است و رکن استوار آن تأثیر عقل در استحکام بندگی است، باید بررسی کنیم تا دریابیم تأثیر عقل در عبودیت چه تاثیری می تواند داشته باشد. بدیهی است عملی که از روی تفکر، علم و اعتقاد قلبی باشد بسیار استوارتر و ارزشمندتر است از یک عمل کودکانه و جاهلانه ای که بی هدف یا با تقلید از دیگران انجام می شود. اصل این مطلب چون بدیهی است و خود عقل ما پذیرای آن می باشد نیازی به استدلال ندارد؛ آنچه ما باید اثبات کنیم همین مطلب است در آیه آیات و روایات، بنابراین نخست آیات نورانی قرآن کریم در این خصوص را تحلیل می کنیم:

۳.۱. آیات:

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا^۱

آیا گمان می بری بیشتر آنان می شنوند یا می فهمند؟! آنان فقط همچون چهارپایانند، بلکه گمراهترند! در این آیه نتیجه نشنیدن کلام الهی یا عدم تعقل را، گمراهی دانسته که نتیجه عکس آن می شود: تعقل مساوی است با هدایت و اطاعت الهی، بنابراین اگر بنده از نیروی تفکر و تعقل خود بهره گیرد، مسیر پر فراز و نشیب هدایت و اطاعت را مستحکم تر و با ثبات بیشتری طی طریق خواهد کرد.

و الراسخونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ^۲ آن ها که در دانش ریشه دارند گویند به قرآن ایمان داریم تمامش از نزد پروردگار ما است ولی جز صاحبان عقل در نیابند. در این آیه نیز دوبار تأکید شده است که ایمان مربوط به راسخان در علم است و متذکر شدن و فهم مربوط به صاحبان خرد، باز هم مدعا اثبات می شود. وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ^۳؛ و می گویند:

۱. فرقان / ۴۴.

۲. آل عمران / ۵.

۳. ملک / ۱۰.

«اگر ما گوش شنوا داشتیم یا تعقل می‌کردیم، در میان دوزخیان نبودیم!» ادل دلیل علی شیء و وقوعه: وقتی اهل دوزخ علت جهنمی شدن خود را عدم تعقل بیان می‌کنند پر واضح است که تعقل نتیجه معکوس دارد و ایمان و بندگی الهی و جنات عدن را به همراه خواهد داشت.

آیات زیاد دیگری را نیز می‌توان ذکر کرد که یا به همین صراحت و یا در فحوای آیه تاثیر عقل در استحکام بندگی ذکر شده باشد، اما بخاطر پرهیز از اطاله مطالب از ذکر آن‌ها صرف نظر و در بخش بعدی احادیث نورانی اهل البیت علیهم السلام را با محوریت استحکام بندگی با تعقل را بررسی می‌نماییم.

۳.۲. روایات:

در روایت امام موسی کاظم (علیه السلام) عبارت جالب توجه و زیبایی در باره صاحبان خرد آمده است و تذکر و هدایت را مخصوص آن‌ها دانسته است:

يَا هِشَامُ ثُمَّ ذَكَرَ أُولَى الْأَلْبَابِ بِأَحْسَنِ الذِّكْرِ وَ حَلَاهُمْ بِأَحْسَنِ الْحَلِيهِ فَقَالَ يُؤْتَى الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَدَّكُرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ؛ ای هشام - سپس خداوند از صاحبان عقل به نیکوترین وجه یاد نموده و ایشان را به بهترین زیور آراسته و فرموده: خدا به هر که خواهد حکمت دهد و هر که حکمت گیرد خیر بسیار گرفته است و جز صاحبان عقل در نیابند.

امام صادق (علیه السلام) نیز کمال انسان را در گرو هدایت یافتن از عقل می‌داند، آنجا که می‌فرماید:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) دِعَامَةُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ وَ الْعَقْلُ مِنْهُ الْفِطْنَةُ وَ الْفَهْمُ وَ الْحِفْظُ وَ الْعِلْمُ وَ بِالْعَقْلِ يَكْمُلُ وَ هُوَ دَلِيلُهُ وَ مُبْصِرُهُ وَ مِفْتَاحُ أَمْرِهِ فَإِذَا كَانَ تَأْيِيدُ عَقْلِهِ مِنَ النُّورِ كَانَ عَالِمًا خَافِظًا ذَاكِرًا فَطِنًا فَهَمًّا فَعَلِمَ بِذَلِكَ كَيْفَ وَ لِمَ وَ حَيْثُ وَ عَرَفَ مَنْ نَصَحَهُ وَ مَنْ غَشَّهْ فَإِذَا عَرَفَ ذَلِكَ عَرَفَ مَجْرَاهُ وَ مَوْصُولَهُ وَ مَفْصُولَهُ وَ أَخْلَصَ الْوَحْدَانِيَّةَ لِلَّهِ وَ الْإِقْرَارَ بِالطَّاعَةِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ كَانَ مُسْتَدْرِكًا لِمَا فَاتَ وَ وَارِدًا عَلَى مَا هُوَ آتٍ يَعْرِفُ مَا هُوَ فِيهِ وَ لِأَيِّ شَيْءٍ هُوَ هَاهُنَا وَ مِنْ أَيْنَ يَأْتِيهِ وَ إِلَى مَا هُوَ صَائِرٌ وَ ذَلِكَ كُلُّهُ مِنْ تَأْيِيدِ الْعَقْلِ^۱. امام صادق (علیه السلام): پایه شخصیت انسان عقل است و هوش و فهم و حافظه و دانش از عقل

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۱۷.

۲. ترجمه غرر محلاتی، ج ۲، ص ۶۰۰.

سرچشمه میگیرند. عقل انسان را کامل کند و رهنما و بیناکننده و کلید کار اوست و چون عقلش به نور خدائی مؤید باشد دانشمند و حافظ و متذکر و با هوش و فهمیده باشد و از این رو بداند چگونه و چرا و کجاست و خیر خواه و بدخواه خود را بشناسد و چون آن را شناخت روش زندگی و پیوست و جدا شده خویش بشناسد و در یگانگی خدا و اعتراف بفرمانش مخلص شود و چون چنین کند از دست رفته را جبران کرده برآینده مسلط گردد و بداند در چه وضعی است و برای چه در اینجاست و از کجا آمده و بکجا میرود؟ اینها همه از تأیید عقل است. این حدیث گوهر بار آنچه ما در پی اثبات آن هستیم را به خوبی تبیین می‌کند و نیازی به توضیح بیشتر ندارد.

به احادیث زیر دقت کنید:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ:

الْعَقْلُ دَلِيلُ الْمُؤْمِنِ؛ حضرت صادق (عليه السلام) فرمود عقل راهنمای مؤمن است. وقتی عقل راهنمای مومن معرفی می‌شود پس ارتباط تنگاتنگی بین ایمان و عقل برقرار است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ:

لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ فَقَالَ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خُلُقًا أَحْسَنَ مِنْكَ إِيَّاكَ أَمْرٌ وَ إِيَّاكَ أَنْهَى وَ إِيَّاكَ أُثِيبُ وَ إِيَّاكَ أَعَاقِبُ؛ امام باقر (عليه السلام) فرمود: چون خدا عقل را آفرید به او فرمود پیش بیا، پیش آمد فرمود برگرد، برگشت فرمود به عزت و جلالم مخلوقی بهتر از تو نیافریدم، امر و نهی و پاداش و کیفرم متوجه تو است.

عقل که اینچنین فرمانبردار اوامر الهی است پس تعقل و بکارگیری عقل و راهنمایی‌های آن مساوی است با بندگی و اطاعت خدا. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم):

۱. الکافی، ج ۱، ح ۲۶، ص ۱۰.

۲. همان

إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ كَثِيرَ الصَّلَاةِ كَثِيرَ الصِّيَامِ فَلَا تُبَاهُوا بِهِ حَتَّى تَنْظُرُوا كَيْفَ عَقَلَهُ؛ پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: چون مردی را پر نماز و روزه دیدید به او ننازید تا بنگرید عقلش چگونه است.

این حدیث اظهار من الشمس است که حتی ظواهر عبادات بدون تفکر و تعقل نیز ارزشی ندارد و عبادت و بندگی واقعی در سایه تفکر و تعقل بدست می آید و رمز استواری و بهای آن چیزی جز تعقل و اندیشه نیست.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ:

يَا مُفَضَّلُ لَا يُفْلِحُ مَنْ لَا يَعْقِلُ وَلَا يَعْقِلُ مَنْ لَا يَعْلَمُ؛ امام صادق (علیه السلام) فرمود ای مفضل کسی که تعقل نکند رستگار نگردد و تعقل نکند کسی که علم ندارد. رستگاری که نهایت مسیربندگی دربارگاه ربوبی است وابستگی تام به تعقل پیدا کرده است.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ:

إِنَّ أَوَّلَ الْأُمُورِ وَ مَبْدَأَهَا وَ قَوْنَهَا وَ عِمَارَتَهَا الَّتِي لَا يُنْتَفَعُ بِشَيْءٍ إِلَّا بِهِنَّ الْعَقْلُ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ زِينَةً لِخَلْقِهِ وَ نُورًا لَهُمْ فَبِالْعَقْلِ عَرَفَ الْعِبَادُ خَالِقَهُمْ وَ أَنَّهُمْ مَخْلُوقُونَ وَ أَنَّهُ الْمُدَبِّرُ لَهُمْ وَ أَنَّهُمُ الْمُدَبَّرُونَ وَ أَنَّهُ الْبَاقِي وَ هُمُ الْفَانُونَ وَ اسْتَدَلُّوا بِعُقُولِهِمْ عَلَى مَا رَأَوْا مِنْ خَلْقِهِ مِنْ سَمَائِهِ وَ أَرْضِيهِ وَ شَمْسِيهِ وَ قَمَرِهِ وَ لَيْلِهِ وَ نَهَارِهِ وَ بَانَ لَهُ وَ لَهُمْ خَالِقًا وَ مُدَبِّرًا لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزُولُ وَ عَرَفُوا بِهِ الْحَسَنَ مِنَ الْقَبِيحِ وَ أَنَّ الظُّلْمَةَ فِي الْجَهْلِ وَ أَنَّ النُّورَ فِي الْعِلْمِ فَهَذَا مَا دَلَّهُمْ عَلَيْهِ الْعَقْلُ قِيلَ لَهُ فَهَلْ يَكْتَفِي الْعِبَادُ بِالْعَقْلِ دُونَ غَيْرِهِ قَالَ إِنَّ الْعَاقِلَ لِدَلَالَةِ عَقْلِهِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ قِيَامَهُ وَ زِينَتَهُ وَ هِدَايَتَهُ عَلِيمٌ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّهُ وَ عَلِيمٌ أَنَّ لِخَالِقِهِ مَحَبَّةً وَ أَنَّ لَهُ كَرَاهِيَةً وَ أَنَّ لَهُ طَاعَةَ وَ أَنَّ لَهُ مَعْصِيَةَ فَلَمْ يَجِدْ عَقْلَهُ يَدُلُّهُ عَلَى ذَلِكَ وَ عَلِيمٌ أَنَّهُ لَا يُوصَلُ إِلَيْهِ إِلَّا بِالْعِلْمِ وَ طَلِبِهِ وَ أَنَّهُ لَا يُنْتَفَعُ بِعَقْلِهِ إِذْ لَمْ يُصِبْ ذَلِكَ بِعِلْمِهِ فَوَجَبَ عَلَى الْعَاقِلِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَ الْأَدَبِ الَّذِي لَا قِيَامَ لَهُ إِلَّا بِهِ^۳ امام صادق (علیه السلام) در حدیثی طولانی می فرماید: آغاز و نخست هر چیز و نیرو و آبادانی آن که هر سودی تنها به آن مربوط است عقل است که آن را خدا زینت و نوری برای خلقش قرار داده. با عقل بندگان خالق خود بشناسند و دانند که آن‌ها مخلوقند و او مدبر و ایشان تحت تدبیر اویند و اینکه

۱. الکافی، ج ۱، ح ۲۶، ص ۱۰.

۲. همان، ح ۲۷، ص ۱۰.

۳. همان.

خالقشان پایدار و آن‌ها فانی میباشند و بوسیله عقول خویش از دیدن آسمان و زمین و خورشید و ماه و شب و روز استدلال کردند که او و اینها خالق سرپرستی دارند تا آغاز و بی‌انتهای با عقل تشخیص زشت و زیبا دادند و دانستند در نادانی تاریکی و در علم نور است اینست آنچه عقل به آن‌ها رهنما گشته. عرض شد: آیا بندگان میتوانند بعقل تنها اکتفا کنند (و در پی تحصیل علم و ادب برنیایند) فرمود: عاقل به رهبری همان عقلی که خداوند نگهدار او و زینت و سبب هدایتش قرار داده میداند که خدا حق است و پروردگار اوست و میداند که خالقش را پسند و ناپسندیست و اطاعت و معصیتی، و عقلش را به تنهایی راهنمای به اینها نمی‌بیند و میفهمد که رسیدن به این مطالب جز با طلب علم ممکن نیست و اگر به وسیله علمش به اینها نرسد عقلش او را سودی نداده پس واجب است بر عالم طلب علم و ادب نماید که بی‌آن استوار نماند.

عَنْ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ:

هَبَطَ جِبْرَائِيلُ عَلَى آدَمَ (عَلَيْهِ السَّلَام) فَقَالَ يَا آدَمُ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُخَيِّرَكَ وَاحِدَهُ مِنْ ثَلَاثٍ فَاخْتَرِهَا وَدَعِ اثْنَتَيْنِ فَقَالَ لَهُ آدَمُ يَا جِبْرَائِيلُ وَمَا الثَّلَاثُ فَقَالَ الْعَقْلُ وَالْحَيَاءُ وَالذِّينُ فَقَالَ آدَمُ إِنِّي قَدْ اخْتَرْتُ الْعَقْلَ فَقَالَ جِبْرَائِيلُ لِلْحَيَاءِ وَالذِّينِ أَنْصَرِفَا وَدَعَاهُ -فَقَالَ يَا جِبْرَائِيلُ إِنَّا أُمِرْنَا أَنْ نَكُونَ مَعَ الْعَقْلِ حَيْثُ كَانَ قَالَ فَشَانَكُمَا وَعَرَجٌ! اصْبِغْ بِنَبَاتِهِ مِنْ عَالِي (عَلَيْهِ السَّلَام) روایت میکند که جبرئیل بر آدم نازل شد و گفت: ای آدم من مأمور شده‌ام که ترا در انتخاب یکی از سه چیز مخیر سازم پس یکی را برگزین و دوتا را واگذار. آدم گفت چیست آن سه چیز؟ گفت: عقل و حیا و دین آدم گفت عقل را برگزیدم، جبرئیل به حیا و دین گفت شما بازگردید و او را واگذارید، آن دو گفتند ای جبرئیل ما مأموریم هر جا که عقل باشد با او باشیم. گفت خود دانید و بالا رفت.

از مجموع این روایت چنین استفاده می‌شود که عقل با حیا و دین لازم و ملزومند و از یک دیگر جدا نشوند پس خداوند به هر کس عقل عنایت کند حیا و دین هم عنایت کرده است و کسی را که باحیا و متدین یافتیم باید او را عاقل هم بدانیم.

أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام):

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱.

قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ قَالَ مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجِنَانُ قَالَ قُلْتُ فَالَّذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ فَقَالَ تِلْكَ النُّكْرَاءُ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ؛^۱ شخصی از امام ششم (علیه السلام) پرسید عقل چیست؟ فرمود چیزی است که بوسیله آن خدا پرستش شود و بهشت بدست آید آن شخص گوید: گفتم پس آنچه معاویه داشت چه بود؟ فرمود: آن نیرنگ است، آن شیطنت است، آن نمایش عقل را دارد ولی عقل نیست.

در این حدیث صراحتاً پرستش خداوند متعال به عقل نسبت داده شده است و حتی وجود عقل از کسانی چون معاویه انکار می‌شود چون آن‌ها بندگی و عبودیتی نداشته‌اند. بنابراین عاقل کسی است که بنده خالص خداوند باشد.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم):

مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئاً أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ فَتَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهْرِ الْجَاهِلِ وَ إِقَامَةُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ شُحُوصِ الْجَاهِلِ وَ لَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيّاً وَ لَا رَسُولاً حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ وَ يَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ جَمِيعِ عُقُولِ أُمَّتِهِ وَ مَا يُضْمِرُ النَّبِيُّ ص فِي نَفْسِهِ أَفْضَلُ مِنْ اجْتِهَادِ الْمُجْتَهِدِينَ وَ مَا أَدَّى الْعَبْدُ فَرَائِضَ اللَّهِ حَتَّى عَقَلَ عَنْهُ وَ لَا بَلَغَ جَمِيعُ الْعَابِدِينَ فِي فَضْلِ عِبَادَتِهِمْ مَا بَلَغَ الْعَاقِلُ وَ الْعُقَلَاءُ هُمْ أَوْلُو الْأَلْبَابِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى - وَ مَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا أَوْلُوا الْأَلْبَابِ^۲

پیغمبر فرمود: خدا به بندگانش چیزی بهتر از عقل نبخشیده است، زیرا خوابیدن عاقل از شب بیداری جاهل بهتر است و در منزل بودن عاقل از مسافرت جاهل (بسوی حج و جهاد) بهتر است و خدا پیغمبر و رسول را جز برای تکمیل عقل مبعوث نسازد (تا عقلش را کامل نکند مبعوث نسازد) و عقل او برتر از عقول تمام امتش باشد و آنچه پیغمبر در خاطر دارد، از اجتهاد مجتهدین بالاتر است و تا بنده‌ای واجباترا بعقل خود درنیابد آن‌ها را انجام نداده است همه عابدان در فضیلت عبادتشان بیای عاقل نرسند. عقلا همان صاحبان خردند که در باره ایشان فرموده: تنها صاحبان خرد اندرز میگیرند.

بالاترین مقام نزد خداوند در دنیا و آخرت مال چه کسی است؟ شاید تنها جوابی که به ذهن می‌رسد عابدان و زاهدان درگاه ربوبی باشد. اما با حدیث زیر نگرش ما تغییر خواهد کرد، دقت کنید: وَ أَكْمَلَهُمْ عَقْلاً أَرْفَعَهُمْ دَرَجَةً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ؛^۳ و کسی که عقلش کاملتر است مقامش در دنیا و آخرت بالاتر است. در حدیث فوق با صراحت

۱. همان

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۴.

تمام رفیع ترین درجات در دنیا و آخرت را متعلق به کسانی می داند که عقل کامل تری دارند، چرا؟ چون آنها با پیامبر درونی خود دریافته اند که خالق بی همتای ما سزاوار پرستش است و آنرا عالمانه تسبیح و تقدیس کرده اند؛ همچون ساحران فرعون که قدرت خدای یگانه را درک کردند و یک شبه ره صد ساله را سپری کردند و مومن به حضرت احدیت به سوی او شتافتند.

تعبیر زیبایی از امام هفتم (علیه السلام) درباره عقل و عقلا در ادامه مطلب خواهیم آورد که بدون بسط و توضیح اضافه خود گواه مدعای بحث است. مطالعه فرماید:

فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ اعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا وَالرَّاعِبِينَ فِيهَا وَرَغِبَ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ أُنْسَهُ فِي الْوَحْشَةِ وَصَاحِبَهُ فِي الْوَحْدَةِ وَغِنَاهُ فِي الْعَيْلَةِ وَمُعِزَّهُ مِنْ غَيْرِ عَشِيرَةٍ؛ کسی که از خدا خردمندی گرفت از اهل دنیا و دنیاطلبان کناره گیرد و آنچه نزد خداست بپردازد و خدا انیس وحشت او و یار تنهائی او و اندوخته هنگام تنگدستی او و عزیزکننده اوست بی فامیل و تبار. إِنَّ الْعُقَلَاءَ تَرَكُوا فُضُولَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ الدُّنُوبَ وَ تَرَكُوا الدُّنْيَا مِنَ الْفَضْلِ وَ تَرَكُوا الدُّنُوبَ مِنَ الْفَرَضِ؛ همانا خردمندان زیاده بر احتیاج از دنیا را کنار نهادند تا چه رسد به گناهان با اینکه ترک دنیا فضیلت است و ترک گناه لازم.

إِنَّ الْعَاقِلَ نَظَرَ إِلَى الدُّنْيَا وَ إِلَى أَهْلِهَا فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالْمَشَقَّةِ وَ نَظَرَ إِلَى الْآخِرَةِ فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالْمَشَقَّةِ فَطَلَبَ بِالْمَشَقَّةِ أَتْبَاقَهُمَا؛ عَاقِلٌ بِه دُنْيَا وَ اَهْلُ دُنْيَا نَگْرِیست وَ دَانست که دنیا جز با زحمت به دست نیاید و به آخرت نگریست و دانست که آن هم جز با زحمت نیاید پس با زحمت در جستجوی پاینده تر آن برآمد (یعنی چون دید به دست آوردن دنیا و آخرت هر دو احتیاج به زحمت دارد با خود گفت چه بهتر که این زحمت را در راه تحصیل آخرت پاینده متحمل شوم)

إِنَّ الْعُقَلَاءَ زَهَدُوا فِي الدُّنْيَا وَ رَغَبُوا فِي الْآخِرَةِ لِأَنَّهُمْ عَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا طَالِبُهُ مَطْلُوبُهُ وَ الْآخِرَةُ طَالِبُهُ وَ مَطْلُوبُهُ فَمَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا حَتَّى يَسْتَوْفِيَ مِنْهَا رِزْقَهُ وَ مَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَتْهُ الْآخِرَةُ فَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ فَيُفْسِدُ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَ آخِرَتَهُ

خردمندان از دنیا روگردانیده به آخرت روی آوردند زیرا ایشان دانستند که دنیا خواهانست و خواسته و آخرت هم خواهانست و خواسته و کسی که خواهان آخرت باشد دنیا او را بجوید تا روزیش را به طور کامل از دنیا برگیرد و

کسی که دنیا طلبد آخرت او را جوید یعنی مرگش در رسد و دنیا و آخرتش را تباه سازد. کَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) يَقُولُ:

مَا عُيِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ الْعَقْلِ؛ أمير المؤمنين (علیه السلام) می فرمود: خدا با چیزی بهتر از عقل پرستش نشود.

با احادیث فوق شک و تردیدی باقی نمی ماند و اثبات می شود که عقل، انسان را در مسیر طاعت الهی هدایت و همراهی می کند و استحکام غیر قابل انکاری را برقرار می سازد.
قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام):

الْعَقْلُ غِطَاءٌ سَتِيرٌ وَالْفَضْلُ جَمَالٌ ظَاهِرٌ فَاسْتُرْ خَلَلَ خُلُقِكَ بِفَضْلِكَ وَ قَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ
تَسَلِّمْ لَكَ الْمَوَدَّةَ وَ تَظَهَّرْ لَكَ الْمَحَبَّةَ؛ أمير المؤمنين (علیه السلام) فرمود: عقل پرده ایست پوشاننده محبت. و فضل جمالی است هویدا پس نادرستی های اخلاقت را بفضلت بیوشان و با عقلت هوست را بکش تا دوستی مردم برایت سالم ماند و محبت تو بر آن ها آشکار گردد. خواهش های نفسانی انسان همیشه او را تهییج و به ستم و کار زشت تحریک می کنند ولی انسان عاقل به وسیله عقلش شهوت را خاموش میکند و روی آن ها پرده می اندازد تا از طرف آن آزاری به مردم نرسد و به راستی و حقیقت مردم را دوست داشته باشد و نیز عاقل اگر بعضی از صفات نیک را ندارد یا ناقص دارد بسبب نیکی و احسانی که به مردم می کند جلوه ای پیدا می کند و محبت آن ها را نسبت به خود جلب می نماید.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام):

قَالَ إِذَا قَامَ قَائِمًا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بَيْنَهُمْ عُقُولَهُمْ وَ كَمَلَتْ بِهِ أَعْلَانَهُمْ؛
حضرت باقر (علیه السلام) فرمود: چون قائم ما قیام کند خداوند دست رحمتش را بر سر بندگان گذارد پس عقولشان را جمع کند (تا پیروی هوس نکنند و با یک دیگر اختلاف نورزند) و در نتیجه خردشان کامل شود (متانت و خود نگهداریشان کامل شود)

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۲.
۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۱، ص ۱۰.

نکته: نتیجه تکامل عقل و گرایش به آن، کمک به آخرین فرستاده الهی است تا بندگی و طاعت الهی را در زمین گسترش دهد، این همراهی عقل با حجت الهی آیا تلازم بی چون و چرای عقل با طاعت الهی را مشخص نمی کند؟.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام):

مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهُ دِينٌ وَمَنْ كَانَ لَهُ دِينٌ دَخَلَ الْجَنَّةَ؛ امام صادق (عليه السلام) فرمود: هر که عاقل است دین دارد و کسی که دین دارد به بهشت می رود (پس هر که عاقل است به بهشت می رود)

نکته: ارتباط عقل و بندگی را واضح تر از این حدیث شریف نمی توان بیان کرد. تلازم صریح بین عقل و دینداری امام علی (عليه السلام):

وَيْلٌ لِمَنْ تَمَادَى فِي جَهْلِهِ وَ طُوبَى لِمَنْ عَقَلَ وَ اهْتَدَى؛^۱ وای از برای کسی که به نهایت رسد در نادانی خود، و خوشی از برای کسی که تعقل کند و راه راست یابد.

نکته: تعقل و هدایت در کنار هم قرار گرفته اند و سعادت جاودان را به همراه می آورد زیرا تو را بنده می کند و رسم بندگی را می آموزد

۳.۳. ارتباط یقین با عبادت و بندگی

با عقل است که یقین حاصل می شود، اکنون اهمیت و ارتباط یقین با عبادت و بندگی را بررسی می نماییم. بهترین احادیث در این زمینه را از امیر المومنین علی (عليه السلام) مطرح می کنیم. امام علی (عليه السلام):

الْيَقِينُ عِبَادَةٌ؛^۲ یقین پرستش و بندگی است،

یعنی اصل تحصیل یقین در معارف الهیه فی نفسه قطع نظر از آنچه از عبادات مترتب بر آن شود، عبادت است بلکه افضل همه عبادات است چنانکه در احادیث دیگر وارد شده. امام علی (عليه السلام):

الْيَقِينُ أَفْضَلُ عِبَادَةٍ؛^۳ یقین بمعارف الهیه افزونتر عبادتی است و از همه عبادات برتر است.

۱. همان

۲. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۷۴.

۳. همان، ص ۶۲.

امام علی (علیه السلام):

بِالْيَقِينِ تَتِمُّ الْعِبَادَةُ؛^۱ با یقین تمام می‌شود عبادت یعنی عبادت بی‌یقین تمام نباشد و ناقص باشد.

امام علی (علیه السلام):

كَفَى بِالْيَقِينِ عِبَادَةً؛^۲ یقین برای عبادت کافی است،

یعنی همین یقین به آن چه یقین به آن باید داشت عبادتی است کافی در عبادت بودن، قطع نظر از لوازم آن از اعمال.

امام علی (علیه السلام):

نَوْمٌ عَلَى يَقِينٍ خَيْرٌ مِنْ صَلَاةٍ فِي شَكٍّ؛^۳ خوابی بر یقینی بهترست از نمازی در شک، یعنی خوابی با یقین به احوال مبدأ و معاد بهترست از نمازی که با شک در بعضی از آنها باشد.

امام علی (علیه السلام):

الْيَقِينُ أَفْضَلُ الزَّهَادَةِ؛^۴ یقین افزون‌ترین و کاملترین زهد است.

زهادت و زهد ترک دنیا است، و «بودن یقین کاملترین زهد» به اعتبار این است که کسی را که یقین صادق به احوال مبدأ و معاد حاصل شد داند که دنیا سراسر به غیر زیان و خسران چیزی نیست و سعادت و نیک-بختی به غیر تحصیل آخرت نیست، و این سبب کمال بی‌رغبتی در دنیا و ترک هر امری که باعث زیان و خسران آخرت باشد می‌گردد، پس زهدی که به آن حاصل شود کاملتر از هر زهدیست که در امری خاص و بسبب دیگر باشد با آنکه یقین فی نفسه افضل اطاعات و عبادات است.

امام علی (علیه السلام):

الْيَقِينُ رَأْسُ الدِّينِ.^۵ یقین یعنی اعتقاد جزمی که از روی دلیل و برهان باشد سر دین است، و مانند سر که بر سایر اعضا مقدم است و از همه عمده‌تر است بر سایر ارکان دین مقدم است و از همه عمده‌تر است.

۱. شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص ۲۰۱.

۲. شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، ص ۲۰۱.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۰۶.

۴. همان.

۵. همان، ص ۲۱۴.

۶. همان، ج ۳، ص ۳۵۰.

امام علی (علیه السلام):

ثبات الدّین بقوّه یقین^۱. ثبات و پابرجا بودن دینداری بقوّت یقین است.

پس تا کسی دین خود را به وسیله یقین قوی نکند دین او ثابت و پابرجا نباشد. عملی که از روی جزم و اعتقاد قلبی و علمی باشد هرگز با آفات شک و تردید و شبهاتی که روزانه با آن مواجه هستیم زایل نخواهد شد. بنابراین استحکام و ثبات دین و دینداری بستگی به ارتباط آن با پذیرش عقلانی و رسیدن به یقین علمی و قلبی است.

امام علی (علیه السلام):

علیک بلزوم یقین و تجنّب الشکّ فلیس للمرء شیء اهلک لدینه من غلبه الشکّ علی یقینه؛ فراگیر یقین را، و دوری گزیدن از شک را، پس برای مرد هلاک کننده‌تر از برای دین او از غلبه کردن شک بر یقین او چیزی نیست. بدیهی است شک و شبهه یقین را زایل می‌کند پس برای استحکام و ثبات دین و بندگی درگاه الهی باید به یقین جازم و قطعیت معارف رسید تا از گزند شبهات ایمن گردیم.

مراد این است که در معارف إلهیه البته تحصیل یقین و اجتناب از شک باید و چیزی هلاک کننده‌تر نیست از برای دین از غلبه کردن شک بر یقین یعنی از این که شک در آن‌ها غلبه کند بر یقین و یقین را زایل کند یا نگذارد که حاصل شود. و ممکن است که مراد این باشد که بقدر مقدور در هر علمی باید فکر نمود تا به یقین برسد و ذهن را نباید عادت به تشکیک داد.

امام علی (علیه السلام):

الیقین عماد الایمان^۳. یقین ستون ایمان است و بنای ایمان بر آن است چنانکه مکرر مذکور شد.

امام علی (علیه السلام):

قووا ایمانکم بالیقین فأنه افضل الدّین^۴. قوی و محکم گردانید ایمان خود را به یقین پس به درستی که آن افزونترین دین است، مراد به «یقین» اعتقاد ثابت جازمی است که از روی دلیل و برهان باشد و مراد اینست که چنین کنید که اعتقاداتی که در دین باید همه

۱. همان، ج ۴، ص: ۲۹۷.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۰۷.

۳. همان، ج ۴، ص ۵۱۲.

۴. شرح آقا جمال الدین خوانسار، بر غرر الحکم، ج ۵، ص ۱۴۷.

به مرتبه یقین برسد و به تقلید و دلایلی که افاده یقین نکند اکتفا مکنید، زیرا که افضل

دینها آنست که از روی یقین باشد.

امام علی (علیه السلام): من ایقن افلح^۱. هر که یقین کند فیروزی یابد.

امام علی (علیه السلام):

سبب الاخلاص الیقین^۲. سبب اخلاص یقین است چه ظاهرست که کسی را که یقین بمعارف

إلهیه باشد میداند که در طاعات و عبادات غیر حق تعالی را نباید شریک کرد، پس آنها را

خالص کند از برای او و آمیخته به غرض دیگر نکند.

اخلاص، عمل خالص و منزّه از هرگونه شک و شبهه است برای خداوند متعال، و مشخص است که وقتی به

اخلاص و تنزیه عمل از شرک و ریا می رسیم که با یقین جازم و تفکر و تعقل به این حقیقت رسیده باشیم. لذا

اثر تعقل و تفکر در ثبات و نوع عبادت بسیار موثر است.

امام علی (علیه السلام): من حسن یقینه حسن عبادته^۳. هر که نیکو باشد یقین او نیکو باشد عبادت او.

امام علی (علیه السلام):

قد احیا عقله، و امات شهوته، و اطاع ربّه، و عصی نفسه^۴. بتحقیق که زنده کرده عقل خود را، و

میرانیده خواهش خود را، و فرمانبرداری کرده پروردگار خود را، و نافرمانی کرده نفس خود را.

نکته: احیا عقل با اطاعت رب در ارتباط و تلازم قرار گرفته است.

درآیات و روایات فوق ارتباط تنگاتنگ عقل و بندگی و تاثیر متقابل آن به خوبی بیان شده است، احادیث آنقدر

واضح و صریح هستند که هیچ نیازی به تبیین بیشتر آن نیست.

۳.۴. تحلیل و ارزیابی:

از مطالب گفته شده این نتیجه به دست می آید که عقل از نگاه معارف دینی دارای جایگاهی والا و عظیم است

و نه تنها در برابر دین نیست، بلکه در کنار دین و هماهنگ با آن است و برای بهره‌مند شدن از عقل دینی هم

۱. همان، ج ۴، ص ۱۲۵.

۲. همان.

۳. همان، ج ۵، ص ۲۹۴.

۴. همان، ج ۱، ص ۶۹.

باید اهل درک و علم و واقع بود و هم اهل کار و عمل و راهکارهای تقویت عقل را باید همیشه مدّ نظر داشته به مبارزه با موانع پرورش آن پرداخت.

قال علی (علیه السلام):

و اصطفی سبحانه من ولده أنبیاء أخذ علی الوحی میثاقهم، و علی تبلیغ الرّسالة أمانتهم، لمّا بذل أكثر خلقه عهد الله إلیهم فجهلوا حقّه و اتّخذوا الأنداد معه و اجتالتهم الشّیاطین عن معرفته و اقتطعتهم عن عبادته، فبعث فیهم رسله، و واتر إلیهم أنبیاءه لیستأدوهم میثاق فطرته، و یذکروهم منسی نعمته، و یحتجّوا علیهم بالتّبلیغ، و یشیروا لهم دفائن العقول و یروهم الآیات المقدّره؛ رسالت پیامبران برای استخراج گنجهای عقول: از میان فرزندان آدم پیامبرانی برگزید، و پیمان وحی را از آنان گرفت، و از آن‌ها خواست که امانت رسالتش را به مردم برسانند در زمانی که اکثر مردم پیمان خدا را تبدیل کرده بودند و حق او را نمی‌شناختند. و همتا و شریکانی برای او قرار داده بودند، و شیاطین آن‌ها را از معرفت خدا باز داشته، و از عبادت و اطاعتش آن‌ها را جدا نموده بودند، پیامبرانش را در میان آن‌ها مبعوث ساخت، و پی در پی رسولان خود را به سوی آنان فرستاد، تا پیمان فطرت را از آنان مطالبه نمایند.

و نعمتهای فراموش شده را به یاد آن‌ها آورند و با ابلاغ دستورات خدا حجت را بر آن‌ها تمام کنند، گنجهای پنهانی عقلها را آشکار سازند، و آیات قدرت خدای را به آنان نشان دهند. همکاری پیامبر و عقل برای مبارزه با شیطان و گسترش عبودیت و بندگی الهی چقدر زیبا در این حدیث شریف ترسیم شده است.

قال علی (علیه السلام):

بالعلم یطاع الله و یعبد، بالعلم یعرف الله و یوحد، بالعلم توصل الأرحام و به یعرف الحلال و الحرام، و العلم أمام العقل و العقل تابعه، یلهمه الله السعداء و یحرمه الأشقیاء.^۲ علم در این حدیث پیشوای عقل است و عقل تابع آن، عقل و علم آمده اند تا اطاعت الهی و شناخت او را برای ما هموار سازند.

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۶۰ ح ۷۰.

۲. بهج الصباغة، ج ۶ ص ۲۵۷.

۳.۵. عاقل در نظر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) کیست؟

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم):

إِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ إِنْ كَانَ ذَمِيمَ الْمُنْظَرِ خَقِيرَ الْخَطَرِ وَ إِنْ الْجَاهِلَ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَ
إِنْ كَانَ جَمِيلَ الْمُنْظَرِ عَظِيمَ الْخَطَرِ أَفْضَلَ النَّاسِ أَعْقَلَ النَّاسِ. ^۱سه تعبیر زیبا و روشن در
کلام پیامبر خدا آمده است:

۱- عاقل کسی است که از خدا اطاعت کند.

۲- جاهل کسی است که نافرمانی خدا کند.

۳- بهترین مردم عاقل ترین آنهاست.

از این سه عبارت کوتاه و جالب یک نتیجه منتج می شود: ارتباط عمیق و باور نکردنی تعقل و بندگی.

رُؤِيَ أَنَّ النَّبِيَّ (صلى الله عليه و آله و سلم):

قِيلَ لَهُ مَا الْعَقْلُ قَالَ الْعَمَلُ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَ إِنْ الْعَمَالَ بِطَاعَةِ اللَّهِ هُمُ الْعُقَلَاءُ ^۲ باز هم دو تاکید
در یک عبارت جالب: عقل چیست؟ عمل در راه طاعت الهی، چه کسی طاعت الهی را انجام
میدهد؟ عقلا.

۳.۶. عاقل از نگاه امیرالمومنین علی (علیه السلام) کیست؟

امام علی (علیه السلام) می فرمایند:

وَ إِنْ أَصَلَ الْعَقْلُ الْعَفَافُ وَ تَمَرَّتْهُ الْبِرَاءَةُ مِنَ الْأَثَامِ. ^۳ ریشه خردمندی، پاک دامنی و میوه اش
پاکی از گناهان است.

عاقل من عصی هواه فی طاعه ربّه: خردمند کسی است که در راه فرمانبرداری از
پروردگارش هوایش را فرمان نبرد. ^۴ لو لم ینه الله سبحانه عن محارمه لوجب ان یجتنبها
العاقل: اگر خداوند سبحانه بندگان را از حرامهایش نهی نفرموده بود البته سزاوار بود که
مرد خرد از آن کناره جوید (و خود را بگناه آلوده نسازد). ^۵ الانقباض عن المحارم من شیم

۱. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۰۸.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۷.

۴. ترجمه غرر (انصاره)، ج ۱، ص ۶۹.

۵. همان، ج ۲، ص ۶۰۵.

العقلاء و سجيّه الأكارم. خود داری از محرّمات الهی از اخلاق خردمندان و خوی مردمان گرامی است.^۱ العاقل من تورّع عن الذنوب و تنزّه من العیوب خردمند کسی است که از گناهان بپرهیزد و از زشتیها پاک باشد.

العقل منزّه عن المنکر أمر بالمعروف. عقل و خرد پاکیزه کننده است یعنی صاحب خود را از بدی، و امر کننده است به نیکویی. ^۲ غریزه العقل تأبی ذمیم الفعل. غریزه و خصلت عقل و خرد، از کار زشت و نکوهیده سر باز می‌زند. ^۳ إِنَّ لِلْقُلُوبِ خَوَاطِرَ سَوَاءٍ و العقول تزجر منها؛ به راستی که برای دلها اندیشه‌ها و خواسته‌های بدی می‌باشد که خردها باز می‌دارند از آنها (یعنی چنانچه خرد در میان نباشد هر آینه دنبال خواهشهای بد خواهد رفت)^۴

النفوس طلقه لكن أیدی العقول تمسک أعتتها عن التحوس: نفوس مردم آزاد و رها است لکن دو دست خردها عنان و زمام آنها را گرفته و از بدیها نگاهشان می‌دارد. ^۵ وَ اعْلَمُ أَنَّ رَأْسَ الْعَقْلِ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - مُدَارَاهُ النَّاسِ، وَ لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يُعَاشِرُ بِالْمَعْرُوفِ مَنْ لَأَبْدٍ مِنْ مُعَاشَرَتِهِ حَتَّى يَجْعَلَ اللَّهُ إِلَى الْخَلَّاصِ مِنْهُ سَبِيلًا. رَأْسُ الْعَقْلِ مَجَاهِدَةُ الْهَوَى.^۶ ضادوا الهوى بالعقل: به وسیله عقل با هوا پرستی بچنگید.^۷ إِنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ شَهْوَتَهُ وَ أَتَعَبَ نَفْسَهُ لِصَلَاحِ آخِرَتِهِ: به راستی که برترین کسان در نزد خداوند تعالی کسی است که عقلش را (بوسیله تقوا و طاعت) زنده دارد و شهوتش را بکشد و پیکرش را برای اصلاح امر آخرتش برنج اندازد.^۸ مَنْ غَلَبَ عَقْلَهُ هَوَاهُ أَفْلَحَ: هر که عقلش بر هوای نفسش بچربد رستگار است.^۹ قَاتِلِ هَوَاكَ لِعَقْلِكَ تَمْلِكُ رَشْدَكَ: به وسیله عقلت

۱. همان، ج ۱، ص ۸۸.

۲. شرح غرر الحکم (خوانساره)، ج ۱، ص ۳۲۸.

۳. ترجمه غرر محلاته، ج ۲، ص ۱۵۲.

۴. ترجمه غرر (انصاره)، ج ۱، ص ۲۱۹.

۵. همان، ص ۹۱.

۶. تمام نهج البلاغه، ص ۹۵۶.

۷. ترجمه غرر محلاته، ج ۲، ص ۵۹۵.

۸. همان، ج ۱، ص ۴۶۲.

۹. همان، ص ۲۴۰.

۱۰. همان، ج ۲، ص ۶۵۰.

با هوای نفست بچنگ راه هدایت را بدست آر. ^۱حقّ علی العاقل العمل للمعاد و الاستکثار من الزّاد: شایسته است مرد خردمند برای بازگشتگاهش کار کند و توشه بسیار را طلب نماید. ^۲ینبغی للعاقل ان لا یخلو فی کلّ حال من طاعه ربّه و مجاهده نفسه: خردمند را سزد که در تمام حالات از طاعت پروردگارش و پیکار با نفسش باز نماند و خالی نباشد. ^۳ینبغی للعاقل ان یعمل للمعاد و یتکثر من الزّاد قبل زهوق نفسه و حلول رمسه: مرد خرد را سزد که برای آخرتش کار کند و توشه معاد اندوزد پیش از آنکه جان از پیکرش در کشیده شود و بگور (تنگ و تاریک) سپرده آید. ^۴

ینبغی للعاقل ان یقدّم لأخرته و یعمر دار اقامته: مرد خرد را سزد که زاد و توشه برای آخرتش پیش فرستد و سرای ماندنش را آباد سازد. ^۵فاتّقوا الله عباد الله تقیه ذی لبّ شغل التّفکر قلبه، و أنصب الخوف بدنه، و أسهر التّهجد غرار نومه، و أظلم الرّجاء هواجریومه، و ظلّف الزّهّد شهواته، و أوجف الذّکر بلسانه، و قدّم الخوف لأمانه، و تنكّب المخالّج عن وضح السّبیل، ^۶

ای بندگان خدا از خدا بترسید همچون ترس صاحب عقلی که فکر، قلبش را مشغول ساخته، و ترس بدنش را خسته کرده شب زنده‌داری خواب او را هم از چشمش ربوده، امید به رحمت خدا او را به تشنگی روزه روزهای گرم واداشته، زهد در دنیا خواهشهای نفس را از او گرفته، به سرعت زبانش به ذکر خدا می‌گردد، برای ایمنی در قیامت ترس از مسئولیت را پیش فرستاده، از راههای دیگر جز راه حق چشم پوشیده، در بهترین و راست‌ترین راهی سیر می‌کند که آن راه مطلوب خدا است.

آنقدر آیات و احادیث در این زمینه فراوان و صریح هستند که مجالی برای بسط و شرح آنها باقی نمی‌گذارند. اما آیا بندگی خداوند نیز باعث تقویت عقل می‌شود؟ آیا این رابطه می‌تواند یک رابطه‌ی دو سویه باشد؟ شاید در نگاه اول ارتباطی بین عبودیت و تقویت عقل به چشم نیاید! اما با قدری تامل در آیات و روایات دیدگاه تازه‌ای

۱. ترجمه غرر(انصاره)، ج ۲، ص ۵۳۵.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۸۴.

۳. همان، ج ۲، ص ۸۵۹.

۴. همان.

۵. همان، ص ۸۶۰.

۶. ترجمه گویا(مکارم)، ج ۱، ص ۱۹۰.

برای ما گشوده می شود، آری در فصل بعد ارتباط معکوس عقل و بندگی را بررسی خواهیم کرد، یعنی تاثیر تعبد در تقویت تعقل.

فصل چهارم: تاثیر بندگی در تکامل عقل

۴. فصل چهارم

تأثیر بندگی در تکامل عقل

۴.۱. در آمد

برای روشن شدن بحث نخست ارکان بندگی و عبادت را تشریح می‌کنیم و سپس تأثیر آن در تکامل تعقل را بررسی می‌کنیم.

۴.۱.۱. ارکان عبادت

عبادت بر دو رکن و پایه بنا شده است: الف- عمل، ب- نیت.

۴.۱.۱.۱. عمل:

پیش از هر چیز عبادت، گونه‌ای فعالیت و عمل است. این فعالیت ممکن است بدنی و ظاهری باشد مثل نماز، حج، صدقه و ممکن است قلبی و درونی باشد مثل تفکر و یاد خدا. شرط عمل عبادی اعم از ظاهری و باطنی آن است که مطلوب و پسندیده باشد، کار ناشایست و نادرست نمی‌تواند مصداق عبادت باشد هر چند با قصد قربت انجام گیرد از این رو آگاهی به عمل عبادی و شرایطش برای درست انجام دادن آن لازم است بنابراین نیت، هیچ‌گاه نمی‌تواند به تنهایی انسان را از انجام عبادت بی‌نیاز کند. قرآن می‌فرماید:

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ

عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»^۱ «بگو: من هم مثل شما بشری هستم ولی به

من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است. پس هر کس به لقای پروردگار

۱. کهف/۱۱۰.

خویش امید دارد باید به کار شایسته بپردازد، هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد».

۴.۱.۱.۲. نیت:

رکن دوم عبادت، نیت است. نیت روح عبادت و ارزش دهنده به آن است. آن گاه عمل جنبه عبادی به خود می‌گیرد که با انگیزه الهی انجام شود و در غیر این صورت عبادت نخواهد بود. انگیزه الهی نیز، باید خالص و یکدست و از شائبه اغیار پاک باشد و هر گونه انگیزه غیرخدایی به صورت ریا، عمل را از وجهه عبادی ساقط می‌کند.^۱

نیت آنقدر اهمیت دارد که اگر خود عمل را و نیتی را که توأم با عمل است اندازه‌گیری کنند، جنبه نیت بر پیکر عمل رجحان دارد. این نهایت اهتمام اسلام به نیت را می‌رساند که عمل باید توأم با نیت باشد، توأم با توجه باشد که انسان بفهمد چه می‌کند و عمل را به صورت ناآگاهانه انجام ندهد.

در فرهنگ قرآن و مکتب اهل بیت (علیهم السلام) به انگیزه و نیت عمل بهای اصلی داده شده است تا آنجا که نیت مؤمن برای انجام کار خیر با ارزش‌تر از عمل او شمرده شده است. از بسیاری کارهای انجام نشده به خاطر انگیزه‌های مثبت ستایش شده و از بسیاری کارهای انجام گرفته به خاطر انگیزه‌های منفی انتقاد شده است.

بعضی از علماء اصول فقه به آیه « و ما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين حنفاء »^۲. « و فرمان نیافته بودند جز اینکه خدا را پرستند، در حالی که به توحید گراییده‌اند، دین خود را برای او خالص گردانند ». برای لزوم قصد قربت در عبادات و اینکه اصل در اوامر، تعبدی بودن است نه توصلی، استدلال کرده‌اند و این منوط به آن است که دین در اینجا به معنای عبادت بوده باشد. تا دلیل بر لزوم اخلاص در عبادت گردد و امر را در این آیه به طور مطلق قرار دهیم تا مفهومی لزوم قصد قربت در همه اوامر باشد در حالی که مفهوم آیه ظاهراً هیچ یک از این‌ها نیست بلکه مقصود اثبات توحید در مقابل شرک است یعنی آنها جز به توحید دعوت نشده‌اند و با این حال ارتباطی با احکام فرعی ندارد.^۳

۱. دانشنامه امام علی (ع)، همان منبع، ج ۴، ص ۲۸۹.

۲. بینه/۵.

۳. تفسیر نمونه، همان منبع، ج ۲۷، ص ۲۱۴.

هرچه این نیت از روی علم و آگاهی باشد، اعمال عبادی را تحت الشعاع خود قرار می دهد و به تعقل و اندیشه آدمی کمک می کند تا بصیرت و شناخت بیشتری به پروردگار خود پیدا کند. بنابراین بندگی عالمانه به تعقل بیشتر و قوام آن کمک می کند.

۴.۱.۲. تفاوت انسان و حیوان

انسان از آنجایی که خود، نوعی حیوان است، با دیگر حیوانات وجوه مشترک بسیاری دارد؛ اما در عین حال یک سلسله تفاوت‌های عمیق و اصیلی نیز با هم جنسان خود دارد که این تفاوت‌ها او را از حیوانات دیگر متمایز ساخته و به او مزیت و تعالی بخشیده و او را بی رقیب ساخته است.

یکی از این تفاوت‌های عمده در ناحیه شعاع و وسعت آگاهی‌ها و شناخت‌هاست. توضیح اینک:

حواس حیوان وسیله و راهی برای آگاهی حیوان نسبت به جهان می باشد. همچنان که یکی از وسایل و ابزارهای شناخت برای انسان حواس اوست. انسان دارای حس‌های متعددی است. حسّ باصره، حسّ سامعه، حسّ ذائقه ... و اگر فرض شود انسان فاقد همه حواس باشد فاقده همه شناخت‌ها خواهد بود. جمله‌ای است معروف که « مَنْ فَقَدَ حِسًّا فَقَدَ عِلْمًا »؛ هر کسی که فاقد یک نوع حس باشد، فاقد یک نوع شناخت است، مثلاً اگر انسان کور مادرزاد به دنیا بیاید، امکان ندارد که از یکی از رنگ‌ها، شکل‌ها یا فاصله‌ها تصویری داشته باشد. پس شناخت حسّی، شناختی مشترک میان انسان و حیوان است. اختلافاتی اگر دارند در این است که در بعضی از حواس حیوان حساس‌تر و قوی‌تر است و در برخی انسان.

۴.۱.۳. تکیه بر حس و عقل

آیا جایز است انسان بر غیر از ادراک‌های حسّی، یعنی بر مبانی عقلی تکیه کند یا نه؟ پاسخی که دانشمندان اخیر غرب، و مخصوصاً طبیعی‌دانهای آنان به این مسئله داده‌اند منفی است. به نظر آنان اعتماد بر غیر حس صحیح نیست، به این دلیل که مطالب عقلی محض، غالباً غلط از آب در می آید، و براهین آن به خطا می انجامد، و معیاری هم برای تشخیص خطای عقلی وجود ندارد، چون معیار باید حس باشد، که دست حس و تجربه هم به دامان کلیات عقلی نمی رسد، چون سر و کار حس تنها با جزئیات است، و وقتی این معیار به آن براهین راه نداشت، تا خطای آنها را از صوابش جدا کند، دیگر با چه جرأتی می توان به آن براهین اعتماد کرد؟ این دلیل غربی‌ها بر عدم جواز اعتماد بر براهین عقلی است.

اما دلیل آنها از چند جهت مورد اشکال است: اول اینکه همه مقدماتی که برای به دست آوردن این نتیجه ذکر کرده‌اند، مقدماتی عقلی و غیر حسّی است. در واقع اینان با مقدماتی عقلی، اعتماد بر مقدمات عقلی را باطل کرده‌اند، غافل از آنکه اگر این دلیل شان صحیح باشد، مستلزم فساد خودش می‌شود. دوم اینکه غلط و خطا در محسوسات (آن چنان که واضح و مشهود است) کمتر از خطا در عقلیات نیست، لذا اگر صرف خطا در بابی از ابواب علم، باعث شود که آن علم از درجه اعتبار ساقط شود، باید در علوم حسّی نیز وضع این گونه باشد (در حالی که اینگونه نیست).

سوم اینکه در علوم حسّی نیز تشخیص میان خطا و صواب بودن مطالب، با حسّ و تجربه نیست بلکه در آنجا نیز مانند علوم عقلی تشخیص بر عهده عقل و قواعد عقلی است.

چهارم اینکه تمامی علوم حسّی در باب عمل با تجربه تأیید می‌شوند، و اما خود تجربه اثباتش با تجربه‌دیگر نیست (وگرنه لازم می‌آمد یک تجربه تا بی نهایت تجربه بخواهد) بلکه علم به صحت تجربه از طریق عقل به دست می‌آید نه حس و تجربه. پس اعتماد بر علوم حسّی و تجربه به طور ناخودآگاه اعتماد بر علوم عقلی نیز هست.

پنجم اینکه حس، جز امور جزئی را که هر لحظه در حال تغییر و تبدیل است، درک نمی‌کند، در حالی که علوم، حتی علوم حسّی و تجربی آنچه به دست می‌دهند، کلیات است، و اصلاً جز برای به دست آوردن نتایج کلی به کار نمی‌روند و این نتایج هم محسوس و مجرّب نیستند. پس اگر بنا باشد در اعتماد و اتکاء تنها به آنچه از حس و تجربه به دست می‌آید، اکتفا شود، و اعتماد بر عقلیات به کلی ترک گردد، دیگر ممکن نیست به ادراکی کلی و فکری نظری و بحثی علمی دست یابیم.

بنابراین همان طور که در مسائل حسّی که سر و کار تنها با حس است، باید به حس اعتماد نموده، و درک آن را پذیرفت همچنین در مسائلی که سر و کار با قوه عقل و نیروی اندیشه است، لازم است به درک آن اعتماد نموده و آن را پذیرفت.^۱ قرآن کریم نیز هم حس و هم عقل، هر دو را به عنوان مبادی علم حصولی بشر، پذیرفته و می‌فرماید:

وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ^۲؛ و خداوند شما را از بطن مادرانتان بیرون آورد در حالی که هیچ نمی

۱. محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۷۷ - ۷۵.

۲. نحل/۷۸.

دانستید و به شما گوش و چشم و قلب اعطا کرد تا مگر شکر (این نعمتها را) به جای آورید.

هم به مبدأ تصورات انسان یعنی حواس^۱ او که مهمترینش چشم و گوش است اشاره می کند و هم بلافاصله به مبدأ تصدیقات و فکر انسان که همان قلب است توجه می کند. (أفئده جمع فؤاد و به معنای مبدئی است که آدمی به وسیله آن تعقل می کند و به واسطه آن از سایر حیوانات ممتاز می شود).^۱ در پایان هم می فرماید:

خداوند این نعمتها را به شما داد، برای اینکه شکر کنید، برای اینکه اینها را در مسیر صحیح خود بکار اندازید. شکر چشم، مطالعه عالم است؛ شکر گوش، شنیدن حقایق و شکر قلب، فکر کردن، اندیشه کردن، تجزیه و تحلیل کردن و استدلال کردن در مسیر حق است.

قرآن کریم آن دسته از معلومات جزئی که مربوط به خواص اشیاء است و به وسیله احساس درک می شود، را به حواس^۲ بشر حواله داده، و می فرماید: «آلم تر = مگر ندیدی»، «أفلا یرون = پس چرا نمی بینید؟»، «أفرأیتم = آیا شما این طور دیدید؟» و از این قبیل تعبیرهای دیگر، و آن دسته از معلومات که از سنخ کلیات عقلی و مربوط به امور کلی مادی و یا ماوراء ماده است را به عقل بشر حواله داده و در آن موارد عقل را معیار جازمی دانسته است، هر چند که آن امور غایب از حواس ظاهری و خارج از محیط ماده و مادیات است، نظیر غالب آیات راجع به مبدأ و معاد، که مشتمل است بر تعبیراتی نظیر «لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ»، «لِقَوْمٍ یَتَفَكَّرُونَ» و امثال اینها.^۲ پس از نظر قرآن هم حس و هم عقل هر دو محترم و لازم شمرده شده اند.

عقل موهبتی است الهی که پروردگار مهربان در جان ما به ودیعه نهاده است تا راستی و حقیقت را از کژیها و ناراستی ها بشناسیم و با الهام گرفتن از حاملان وحی الهی ثابت قدم و استوار مسیر پر فراز و نشیب هستی را طی کرده و به سر منزل مقصود که ملاقات با حضرت دوست است برسیم.

اگر کسی به بندگی خداوند متعال روی آورد و او را از روی علم و آگاهی پرستش نماید بدیهی است عقل او نیز در این مسیر همراه و همیار او خواهد بود، زیرا هدف یکی است و ابزارها برای این هدف مقدس آفریده شده اند؛ بنابراین نه تنها عقل در تقابل بندگی نیست بلکه معین او نیز خواهد بود.

۱. محمد حسین، طباطبایی، همان، ج ۱۲، ص ۴۵۲.

۲. محمد حسین، طباطبائی، تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۵۰۹.

طهارت و پاکی را خداوند برای بندگان خود قرارداد است و به تبع آن رجس و پلیدی و ناپاکی را برای بندگان طاعت قرارداد است. کسی که تعقل ندارد تعبد ندارد و کسی که تعبد ندارد عقل خود را زایل می کند و از آن بهره ای نمی برد، خداوند متعال در خصوص کسانی که از عقل خود استفاده نمی کنند می فرماید:

«... وَ يَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»^۱.

رجس و پلیدی را در این آیه از آن کسانی می داند که اهل تعقل نیستند. و در واقع این آیه ستودن کسانی است که تعقل و بندگی را راهبر راه خود قراردادند.

وقتی خداوند متعال هدف از خلقت را عبادت کردن بندگانش معرفی می کند و عقل را به بعنوان ابزار درونی به کمک عباد می فرستد و پیامبران گرامیش را برای به حرکت در آوردن تعقل و برانگیختن آن مبعوث می کند، وحدت و تاثیر مستقیم این سه عامل یعنی بندگی، تعقل و وحی بر یکدیگر به خوبی آشکار می شود.

از اینرو هرچه بندگی تقویت شود تعقل پیشرفت می کند و هرچه تعقل مستحکم تر شود طاعت الهی مستدام خواهد بود. بدیهی است بندگی و طاعت الهی در این مباحث آن کرنشی است که از روی علم و آگاهی و شناخت درگاه ربوبی باشد و قطعاً عبادات جهال و تقلید های کورکورانه هیچ تاثیر مثبتی در تقویت این ارتباط نخواهد داشت.

روایاتی که خواب عالم را از عبادت جاهل افضل می داند و همچنین روایات و آیات کثیری که تقلید کورکورانه و تبعیت از گذشتگان را به شدت منکوب می کند و آیات و روایات نورانی که دعوت به تعقل و بندگی را سر لوحه فرامین الهی قراردادند، همه بیانگر اهمیت بندگی از روی علم و آگاهی و تفکر و تعقل هستند.

برای آن که بیشتر از زبان وحی و کلام معصومین بهره ببریم آیات و روایات مرتبط را مطرح و هر کدام را که لازم بود توضیح مختصری خواهیم داد.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ^۲؛ و هنگامی که به آن ها گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید!» می گویند: «نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می نماییم.» آیا اگر پدران آن ها، چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آن ها پیروی خواهند کرد)؟!

۱. یونس / ۱۰۰.

۲. بقره / ۱۷۰.

در این آیه شریف ۲ نهی با ظرافت و زیبایی خاص قران گنجانده شده، یکی نهی از تقلید کور کورانه از نیاکان است و در واقع نهی از بی خردی و عدم تعقل؛ دوم بیان بی پروا و صریح این مطلب که عدم تعقل مساوی است با عدم هدایت و در واقع نکوهش بی عقلی که منجر شده است به گمراهی.

بندگی و طاعت از آنها خواسته می شود (اتبعوا) آنها جواب می دهند ما از کردار گذشتگان پیروی می کنیم! آیه صریحا آنها را نهی می کند و به نوعی دعوت به تعقل می کند.

مثلت زیبای طاعت، وحی و تعقل به خوبی در این آیه نمایان است و این نوید را میدهد که با بندگی (اتبعوا) تعقل و هدایت فزونی گرفته و باز در خدمت طاعت بیشتر قرار گیرند. آیات و روایات زیادی مرتبط با این مبحث می توان به عنوان شاهد مثال آورد، که برخی از آنها را متذکر و هر کدام که لازم بود را توضیح مختصری خواهیم داد.

أَمْ تَحْسَبُ أَنْ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا^۱

آیا گمان می بری بیشتر آنان می شنوند یا می فهمند؟! آنان فقط همچون چهارپایانند، بلکه گمراهترند!

در این آیه نیز نتیجه نشنیدن کلام الهی یا عدم تعقل را گمراهی دانسته که به نتیجه عکس آن می شود: تعقل مساوی است با هدایت و اطاعت الهی، شاهد مثال ما تقدم سمع بر تعقل است که در آیه به صراحت بیان شده است و این نکته را اذعان دارد که با شنیدن کلام الهی و گفتار پیامبران (بندگی) و تعقل در آن از گمراهی و جهالت نجات پیدا کرده و قدم در مسیر طاعت الهی خواهیم نهاد، بنابراین با اطاعت و پیروی از انبیا بر تعقل افزوده می شود و با تعقل بندگی حاصل.

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَلَمْ تَرَ أَن تَسْمَعُ الصُّمَّ وَ لَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ^۲؛ گروهی از آنان،

بسوی تو گوش فرامی دهند! (اما گویی هیچ نمی شنوند و کردند!) آیا تو می توانی سخن خود را به گوش کران برسانی، هر چند نفهمند؟!

شنیدن بدون اندیشه و تعقل مانند کر بودن توصیف شده و نتیجه آن عدم هدایت توسط پیامبر الهی خواهد شد. از این آیه می توان اینگونه برداشت کرد که: اگر آنها واقعا به سخنان پیامبر خدا گوش فرا میدادند چه اتفاقی می افتاد؟ آیا برای آنها ضرری داشت؟ چرا آنها خود را به کری می زدند؟ و وانمود می کردند چیزی نشنیده اند! آری

۱. فرقان / ۴۴.

۲. یونس / ۴۲.

برای آنها این ضرر را داشت که پس از شنیدن سخنان پیامبر باید اندیشه می کردند و اگر می اندیشیدند و تعقل می کردند باید از خرافه ها و باورهای غلط دست بردارند و از عبادت طاغوت و بتها به عبادت خداوند یگانه رو آورند و این برای اسیران زر و زور یعنی شکست، به همین دلیل خود را به خواب غفلت عادت می دهند تا در سرای فانی دست از لذایذ کوتاه آن بر ندارند.

مباحثی همچون مرگ، قیامت، نظام جزا و پاداش، بهشت و جهنم و... آیا انسان را به تفکر وادار نمی کند؟ آری این آموزه های انبیاست که ظالمین و ثروت اندوزان از شنیدن آن بیزارند و نمی خواهند روح خود را جانی دوباره بخشند.

اگر آنها لا اله الا الله می گفتند یعنی بندگی خداوند را می پذیرفتند، در معارف دین تحقیق و تفحص می کردند و وبا استفاده از قوه عاقله به معارف بی نظیری دست پیدا می کردند و این نیروی الهی را چنان قوی و محکم می ساختند که هیچ شک و شبه ای را بی پاسخ قرار نمی داد.

خودشان در سرای باقی اعتراف می کنند و می گویند:

قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ^۱ و می گویند: «اگر ما گوش شنوا

داشتیم یا تعقل می کردیم، در میان دوزخیان نبودیم!»

ادل دلیل علی شیء و وقوعه: وقتی اهل دوزخ علت جهنمی شدن خود را عدم تعقل بیان می کنند پر واضح است که تعقل نتیجه معکوس دارد و ایمان و بندگی الهی و جنات عدن را به همراه خواهد داشت.

در همین آیه هم شنیدن کلام الهی مقدمه شده است برای تعقل و تاکید است بر این مطلب که با تبعیت و بندگی تعقل نیز مستحکم تر و قوی تر خواهد شد. دین دار و بنده باید تعقل و تفکر داشته باشد، یعنی بندگی و طاعت باید موجبات تعقل و تدبر در زندگی را فراهم نماید وگرنه این بندگی پذیرفته دربار ربوبی نخواهد بود. به حدیث زیر دقت کنید که با صراحت تمام این مطلب را بیان می کند.

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (عليه السلام) قَالَ :

ذُكِرَ عِنْدَهُ أَصْحَابُنَا وَ ذُكِرَ الْعَقْلُ قَالَ فَقَالَ (عليه السلام) لَا يُعْبَأُ بِأَهْلِ الدِّينِ مِمَّنْ لَا عَقْلَ

لَهُ^۲: حسن بن جهم گوید: جمعی از یاران ما خدمت حضرت رضا (عليه السلام) سخن از

عقل به میان آوردند. امام فرمود: دین داری که عقل ندارد اعتنائی به او نباشد.

۱. ملک / ۱۰.

۲. الکافی، ج ۱، ح ۲۸ ص ۱۰.

بنده اگر بنده باشد ره به ترکستان نبرد، بنده یک مولا دارد؛ اگر به قدرت و اقتدار او ایمان داشته باشد با تفکر و تعقل در می یابد که اوست قادر مطلق و حیات و ممات گردنکشان و ثروت اندوزان نیز به دست اوست و مقلب القلوب است و مسبب الاسباب، یرزق الرزق بغير الحساب است و سریع الرضا، و از همه مهمتر ارحم الراحمین است و نعم الخالقین، همه ی این اوصاف و کمالات رب را با تعقل می توان درک کرد، پس بندگی باعث تقویت تعقل نیز می شود و با تقویت آن طاعت و کرنش عمیق تر و مستدام تر.

حدیث زیر بیان زیبایی از همین اثر بندگی واقعی در زندگی انسانی دارد: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام):

قَالَ لَيْسَ بَيْنَ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ إِلَّا قَلْبُهُ الْعَقْلُ قِيلَ وَ كَيْفَ ذَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ إِنْ الْعَبْدُ يَرْفَعُ رُغْبَتَهُ إِلَى مَخْلُوقٍ فَلَوْ أَخْلَصَ نِيَّتَهُ لِلَّهِ لَأَتَاهُ الَّذِي يُرِيدُ فِي أَسْرَعِ مِنْ ذَلِكَ؛ امام صادق (عليه السلام) فرمود: میان ایمان و کفر فاصله ای جز کم عقلی نیست. عرض شد چگونه ای پسر پیغمبر؟ فرمود: بنده خدا متوجه مخلوقی می شود (و حاجت خود را از فقیری مانند خود می خواهد) در صورتی که اگر با خلوص نیت متوجه خدا شود آنچه خواهد در نزدیکتر از آن وقت به او رسد.

کم عقلی نتیجه ای جز کفر ندارد پس نتیجه تعقل هم بندگی است و بنده با تدبر و توکل بر مولا حوائجش را از مولا می گیرد و به مقام مخلصین خواهد رسید. وقتی دل جایگاه نور الهی شد و بنده غرق در ذکر محبوب، ظواهر اعمال عبادی کم رنگ تر و ارتباط قلبی قوی تر می شود، جایی که امام المتقین علی (عليه السلام) مانند چوب خشک شده می شود و از خشیت الهی چون جسم بی جانی در نخلستان می افتد و یا تیر را در سجده از پایش بیرون کشند و... همه اینها رسیدن از ظاهر عبادت به باطن آن است که لقاء الله است، با این وصف حدیث زیر به خوبی تبیین می شود چراکه آنهایی که دچار وسوسه شیطانی هستند و تقیدات ظاهری دامن گیر آنها شده است چرا بنده شیطان معرفی شده اند!

بن سنان گوید به حضرت صادق (عليه السلام) عرض کردم:

مردیست عاقل که گرفتار وسوسه در وضو و نماز می باشد، فرمود: چه عقلی که فرمانبری شیطان می کند؟ گفتم: چگونه فرمان شیطان می برد؟ فرمود از او بپرس و سوسه ای که به او دست می دهد از چیست؟ قطعاً به تو خواهد گفت از عمل شیطانست.

امام علی (علیه السلام):

مَنْ هَدَمَ عَقْلَهُ أَفْسَدَ عَلَيْهِ دِينَهُ وَ دُنْيَاهُ؛ کسی که عقلش را ویران کند دین و دنیای خویش را تباه ساخته است.

امام موسی کاظم (علیه السلام):

يَا هِشَامُ قَلِيلُ الْعَمَلِ مِنَ الْعَالِمِ مَقْبُولٌ مُضَاعَفٌ وَ كَثِيرُ الْعَمَلِ مِنْ أَهْلِ الْهَوَى وَ الْجَهْلِ مَرْدُودٌ؛ ای هشام - کردار اندک از عالم چند برابر پذیرفته شود و کردار زیاد از هواپرستان و نادانان پذیرفته نگردد.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ :

مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَ الْعِبَادَ بِكُنْهِ عَقْلِهِ قَطُّ وَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ؛ حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: هیچ گاه پیغمبر با مردم از عمق عقل خویش سخن نگفت بلکه می فرمود: ما گروه پیغمبران مأموریم که با مردم باندازه عقل خودشان سخن گوئیم.

آیا پیامبر جز برای دعوت به بندگی و عبادت مبعوث شده است؟ پس بندگی هر شخصی نیز به اندازه عقلش می باشد.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ :

قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ لِي جَارًا كَثِيرَ الصَّلَاةِ كَثِيرَ الصَّدَقَةِ كَثِيرَ الْحَجِّ لَا بَأْسَ بِهِ قَالَ فَقَالَ يَا إِسْحَاقُ كَيْفَ عَقْلُهُ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَيْسَ لَهُ عَقْلٌ قَالَ فَقَالَ لَا يَرْتَفِعُ بِذَلِكَ مِنْهُ^۲ اسحاق بن عمار گوید به حضرت صادق عرض کردم: قربانت گردم من همسایه‌ای دارم که نماز خواندن و صدقه دادن و حج رفتنش بسیار است و عیب ظاهری ندارد فرمود عقلش چطور است گفتم: عقل درستی ندارد فرمود: پس با آن اعمال درجه‌اش بالا نمی رود.

۱. الکافی، ج ۱، ح ۲۳، ص ۱۰.

۲. همان، ج ۲۵، ص ۱۰.

امام علی (علیه السلام):

لا ایمان لمن لا یقین له^۱. نیست ایمانی از برای کسی که نباشد یقینی از برای او، یعنی

ایمان او از روی یقین و جزم از روی دلیل نباشد بلکه از راه تقلید باشد یا ظن و گمان.

اعْلَمُوا أَنَّ الْأَمَلَ يُسْهَى الْعَقْلَ، وَ يُنْسَى الذِّكْرَ، فَأَكْذِبُوا الْأَمَلَ فَإِنَّهُ غُرُورٌ، وَ صَاحِبُهُ مَغْرُورٌ.^۲

بدانید بدرستی که امید داشتن سهو آورنده است عقل را، و فراموش می‌گرداند یاد را. پس

دروغ زن یابید امل را، پس بدرستی که فریبنده است و صاحب او فریفته شده.

من قلّ عقله کثر هزله: هر که عقلش کم باشد هزل و سبکیش بسیار است.^۳

هزل و سبک سری با عبودیت و بندگی سازگاری ندارد بنابراین عاقل کسی است که مطیع فرامین الهی باشد و

مصدق آیه قرآن قرار گیرد که می‌فرماید «مومنان کسانی هستند که از لغو دوری می‌کنند.»

ذکر الهی و یاد خداوند متعال یکی از مصادیق روشن بندگی است، اکنون اثرات این توجه لسانی و قلبی را در رشد

عقل در روایات زیر خواهید دید.

الذِّكْرُ نُوْرُ الْعَقْلِ وَ حَيَاةُ النَّفْسِ وَ جَلَاءُ الصَّدْرِ: یاد خدا روشن کننده خرد و زنده کننده نفوس و صیقل دهنده

سینه‌ها است.^۴

الذِّكْرُ يُوْنِسُ اللَّبَّ وَ يَنْبِرُ الْقَلْبَ وَ يَسْتَنْزِلُ الرَّحْمَةَ: یاد خدا آرامش بخش خرد و روشن کننده دل و فرود آورنده

رحمت است.^۵

إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءَ الْقُلُوبِ تَبْصِرَ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ وَ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرِهِ وَ تَنْقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمَعَانِدَةِ: براستی

که خداوند سبحان ذکر (و یاد خود را) روشنی دلها قرار داده که بدان بینا گردند پس از تاریکی و شنوا گردند پس

از کری و رام شوند پس از سرکشی و دشمنی. غمزه الذِّكْرُ استتاره القلوب: نتیجه یاد خدا بودن نورانی شدن دلها

است.^۶ فی الذِّكْرِ حَيَاةُ الْقُلُوبِ: بیاد خدا بودن باعث زنده بودن دلها است.^۷ الذِّكْرُ يَشْرَحُ الصَّدْرَ. ذکر و یاد خدا، سینه

۱. شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۶، ص ۴۰۲.

۲. الهادی‌الی موضوعات نهج البلاغه، ص ۵۹۸.

۳. ترجمه غرر(انصاری)، ج ۲، ص ۶۶۳.

۴. ترجمه غرر(انصاری)، ج ۱، ص ۷۷.

۵. ترجمه غرر(انصاری)، ج ۱، ص ۲۳۸.

۶. همان، ص ۳۶۰.

۷. همان، ج ۲.

۸. همان، ص ۴۲۵.

و دل را (برای درک فیوضات الهی) می‌گشاید.^۱ الذکر جلاء البصائر و نور السرائر ذکر خدا زنگ بیناییها و بصیرتها را بزدايد و درونها را روشن کند.^۲

الذکر هدایه العقول و تبصره النفوس. ذکر و یاد خدا وسیله هدایت خردها و بینایی جانهاست.^۳
آیات و احادیث فوق ارتباط عمیق بندگی و عقل و صورت عکس آن را به خوبی نشان دادند. در فصل بعدی تاثیر بی عقلی در کاهش بندگی را بررسی خواهیم کرد.

۱. همان، ج ۱، ص ۴۲۶.

۲. همان

۳. همان

فصل پنجم: موانع رشد عقل و تاثیر آن در سقوط بندگی

۵. فصل پنجم

موانع رشد عقل و تاثیر آن در سقوط بندگی

قبل از آنکه وارد بحث شویم باید عاقل را شناسایی کنیم تا بفهمیم عاقل کیست؟ سپس موانع رشد عقل را بررسی و پس از آن تاثیر این موانع بر بندگی و طاعت الهی را مورد مطالعه قرار دهیم.

۵.۱. آثار و نشانه‌های عاقل

هر موجودی دارای اثر یا آثاری است که از آن آثار می‌توان به وجود مؤثر پی برد، چنان که از طریق آثار می‌توان بین مؤثرها فرق گذاشت. بدین ترتیب، اگر وجود چیزی عینی و واقعی باشد، حتماً باید دارای اثر باشد مگر آنکه وجود آن، موهوم باشد یا از حیث وجودی آن قدر ضعیف باشد که بی‌خاصیت و بی‌اثر گردد. عقل نیز به عنوان یک موجود، دارای آثار و نشانه‌های فراوانی است و بالتبع عاقل نیز دارای آثار و نشانه‌های زیادی است. اینک به برخی از آثار و نشانه‌های عاقل که در آیات و روایات مطرح شده، اشاره می‌شود:

۵.۱.۱. اعراض از دنیا و دنیا پرستان و رغبت به آخرت:

«دوری کردن از سرای فریب و روی آوردن به سرای جاودانی و توشه برگرفتن برای خانه گور و آماده شدن برای روز رستاخیز از نشانه‌های خردمندی است.»^۱

«کسی که از ناحیه خدا بهره عقلی برده است از اهل دنیا و راغبان به ان اعراض می‌کند و به آنچه نزد خداست راغب می‌گردد.»^۲ «خردمند کسی است که به دنیای فانی بی‌ارزش پشت کند و به بهشت ارزنده جاویدان

۱. اعلام‌الدین، ص ۳۳۳.

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۳۷.

پیرین روی آورد». ^۱ «ای هشام! دنیا مار را مانند، برونی نرم و درونی زهرآگین دارد، عاقلان از آن بگریزند، و کودکان عاشقانه دست به سویش دراز کنند». ^۲ «ای هشام! خردمندان دل از دنیا کنده و به آخرت پیوسته‌اند، چه دانسته‌اند که دنیا هم طالب است و هم مطلوب و آخرت نیز؛ هر که آخرت را طلبد، دنیا در طلبش آید تا همه رزقش را استیفاء کند و هر که دنیا بجوید، آخرت او را طلبد، و مرگ به سراغش آید، و دنیا و آخرتش تباه شود». ^۳

«عاقل به دنیا می‌نگرد و می‌فهمد که جز با مشقت و سختی به دست نمی‌آید و به آخرت نظر می‌افکند و در می‌یابد که جز با سختی، دست یافتنی نیست. پس (از میان دو سختی) آنچه را در آن پایداری است (یعنی آخرت) طلب می‌کند». ^۴

۵.۱.۲. قناعت:

«کسی که عاقل شد، قناعت می‌کند به چیزی که کفایتش کند و کسی که به قدر کفایت قناعت کرد بی‌نیاز می‌گردد». ^۵

۵.۱.۳. متواضع:

«از ویژگی‌های خردمند این است که در برابر فرودست خود متواضع و فروتن است». ^۶ «خردمند کسی است که در پذیرش حق تسلیم باشد». ^۷ «عاقل فروتنی می‌کند لیکن بلند مرتبه تر می‌شود، و جاهل خویش را بلند مرتبه می‌نمایاند، در نهایت فرومایه می‌گردد». ^۸

۵.۱.۴. گزیده‌گزینی:

«ای هشام! عاقل به مقدار کم از دنیا که با حکمت همراه باشد، راضی است و به اندک از حکمت، اگر با دنیا همراه باشد، راضی نمی‌شود. از این رو از کسانی است که تجارتشان پر سود است». ^۹

۱. عبدالواحد، آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱۸۶۸.

۲. حسن، ابن شعبه الحرانی، تحف العقول، ص ۴۶۱.

۳. حسن، ابن شعبه الحرانی، تحف العقول، ص ۴۵۲.

۴. اصول کافی، ج ۱۲، ص ۱۳.

۵. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۳۹.

۶. حسن بن شعبه، الحرانی، تحف العقول، ص ۲۸.

۷. علامه مجلسی، همان، ص ۱۳۰.

۸. شرح غرر الحکم، ج ۱، ص ۸۷۸.

۹. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۳۸.

۵.۱.۵. پرهیز از دروغ:

« عاقل دروغ نمی گوید، هر چند که مطابق میلش باشد. »^۱

۵.۱.۶. عفت:

« با آراسته بودن مرد به عفت، استدلال بر عقل آدمی می توان کرد ».^۲ « کسی که عاقل شد عقیف می گردد ».^۳

۵.۱.۷. حلم:

« کسی جز عاقل، در برابر سفیه، خویشتن داری نمی کند ».^۴ « بردباری نشانه خردمندی است ».^۵

۵.۱.۸. اقدام سنجیده:

عاقل از کسی که می ترسد دست رد به سینه او بزند، چیزی طلب نمی کند و به چیزی که قدرت آن را ندارد، وعده نمی دهد و به چیزی امید نمی بندد که موجب سرزنش او گردد و به سبب امید به آن، به زحمت افتد و در کاری که احتمال می دهد از عهده آن بر نمی آید، پیش قدم نمی شود.^۶

۵.۱.۹. عدالت در عمل:

« از نشانه های خردمندی، عمل به روش و طریقه عدل است ».^۷

۵.۱.۱۰. درست کرداری:

« فراوانی کار درست، خبر از فراوانی عقل انسان می دهد و فراوانی خطا، هشدار به فراوانی جهل آدمی می دهد ».^۸

۵.۱.۱۱. در خواست عفو و گذشت:

« هر کس که عاقل شد، طلب عفو و گذشت (از خدا و مردم) می کند ».^۱

۱. همان، ص ۱۴۳.

۲. شرح غررالحکم، ج ۶، ص ۴۴۶.

۳. همان، ج ۵، ص ۱۳۵.

۴. همان، ج ۶، ص ۳۹۵.

۵. عبدالواحد، آمدی، غررالحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۶۱.

۶. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۴۱.

۷. شرح غررالحکم، ج ۶، ص ۴۴.

۸. همان، ج ۴، ص ۵۸۹.

۵.۱.۱۲. استفاده از فرصت:

« خردمند کسی است که دمی از خود را در چیزهای بی فایده هدر نمی دهد ».^۲

۵.۱.۱۳. موعظه پذیری:

« عاقل کسی است که از تجارب^۳ و از حال دیگران پند گیرد ».^۴ « از کسانی نباش که جز با زیاده روی در شکنجه نصیحت در او اثر نمی کند. به درستی که عاقل، با ادب موعظه می پذیرد و چهارپایان جز با کتک، دست از خلاف بر نمی دارند ».^۵

۵.۱.۱۴. حسن خلق:

« خوی پسندیده از نشانه‌های عقل و خردمندی و خوی ناپسند از آثار جهل است ».^۶

۵.۱.۱۵. کنترل زبان:

« عاقل کسی است که از زبان خود، جز به ذکر خدا نمی پردازد ».^۷ « قلب احمق، پشت زبان اوست و زبان عاقل، پشت قلب او ».^۸ یعنی احمق نخست سخن می گوید و سپس می اندیشد، ولی عاقل اول می اندیشد و سپس سخن می گوید به همین سبب، احمق همواره در ندامت و عاقل، همواره کامیاب و خرسند است. « عاقل آن است که چون خواهد سخن بگوید بیندیشد، اگر نیک باشد بگوید و بهره برد و اگر بد باشد سکوت کند و سالم ماند ».^۹

۵.۱.۱۶. شجاعت:

« کسی شجاع تر و دلیرتر از عاقل نیست ».^{۱۰}

۱. همان، ج ۵، ص ۱۴۰.

۲. همان، ص ۱۱۲.

۳. همان، ج ۳، ص ۷۵.

۴. عبدالواحد، آمدی، غررالحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۴۶.

۵. شرح غررالحکم، ج ۶، ص ۳۱۰.

۶. عبدالواحد، آمدی، همان، ص ۴۵.

۷. عبدالواحد، آمدی، غررالحکم و درر الکلم، ص ۶۹.

۸. شرح غررالحکم، ج ۴، ص ۵۰۷.

۹. نهج الفصاحه، ص ۷۹، ج ۴۱۸.

۱۰. همان، ج ۶، ص ۳۷۳.

۵.۱.۱۷. هماهنگی گفتار و عمل:

« عاقل کسی است که کردار او گفتارش را تصدیق کند ».^۱

۵.۱.۱۸. صبر و استقامت:

« خردمندان کسانی هستند که... در طلب رضای خدا راه صبر پیش می‌گیرند ».^۲ از اینکه در این آیه صبر به طور مطلق ذکر شده به دست می‌آید که عاقلان کسانی هستند که همه اقسام صبر (یعنی هم صبر بر مصیبت، و هم صبر بر اطاعت حق و هم صبر در برابر معصیت) را دارا هستند.^۳

۵.۱.۱۹. انفاق و بخشش:

« هر که عاقل شد اهل جود و بخشش می‌شود ».^۴

« خردمندان کسانی هستند که... از آنچه خدا نصیب و روزیشان کرده پنهان و آشکار انفاق می‌کنند ».^۵ از اینکه انفاق آنان مقید به سرّ و علن شده این نکته به دست می‌آید که خردمندان حق انفاق را استیفاء می‌کنند، چرا که برخی از انفاقات است که باید پنهانی صورت گیرد، و بعضی دیگر علنی دادنش بهتر است. و اینان آنجا که مظنه ریا و سمعه یا توهین و آبرو ریزی در کار است پنهانی و آنجا که مایه تشویق مردم بر احسان و معروف و دفع تهمت و امثال آن است علنی انفاق می‌کنند و حق انفاق را ادا می‌نمایند.^۶

۵.۱.۲۰. یاد خدا در همه حال:

از نشانه‌های خردمندان این است که در همه حال، در حال ایستاده و نشسته و خوابیده خدا را یاد می‌کنند و در هیچ حالی از یاد او غافل نمی‌شوند.^۷

۵.۱.۲۱. تفکر:

« هر چیز را نشانه‌ای است، و نشان خردمند تفکر است ».^۱ « خردمندان کسانی هستند که در خلقت آسمان‌ها و زمین دائم تفکر می‌کنند و می‌گویند خدایا تو این دستگاه با عظمت را بیهوده نیافریده‌ای ».^۲

۱. عبدالواحد، آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۵۱.

۲. رعد/۲۲.

۳. محمد حسین، طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۴۷۰.

۴. از شرح غرر الحکم، ج ۵، ص ۱۴۵.

۵. رعد/۲۲.

۶. محمد حسین، طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۴۷۱.

۷. آل عمران/۱۹۱.

۵.۱.۲۲. پیروی از بهترین آراء:

خردمندان کسانی هستند که به سخن گوش فرا می دهند، سپس از میان آنچه می شنوند آنکه بهتر است را برای عمل و پیروی انتخاب می کنند.^۳

۵.۱.۲۳. کسب تجربه و به کار بستن آن:

« عاقل از یک سوراخ دو بار گزیده نمی شود ».^۴

۵.۱.۲۴. نجات از عذاب الهی:

کسی اهل نجات است که یا خود مانند چشمه، از درون، آب زلال معرفت بجوشاند (عاقل) و یا مانند استخر، از نهر یا بحر، آب بگیرد (سامع). اما کسی که در معرفت، خود کفا و عاقل نیست و به صاحب اصیل معرفت هم گوش فرا نمی دهد و سامع نیست، نجات نمی یابد.^۵ قرآن کریم از زبان اهل دوزخ نقل می کند که: « اگر گوش شنوا می داشتیم یا تعقل می کردیم جزو اصحاب جهنم نبودیم ».^۶

۵.۲. جهل مقابل عقل

جهل در آیات و روایات معنای واحدی ندارد، بلکه گاه به معنای نادانی و عدم علم است، از این رو در مقابل علم و دانش قرار می گیرد. مثل این آیه که خداوند در مورد برخی از فقراء می فرماید:

« يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ؛ از فرط عفاف چنان احوالشان به مردم مشتبه شود که هر کس از حال آنها آگاه نباشد پندارد او غنی و بی نیاز است ».^۷ یا این حدیث از حضرت علی (علیه السلام) که می فرماید: « جهل ثروتمند، او را پست می گرداند و علم فقیر، او را بالا می برد ».^۸

۱. محمد بن یعقوب، کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶.

۲. آل عمران/۱۹۱.

۳. زمر/۱۸.

۴. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۳۲.

۵. محمد حسین، طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۵۳۳.

۶. ملک/۱۰.

۷. بقره/۲۷۳.

۸. شرح غرر الحکم، ج ۳، ص ۳۶۷.

اما جهل در غالب موارد جهل به معنای بی عقلی و بی فکری است، نه بی علمی، از این رو در مقابل عقل قرار می گیرد. محدثان بزرگی چون کلینی عنوان «عقل و جهل» را برای بابی از ابواب کتابهای روایی خویش انتخاب نموده اند، نه عنوان «علم و جهل» را. اما این نوع از جهل با داشتن علم و دانش منافات ندارد؛ یعنی ممکن است انسانی متّصف به جهل باشد و در عین حال نسبت به برخی از مسائل علم و دانش داشته باشد. چنین انسانی، هم جاهل است و هم عالم. عالم است به این معنا که خیلی چیزها یاد گرفته و فرا گرفته از بیرون زیاد دارد؛ و جاهل است به این معنا که عقل و ذهنش را کد است و انباری بیش نیست و قدرت اجتهاد و استنباط و تجزیه و تحلیل در مسائل را ندارد. در غالب مواردی هم که اسلام، جاهل را کوبیده و مذمت کرده، جاهل در برابر عاقل است، نه جاهل در برابر عالم و به معنای بی سواد.^۱ حال به یک آیه و چند روایت که در آنها جهل در برابر عقل به کار رفته اشاره می شود: «و پیغمبر ما لوط به قوم خود گفت:

آیا شما با آن که بصیرت به زشتی عمل خود دارد باز مرتکب چنین عمل ناشایستی می شوید؟ آیا شما به جای زنان از روی شهوت با مردها در آمیزید؟ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ؛ آری شما مردمی جهالت پیشه‌اید».^۲

با توجه به اینکه در این آیات حضرت لوط (علیه السلام) در ابتدا می فرماید: شما دانسته و آگاهانه و از روی بصیرت عمل ناشایست انجام می دهید و در پایان هم می فرماید: علت کار شما جهالت و نادانی است، معلوم می شود که منظور از این جهل، جهل در برابر عقل است، جهلی که با علم و دانایی جمع می شود. «فقری سخت تر از جهالت و مالی سودمندتر از عقل نیست».^۳

«ای هشام! خوابیدن عاقل از شب بیداری جاهل و در منزل بودن عاقل از مسافرت جاهل (به سوی حج و جهاد) بهتر است».^۴ «هیچ ساز و برگی سودمندتر از عقل و هیچ دشمنی مضرتر از جهل نمی باشد».^۵

«دوست هر کسی عقل او و دشمنش جهل اوست».^۶ «چه بسا دانشمندی که جهلش او را از پای درآورد و دانش او همراهش باشد اما سودی به حال او نداشته باشد».^۱

۱. مرتضی مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۲۷۶.

۲. نمل / ۵۵ - ۵۴.

۳. نهج الفصاحه، ص ۵۲۳، ح ۲۵۰۵.

۴. محمد بن یعقوب، کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴.

۵. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۵.

۶. مطالب السؤل، ص ۴۹.

از مطالب مذکور این نکته به دست می آید که انسان یا عاقل است یا جاهل؛ و انسان عاقل یا عالم است و باسواد، یا جاهل است و بی سواد، همچنان که انسان جاهل یا عالم است و تحصیل کرده و یا جاهل است و تحصیل نکرده.^۲

۵.۳. آثار و نشانه‌های جاهل

همان طور که انسان عاقل دارای علائم و نشانه‌هایی بود انسان جاهل نیز دارای آثار و نشانه‌هایی (مخالف انسان عاقل) است که به چند مورد از آنها اشاره می شود:

۵.۳.۱. فریب خوردن:

« جاهل کسی است که خواسته‌های دنیوی فریش دهد ».^۳

۵.۳.۲. رغبت به دنیا:

« شادمانی به دنیا و روی آوردن به آن، از جهل و کم خردی است ».^۴

۵.۳.۳. تکیه بر آرزو:

« عاقل بر عقل خویش و جاهل بر آمل و آرزویش تکیه می کند ».^۵

۵.۳.۴. نقل همه شنیده‌ها:

« برای جهالت انسان همین بس که هر چه می شنود را نقل می کند ».^۶

۵.۳.۵. طلب مال:

« خردمند طالب کمال است، جاهل خواهان مال است ».^۷

۱. نهج البلاغه، ج ۱۰۷.

۲. عبدالله، جوادی آملی، توحید در قرآن، ص ۶۴۳.

۳. عبدالواحد، آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۴۱.

۴. همان، ج ۱، ص ۴۴.

۵. شرح غررالحکم، ج ۱، ص ۶۹.

۶. جامع الصغیر، ج ۲، ص ۹۰.

۷. عبدالواحد، آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، ص ۲۲.

از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از نشانه‌های جاهل سؤال شد. ایشان در پاسخ حدود هفده نشانه از جاهل را ذکر کردند و فرمودند:

اگر با او رفاقت کنی رنجت دهد، اگر از او کناره گیری کنی ناسزایت گوید، اگر دهد منت نهد، اگر دهی نمک نشناسد، رازی گویی افشا کند، سری گوید (تو را به افشاگری) متهم کند، به نوایی رسد باد در سر کند و خشونت و درشتی نشان دهد، بینوا شود نعمتهای خدا را انکار کند و از گناه پروا ننماید، در شادی تند رَوَد و طغیان کند، در اندوه نومید گردد، خنده اش قهقهه است، و گریه اش شیون، به نیکان بتازد، خدا را دوست ندارد و رعایت ننماید، از خدا حیا نکند و به یاد او نیفتد، خشنودش سازی بستایدت و به دروغ محسناتی برایت شمارد، ناراحتش کنی همه تعریف ها از بین برود و نسبتهای ناروا دهد، این وضع جاهل است.^۱

آیات گوهر بار و روایات ارزشمندی در خصوص ارتباط عقل و بندگی وجود دارد، در این بین آنهایی که تناسب بیشتری با مبحث این فصل دارند را متذکر می شویم.

۵.۴. چگونه عدم تعقل مانع تذکر و انقلاب درونی می شود

چگونه عدم تعقل مانع تذکر و انقلاب درونی می شود هر چند رهنمودهای وحی و عوامل بیرونی وجود داشته باشد؟

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ^۲؛ ما بر شما کتابی نازل کردیم که وسیله تذکر (و بیداری) شما در آن است! آیا نمی فهمید؟! قرآن سراسر دعوت به بندگی خداوند و ایمان به اوست، در این ایه با نهیب آیا نمی فهمید! دعوت به فهم و تعقل می کند تا به کتاب آسمانی خداوند که وسیله بیداری و ایمان است رجوع شود و راه از بیراهه مشخص و بندگی او حاصل شود. بنابراین هر چند کتاب آسمانی وجود دارد و آمده است تا با بیدار کردن ما راه بندگی را هموار کند ولی تا تعقل و تدبیر نباشد، وحی به تنهایی موثر نیست.

بشر حافی مثال زیبایی در این خصوص است؛ وقتی امام معصوم (علیه السلام) به کنیز او می گوید: اگر بنده بود این کارها را نمیکرد!

۱. حسن ابن شعبه، الحرائی، تحف العقول، ص ۲۲ - ۲۱.

۲. انبیاء/۱۰.

جرقه ای در دل او روشن شد و با لحظه ای تعقل و تفکر از گرداب گناه و معصیت به ساحل نجات پرواز کرد. آری اگر از عقل استفاده نکنیم و مجال حضور به آن ندهیم اثر وحی در حد همان جرقه ها باقی می ماند. و چه بسیارند این جرقه ها و چه اندکند تعقل ها!

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ^۱؛ فرموده است: زندگی دنیا جز بازیچه و سرگرمی نیست و سرای آخرت برای پرهیزکاران بهتر است چرا تعقل نمی کنید.

لهو و لعب همواره مقابل تعقل قرار گرفته است و راه را بر نورانیت آن سد می کند. دنیا سراسر جاذبه هایی است که مانع از اندیشه برای فردایی باقی و ماندگار است. جاذبه های شهوت، قدرت، ثروت و شهرت؛ اینها چه مردانی را به خاک ذلت افکندند و چه زنانی را به منجلاب سقوط و تباهی کشاندند. حال آنکه اگر تعقلی اندک داشتند و گذر سریع دنیا را توجهی عاقلانه می کردند هرگز شادی ماندگار را به لحظه ای شاد زیستن تباه نمی کردند. بنابراین بی خردی موجب شده است تا را طاغوت را دنبال کنند و از بندگی الهی سرباز زنند. به مواردی که در آیه زیر اشاره شده است دقت کنید:

قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيَّكُمْ إِلَّا تَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكَمْ وَصَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ^۲ بگو: «بیباید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم؛ اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید! و به پدر و مادر نیکی کنید! و فرزندانان را از (ترس) فقر، نکشید! ما شما و آن ها را روزی می دهیم؛ و نزدیک کارهای زشت نروید، چه آشکار باشد چه پنهان! و انسانی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید! مگر بحق (و از روی استحقاق)؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده، شاید درک کنید!

۵.۵. حاصل تعقل چیست؟

با اندکی تعقل انسان در میابد که:

۱- قدرت مطلق جهان خداوند یگانه است و هیچ نیازی به شریک و نیروی کمکی ندارد.

۱. انعام/۳۳.

۲. انعام/۱۵۱.

۲- دلسوز تر و ارزشمند تر از پدر و مادر برای انسان کسی نیست.

۳- رازق واقعی خداوند است و اوست که ما و خانواده ما را اطعام میکند.

۴- کارهای زشت و ناپسند در خور حقیقت انسانی ما نیست.

۵- چرا قتل؟ همه انسانها از حق زیستن برخوردارند و نباید بدون حکم حق جان کسی گرفته شود.

این دستور ارزشمند را در آیه فوق خداوند متعال متذکر و دستور به تعقل داده است. و در بیان فوق ملاحظه کردید با تعقل هم به این موارد می توان رسید. پس با تعقل طاعت الهی راحت تر و پذیرش آن مقبول تر خواهد بود و در صورتی که تعقلی در کار نباشد، کرنشی هم در مقابل فرامین الهی صورت نمی گیرد و سقوط از دایره بندگی را در بر خواهد داشت.

تعقل آنقدر مهم است که در بیان امام هفتم به هشام با اشاره به آیات قرآن این طور آمده است: يَا هِشَامُ ثُمَّ خَوْفَ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ عِقَابَهُ فَقَالَ تَعَالَى:

ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخِرِينَ. وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ وَ بِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؛ ای هشام- سپس خدا کسانی را که کیفرش را تعقل نمی کنند بیم داده و فرموده: سپس دیگران را هلاک ساختیم شما صبحگاهان و هنگام شب به آنها می گذرید پس چرا تعقل نمیکنید! آیا فرد عاقل با تعقل و تفکر به طاعت و کرنش در برابر پروردگار عالم سوق پیدا می کند؟ آیات و روایات زیر جواب این سوال را بیان می کند: قَالَ أَمَّنْ هُوَ قَانِتُ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ. فرموده: مگر آنکه در اوقات شب در حال سجده و قیام مشغول عبادت است و از آخرت بیم دارد و به رحمت پروردگارش امیدوار است (مانند غیر او است) بگو مگر کسانی که دانند با کسانی که ندانند یکسانند صاحبان عقل می یابند. قَالَ أَمَّنْ يَعْلَمُ إِنَّمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ. فرموده: مگر آنکه می داند آنچه از پروردگارت به تو نازل شده حق است، مانند شخص کور است تنها صاحبان عقل در مییابند. وَقَالَ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ؛ فرموده کتاب پر برکتی را به سویت فرستادیم تا در آیاتش تدبر

کنند و تا صاحبان عقل متذکر شوند. و قَالَ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَ أَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ هُدًى وَ ذِكْرًا - لِأُولَى الْأَلْبَابِ؛^۱ و فرموده: موسی را هدایت دادیم و آن کتاب را که هدایت و پند صاحبان عقل بود میراث بنی اسرائیل کردیم.

يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ:

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ يَعْنِي عَقْلًا؛ ای هشام - خدای تعالی در کتابش می فرماید: همانا در این کتاب یادآوری است برای کسی که دلی دارد (یعنی عقل دارد) وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ أَحْسَنُهُمْ عَقْلًا؛ و آنکه به فرمان خدا داناتر است عقلش نیکوتر است. يَا هِشَامُ نَصَبُ الْحَقِّ لِبَطَاعَةِ اللَّهِ وَ لَا نَجَاهُ إِلَّا بِالطَّاعَةِ وَ الطَّاعَةَ بِالْعِلْمِ وَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ وَ التَّعَلُّمُ بِالْعَقْلِ يُعْتَقَدُ وَ لَا عِلْمَ إِلَّا مِنْ عَالِمٍ رَبَّانِيٍّ وَ مَعْرِفَةَ الْعِلْمِ بِالْعَقْلِ؛ ای هشام - حق برای فرمانبرداری خدا بپا داشته شد، نجاتی جز به فرمانبرداری نیست و فرمانبرداری به سبب علم است و علم با آموزش به دست آید و آموزش به عقل وابسته است و علم جز از دانشمندان الهی به دست نیاید و شناختن علم به وسیله عقل است.

توجه کردید در آیات و روایات فوق عقل ملاک بندگی و شناخت قرار گرفته است و بدیهی است عدم تعقل موجبات سقوط از مرز بندگی را به دنبال خواهد داشت. در این فصل ما به دنبال اثبات این مطلب هستیم که عدم تعقل مساوی است با سقوط بندگی، آیا حدیث صریحی در این خصوص داریم؟ در کلام امام هفتم (علیه السلام) به زیبایی و صراحت تمام این نکته بیان شده است: مَنْ هَدَمَ عَقْلَهُ أَفْسَدَ عَلَيْهِ دِينَهُ وَ دُنْيَاهُ؛ کسی که عقلش را ویران کند دین و دنیای خویش را تباه ساخته است.

روایات زیبایی دیگری در این خصوص وجود دارد که بدون شرح و بسط زاید آنها را متذکر می شویم: امام موسی کاظم (علیه السلام):

يَا هِشَامُ مَنْ أَرَادَ الْغِنَى بِمَا مَالٍ وَ رَاحَهُ الْقَلْبُ مِنَ الْحَسَدِ وَ السَّلَامَةِ فِي الدِّينِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي مَسْأَلَتِهِ بِأَنْ يُكْمَلَ عَقْلُهُ فَمَنْ عَقَلَ قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ وَ مَنْ قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ اسْتَعْنَى وَ مَنْ لَمْ يَقْنَعْ بِمَا يَكْفِيهِ لَمْ يُدْرِكِ الْغِنَى أَبَدًا؛ ای هشام - کسی که ثروت بدون مال و دل آسودگی از حسد و سلامتی دین خواهد باید با تضرع و زاری از خدا بخواهد که

عقلش را کامل کند زیرا عاقل بقدر احتیاج قناعت کند و آنکه بقدر احتیاج قناعت کند بی‌نیاز گردد و کسی که بقدر احتیاج قناعت نکند هرگز بی‌نیازی نیابد.

يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ حَكِيٌّ عَنْ قَوْمٍ صَالِحِينَ أَنَّهُمْ قَالُوا رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ - حِينَ عَلِمُوا أَنَّ الْقُلُوبَ تَزِيغُ وَتَعُودُ إِلَى عَمَاهَا وَرَدَاهَا إِنَّهُ لَمْ يَخْفِ اللَّهُ مَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ وَمَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ لَمْ يَعْقِدْ قَلْبَهُ عَلَى مَعْرِفَةِ ثَابِتِهِ يُبَصِّرُهَا وَيَجِدُ حَقِيقَتَهَا فِي قَلْبِهِ وَلَا يَكُونُ أَحَدٌ كَذَلِكَ إِلَّا مَنْ كَانَ قَوْلُهُ لِفِعْلِهِ مُصَدِّقًا وَسِرُّهُ لِعَلَانِيَتِهِ مُوَافِقًا لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ اسْمُهُ لَمْ يَدُلَّ عَلَى الْبَاطِنِ الْخَفِيِّ مِنَ الْعَقْلِ إِلَّا بِظَاهِرٍ مِنْهُ وَنَاطِقٍ عَنْهُ؛ أَي هِشَام - خُدا از مردمی شایسته حکایت کند که آن‌ها گفتند (۸) سوره (۳) «پروردگارا بعد از آنکه ما را هدایت فرمودی دل‌هایمان را منحرف مساز و ما را از نزد خویش رحمتی بخشای که تو بخشاینده‌ای» چون دانستند که دل‌ها منحرف شوند و به کوری و سرنگونی گرایند. همانا از خدا نترسد کسی که از جانب خدا خردمند نگردد و کسی که از جانب خدا خرد نیابد دلش بر معرفت ثابتی که بدان بینا باشد و حقیقتش را دریابد بسته نگردد و کسی بدین سعادت رسد که گفتار و کردارش یکی شود و درونش با برونش موافق باشد زیرا خدائی که اسمش مبارک است بر عقل درونی پنهان جز به ظاهری که از باطن حکایت کند دلیلی نگماشته است.

بیان زیبایی امیر المومنین (علیه السلام) را دقت کنید:

فَقَالَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى شَرَعَ الْإِسْلَامَ وَسَهَّلَ شَرَائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ وَأَعَزَّ أَرْكَانَهُ لِمَنْ حَارَبَهُ وَجَعَلَهُ عِزًّا لِمَنْ تَوَلَّاهُ وَسَلَّمَ لِمَنْ دَخَلَهُ وَهُدًى لِمَنْ اتَّكَمَ بِهِ وَزِينَةً لِمَنْ تَجَلَّلَهُ وَعُذْرًا لِمَنْ ائْتَحَلَهُ وَغُرُوهَ لِمَنْ اعْتَصَمَ بِهِ وَحَبْلًا لِمَنْ اسْتَمْسَكَ بِهِ وَبُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ وَنُورًا لِمَنْ اسْتَضَاءَ بِهِ وَعَوْنًا لِمَنْ اسْتَعَانَ بِهِ وَشَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ وَفُلْجًا لِمَنْ حَاجَّ بِهِ وَعِلْمًا لِمَنْ وَعَاهُ وَحَدِيثًا لِمَنْ رَوَى وَحُكْمًا لِمَنْ قَضَى وَحِلْمًا لِمَنْ جَرَّبَ وَلِبَاسًا لِمَنْ تَدَبَّرَ وَفَهْمًا لِمَنْ تَفَطَّنَ وَيَقِينًا لِمَنْ عَقَلَ.^۱

در این حدیث زیبا به خوبی آمدن وحی به کمک عقل برای نیل به مقاصد یکسان تبیین شده است.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۴۹.

جاهد شهوتک و غالب غضبک و خالف سوء عادتک، تزک نفسک و یکمل عقلک و تستکمل ثواب ربک.^۱ با شهوت خویش پیکار کن و بر خشم خویش غالب شو، و با عاداتهای ناپسند مخالفت کن تا جان خود را پاک کرده، و عقل و خردت را کامل نموده، و پاداش نیک پروردگار خود را بطور کامل به دست آوری.

کَتَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى بَعْضِ أَصْحَابِهِ :

يَعْظُهُ أُوصِيكَ وَ نَفْسِي بِنَفْسِي مَنْ لَا تَحِلُّ مَعْصِيَتُهُ وَ لَا يُرْجَى غَيْرُهُ وَ لَا الْغِنَى إِلَّا بِهِ فَإِنَّ مَنْ اتَّقَى اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ وَ قَوَى وَ شَبَعَ وَ رَوَى وَ رَفَعَ عَقْلَهُ عَنْ أَهْلِ الدُّنْيَا فَبَدَنَهُ مَعَ أَهْلِ الدُّنْيَا وَ قَلْبُهُ وَ عَقْلُهُ مُعَايِنُ الْآخِرَةِ فَأَطْفَأَ بَصُوءَ قَلْبِهِ مَا أَبْصَرَتْ عَيْنَاهُ مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا فَقَدَّرَ حَرَامَهَا وَ جَانَبَ شُبُهَاتِهَا وَ أَضَرَ وَ اللَّهَ بِالْحَلَالِ الصَّافِي إِلَّا مَا لَا بُدَّ لَهُ مِنْ كِسْرِهِ مِنْهُ يَشُدُّ بِهَا صُلْبَهُ وَ ثَوْبٌ يُوَارِي بِهِ عَوْرَتَهُ مِنْ أَغْلَظِ مَا يَجِدُ وَ أَحْسَنِهِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ فِيهَا لَا بُدَّ لَهُ مِنْهُ تَقَهُ وَ لَا رَجَاءَ فَوْقَهُ تَقْتُهُ وَ رَجَاؤُهُ عَلَى خَالِقِ الْأَشْيَاءِ فَجَدَّ وَ اجْتَهَدَ وَ اتَّعَبَ بَدَنَهُ حَتَّى بَدَتْ الْأَضْلَاعُ وَ غَارَتِ الْعَيْنَانِ فَأَبْدَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْ ذَلِكَ قُوَّةً فِي بَدَنِهِ وَ شِدَّةً فِي عَقْلِهِ وَ مَا ذُخِرَ لَهُ فِي الْآخِرَةِ أَكْثَرَ فَارْفُضِ الدُّنْيَا فَإِنَّ حُبَّ الدُّنْيَا يُعْمِي وَ يُصِمُّ وَ يُبْكِمُ وَ يُذِلُّ الرِّقَابَ فَتَذَارِكُ مَا بَقِيَ مِنْ عُمْرِكَ وَ لَا تَقُلْ غَدًا أَوْ بَعْدَ غَدٍ فَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ بِإِقَامَتِهِمْ عَلَى الْأَمَانِيِّ وَ التَّسْوِيفِ حَتَّى آتَاهُمْ أَمْرُ اللَّهِ بَعْتَهُ وَ هُمْ غَافِلُونَ فَانْقَلَبُوا عَلَى أَعْوَادِهِمْ إِلَى قُبُورِهِمْ الْمُظْلِمَةَ الضَّيِّقَةَ وَ قَدْ أَسْلَمَهُمُ الْوَالِدُ وَ الْأَهْلُونَ فَانْقَطِعْ إِلَى اللَّهِ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ مِنْ رَفْضِ الدُّنْيَا وَ عَزْمٍ لَيْسَ فِيهِ انْكِسَارٌ وَ لَا انْخِزَالٌ أَعَانَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكَ عَلَى طَاعَتِهِ وَ وَفَّقَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكَ لِمَرْضَاتِهِ^۲

زهد و تقوا در این حدیث مایه قوت خرد معرفی شده است.

قال علی (علیه السلام):

من سخت نفسه عن مواهب الدنيا فقد استكمل العقل^۳. هر که ترک کند بخششهای دنیا را پس بتحقیق که کامل کرده عقل را، یعنی هر که به زخارف دنیا اعتنا نکند و به مال و منصب دنیوی قدر و قیمتی نگذارد و به دنبال اعتبارات هواپرستانه آن نرود او مردیست که عقل او بحد کمال رسیده است.

۱. ترجمه غرر محلاته، ج ۱، ص ۵۹۵.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۳۶.

۳. شرح غرر الحکم (خوانساره)، ج ۵، ص ۳۹۴.

۵.۶. رابطه ی ذکر و عقل چگونه است؟

الذِّكْرُ نور العقل و حياه النَّفوس و جلاء الصِّدور: یاد خدا روشن کننده خرد و زنده کننده نفوس و صیقل دهنده سینه‌ها است.^۱

الذِّكْرُ یؤنس اللَّبَّ و ینیر القلب و یرحمه: یاد خدا آرامش بخش خرد و روشن کننده دل و فرود آورنده رحمت است.^۲

إِنَّ اللَّهَ سبحانه جعل الذِّكْرَ جلاء القلوب تبصر به بعد العشوه و تسمع به بعد الوقره و تنقاد به بعد المعانده: براستی که خداوند سبحان ذکر (و یاد خود را) روشنی دلها قرار داده که بدان بینا گردند پس از تاریکی و شنوا گردند پس از کوری و رام شوند پس از سرکشی و دشمنی.^۳ ثمره الذِّكْر استناره القلوب: نتیجه یاد خدا بودن نورانی شدن دلها است.^۴ فی الذِّكْر حياه القلوب: بیاد خدا بودن باعث زنده بودن دلها است.^۵ الذِّكْر یشرح الصِّدر. ذکر و یاد خدا، سینه و دل را (برای درک فیوضات الهی) می‌گشاید.^۶ الذِّكْر جلاء البصائر و نور السرائر ذکر خدا زنگ بیناییها و بصیرتها را بزدايد و درونها را روشن کند.^۷

الذِّكْر هدایه العقول و تبصره النَّفوس. ذکر و یاد خدا وسیله هدایت خردها و بینایی جانهاست.^۸

۱۵.۷ حدیث دیگر:

الامام الحسین «ع»:

.. لا یکمل العقل إلاّ باتِّباع الحقّ. امام حسین «ع»: عقل، جز با پیروی از حق، به کمال

نمی‌رسد.^{۱۰}

الامام کاظم (علیه السلام):

تواضع للحقّ تکن أعقل النَّاس. ^۱ در برابر حق فروتنی کن، تا عاقلترین مردمان باشی.

۱. ترجمه غرر(انصاره)، ج ۱، ص ۷۷.

۲. ترجمه غرر(انصاره)، ج ۱، ص ۲۳۸.

۳. همان، ص ۳۶۰.

۴. همان، ج ۲.

۵. همان، ص ۴۲۵.

۶. همان، ج ۱، ص ۴۲۶.

۷. همان

۸. همان

۹. الحیة با ترجمه احمد آرام، ج ۱، ص ۸۸.

۱۰. همان

الامام الكاظم (عليه السلام) :

يا هشام! ما بعث أنبياءه و رسله الى عباده، إلا ليعقلوا عن الله. فأحسنهم استجابة أحسنهم معرفه، و أعلمهم بأمر الله أحسنهم عقلا، و أكملهم عقلا أرفعهم درجه فى الدنيا و الآخرة؛ اى هشام! خداوند پیامبران و فرستادگان خود را به نزد بندگان از آن جهت فرستاد تا حقایق را از طریق خدا بیاموزند (و شناختی الهی پیدا کنند). این است که هر کس، از پیامبران پذیرشی نیکوتر داشته باشد، به معرفت و شناختی بهتر دست یافته است. و هر کس از کار خدا آگاهتر گردد از خردی نیکوتر برخوردار است. و آنان را که عقلی تمام تر باشد، در دنیا و آخرت درجه‌ای بالاتر باشد.^۲

مخالفة الهوى شفاء العقل^۳. مخالفت کردن با هوس باعث شفا یافتن عقل است. حفظ العقل بمخالفة الهوى و العروف عن الدنيا: نگهداری عقل به مخالفت کردن با هوا و هوس و کنار کشیدن از دنیا است.^۴ بنا بر این آیات و احادیث که برخی از آنها صریحا و برخی با نتیجه معکوس، اثبات شد که ارتباط تعقل و بندگی غیر قابل انکار می باشد، و در صورتی که تفکر، تدبیر و تعقل انسان رو به سستی رود، اثر مستقیم بر بندگی و طاعت او خواهد گذاشت و آن هم به ورطه ی سقوط کشیده خواهد شد. در فصل بعد رابطه عکس این قضیه را بررسی خواهیم کرد؛ یعنی عدم بندگی و تاثیر آن در رکود عقل.

۱. همان

۲. الحیة با ترجمه احمد آرام، ج ۱، ص ۱۹۴.

۳. ترجمه غرر محلاته، ج ۲، ص ۶۰۰.

۴. ترجمه غرر (انصاره)، ج ۱، ص ۳۸۴.

فصل ششم: تاثیر عدم بندگی در کاهش عقل

۶. فصل ششم

تأثیر عدم بندگی در کاهش عقل

در بررسی های گذشته ارزش و جایگاه عقل مشخص و بیان شد که این موهبت الهی است و قدر و قیمتی بسیار والا دارد، بنابراین نباید انتظار داشت که کفار و ناسپاسان از این موهبت الهی بهره مند باشند و بتوانند از نور این چراغ فروزان مستفیض شوند. راز سردرگمی و دنیا طلبی کفار نیز همین است که از ارشاد این نعمت عظیم الهی بی بهره اند. آیه زیر را با دقت بخوانید:

اَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ؛ آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده ای افکنده است؟! با این حال چه کسی می تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟! آیا متذکر نمی شوید؟!

پیروی از هوای نفس صریحا منجر شده است به ختم علی القلب (عقل). در این فصل همین مطلب را بیشتر بررسی خواهیم کرد.

الزام به انجام عمل و یا الزام به ترک عمل یکی دیگر از کارکردهای عقل می باشد که در روایات به آن پرداخته شده است. به این معنی که عقل، علاوه بر اینکه هست ها و نیست ها، باید ها و نباید ها را درک و فهم می کند، به انجام امور لازم و ترک امور مضر نیز امر می نماید و به عنوان یک رسول باطنی تشریح و امر و نهی دارد. بنابراین اگر فرامین الهی اطاعت شوند عقل نیز رشد و نمو خواهد کرد و اگر نواهی و منکرات عمل شوند به تبع عقل نیز زیر خاکستر گناه و زنگار آن مدفون خواهد شد.

حضرت امام صادق (علیه السلام) در جواب یکی از یارانشان^۱ که به خیال خویش یکی از دوستان خود را مردی عاقل می‌پندارد اینگونه پاسخ می‌دهند:

«ذَكَرْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) رَجُلًا مُبْتَلَى بِالْوُضُوءِ وَالصَّلَاةِ وَقُلْتُ هُوَ رَجُلٌ عَاقِلٌ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ أَيْ عَقْلٍ لَهُ وَ هُوَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ فَقُلْتُ لَهُ وَ كَيْفَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ - فَقَالَ سَأَلُهُ هَذَا الَّذِي يَأْتِيهِ مِنْ أَيْ شَيْءٍ هُوَ فَإِنَّهُ يَقُولُ لَكَ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانَ»^۲؛ ابن سنان گوید به حضرت صادق (علیه السلام) عرض کردم: مردی است عاقل که گرفتار وسواس در وضو و نماز می‌باشد: فرمود چه عقلی که فرمانبری شیطان می‌کند؟ گفتیم: چگونه فرمان شیطان می‌برد؟ فرمود از او بپرس و سوسه‌ای که باو دست می‌دهد از چیست؟ قطعاً به تو خواهد گفت از عمل شیطان است.

امام موسی کاظم (علیه السلام) نیز خطاب به هشام به جنبه‌ی حکم‌گری عقل اشاره نموده و می‌فرماید:

يَا هِشَامُ كَيْفَ يَزُكُّوْ عِنْدَ اللَّهِ عَمَلُكَ وَ أَنْتَ قَدْ شَغَلْتَ قَلْبَكَ عَنْ أَمْرِ رَبِّكَ وَ أَطَعْتَ هَوَاكَ عَلَى غَلْبَةِ عَقْلِكَ^۳؛ ای هشام - چگونه کردارت نزد خدا پاک باشد که دل از فرمان پروردگارت بازداشته و علیه عقلت از هوست فرمان برده باشی

در این دو روایت به عدم پیروی انسانها از فرامین و دستورات عقل و در مقابل آن پیروی از هوی نفس و پیروی از شیطان اشاره شده است. در ادامه روایت، در چند مورد امام موسی کاظم (علیه السلام) خطاب به هشام بار دیگر به این کارکرد عقل اشاره نموده و می‌فرماید:

«...فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ اعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا وَالرَّاعِيْنَ فِيهَا وَ رَغِبَ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ أَنْسَهُ فِي الْوَحْشَةِ وَ صَاحِبَهُ فِي الْوَحْدَةِ وَ غِنَاهُ فِي الْعَيْلَةِ وَ مُعِزَّهُ مِنْ غَيْرِ عَشِيرَةٍ»^۴؛ کسی که از خدا خردمندی گرفت از اهل دنیا و دنیاطلبان کناره گیرد و به آنچه نزد خداست بپردازد و خدا انیس و حشت او و یار تنهائی او و اندوخته هنگام تنگدستی او و عزیزکننده اوست بی‌فامیل و تبار.

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ قَالَ.....

۲. همان، ج ۱، ص ۱۲ .

۳. همان، ص ۱۷ .

۴. همان .

«...يَا هِشَامُ إِنَّ الْعُقَلَاءَ تَرَكَوا فُضُولَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ الدُّنُوبَ وَ تَرَكَ الدُّنْيَا مِنَ الْفَضْلِ وَ تَرَكَ الدُّنُوبَ مِنَ الْفَرُضِ يَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ نَظَرَ إِلَى الدُّنْيَا وَ إِلَى أَهْلِهَا فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالْمَشَقَّةِ وَ نَظَرَ إِلَى الْآخِرَةِ فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالْمَشَقَّةِ فَطَلَبَ بِالْمَشَقَّةِ أَبْقَاهُمَا»؛ ای هشام- همانا خردمندان زیاده بر احتیاج از دنیا را کنار نهادند تا چه رسد به گناهان با اینکه ترک دنیا فضیلت است و ترک گناه لازم. ای هشام- عاقل به دنیا و اهل دنیا نگری است و دانست که دنیا جز با زحمت دست ندهد و به آخرت نگریست و دانست که آن هم جز با زحمت نیاید پس با زحمت در جستجوی پاینده تر آن برآمد (یعنی چون دید بدست آوردن دنیا و آخرت هر دو احتیاج به زحمت دارد با خود گفت چه بهتر که این زحمت را در راه تحصیل آخرت پاینده متحمل شوم).

۱.۶. تنبیه و تشویق

تنبیه و تشویق دو کارکرد عقل است که در روایات به چشم می‌خورد. انسانها گاه با این که از جهت معرفتی به حقایق عالم علم دارند و متوجه اوامر و نواهی عقل نیز می‌باشند باز تنبلی نموده و آن‌گونه که باید و شاید به عمل در راستای رشد و ترقی خویش نمی‌پردازند. خداوند عالم به جهت رفع این نقیصه کارکرد دیگری را در عقل انسانها قرار داده است و عقل انسان به واسطه ایجاد زمینه‌هایی لازم، به تنبیه و تشویق انسانها پرداخته و آنها را به عمل به آنچه که لازم است، تهییج می‌نماید و همچنینی نسبت به آنچه که می‌بایست خودداری نمایند بر حذر داشته و در صورت ارتکاب تنبیه و توبیخ می‌نماید. امام موسی کاظم (علیه السلام) خطاب به هشام در عبارتی زیبا به این مسئله اشاره نموده و می‌فرماید:

«يَا هِشَامُ ثُمَّ وَعَظَ أَهْلَ الْعَقْلِ وَ رَعَّبَهُمْ فِي الْآخِرَةِ فَقَالَ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَمْ فَلَا تَعْقِلُونَ يَا هِشَامُ ثُمَّ خَوَّفَ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ عِقَابَهُ فَقَالَ تَعَالَى ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخِرِينَ. وَ إِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ. وَ بِاللَّيْلِ أَمْ فَلَا تَعْقِلُونَ»؛ ای هشام پس خداوند صاحبان عقل را اندرز داده و بآخرت تشویقشان نموده و فرموده است: زندگی دنیا جز بازیچه و سرگرمی نیست و سرای آخرت برای پرهیزکاران بهتر است چرا تعقل نمی‌کنید. ای هشام- سپس خدا کسانی را که کیفرش را تعقل نمی‌کنند بیم داده و فرموده:

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۴.

سپس دیگران را هلاک ساختیم شما صبحگاهان و هنگام شب به آنها می‌گذرید پس چرا

تعقل نمی‌کنید

۶.۲. سفارش به تفکر

از جمله موضوعاتی که در روایات در کنار مطرح کردن بحث عقل، ارزش و کارکرد آن به چشم می‌خورد، تاکید شدید بر استفاده از این موهبت الهی و تفکر در موضوعات گوناگون و از جمله مسائل اساسی دین است. امام موسی کاظم (علیه السلام) خطاب به هشام به این امر مهم اشاره نموده و تفکر را دلیل و راهنمای عقل می‌دانند. ایشان در این زمینه می‌فرمایند:

«يَا هِشَامُ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ ذَلِيلًا وَ ذَلِيلُ الْعَقْلِ التَّفَكُّرُ وَ ذَلِيلُ التَّفَكُّرِ الصَّمْتُ»؛^۱ ای هشام-

برای هر چیز رهبری است و رهبری عقل اندیشیدن و رهبر اندیشه خاموشی است.

در قسمت دیگری از این روایت آن حضرت تفکر را مایه‌ی نور جان دانسته و خاموش شدن این نور را به واسطه-ی آرزوهای دور و دراز می‌دانند. بر اساس این روایت خاموش شدن نور تفکر باعث از بین رفتن عقل و در نتیجه نابودی دنیا و آخرت می‌گردد زیرا طاعت الهی را گردن نهاده است.

«يَا هِشَامُ مَنْ سَلَطَ ثَلَاثًا عَلَى ثَلَاثٍ فَكَانَ مَا أَعَانَ عَلَى هَدْمِ عَقْلِهِ مَنْ أَظْلَمَ نُورَ تَفَكُّرِهِ بِطُولِ

أَمَلِهِ وَ مَخَا طَرَأَتْ حِكْمَتِهِ بِفُضُولِ كَلَامِهِ وَ أَطْفَأَ نُورَ عِبْرَتِهِ بِشَهَوَاتِ نَفْسِهِ فَكَانَ مَا أَعَانَ هَوَاهُ

عَلَى هَدْمِ عَقْلِهِ وَ مَنْ هَدَمَ عَقْلَهُ أَفْسَدَ عَلَيْهِ دِينَهُ وَ دُنْيَاهُ»؛^۲ ای هشام- هر که سه چیز را بر

سه چیز مسلط سازد به ویرانی عقلش کمک کرده است: آنکه پرتو فکرش را به آرزوی

درازش تاریک کند و آنکه شگفتیهای حکمتش را به گفتار بیهوده‌اش نابود کند و آنکه

پرتو اندرز گرفتن خود را بخواهشهای نفسش خاموش نماید (هر که چنین کند) گویا هوس

خود را برویرانی عقلش کمک داده و کسی که عقلش را ویران کند دین و دنیای خویش را

تباه ساخته است.

۱. همان، ص ۱۶.

۲. همان، ص ۱۷.

یحیی بن عمران^۱ روایتی را از امام صادق (علیه السلام) پیرامون تعقل و تفکر نقل می کند که آن حضرت این دو را مایه زندگی دل شخص با بصیرت دانسته و می فرماید: عمق حکمت بوسیله عقل و عمق عقل بوسیله حکمت بیرون آید، حسن تدبیر وسیله ادب شایسته است؛ و نیز می فرمود تفکر و تعقل مایه زندگی دل شخص با بصیرت است چنان که رونده در تاریکی که بوسیله نور گام بردارد بخوبی رهائی یابد و اندکی در راه درنگ کند.^۲

سکونی^۳ عامی که حامل معارف شیعه است در روایتی از امام صادق (علیه السلام) اینگونه نقل می کند:

«كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) يَقُولُ نَبَهُ بِالْتَفَكُّرِ قَلْبِكَ...»^۴؛ با تفکر دل خود را بیدار

ساز.

در روایت دیگری، حسن صیقل^۵ نقل می کند از امام صادق (علیه السلام) درباره آنچه مردم روایت می کنند که: «یک ساعت اندیشیدن بهتر از عبادت یک شب است» پرسیدم و گفتم: چگونه بیندیشد؟ حضرت در جواب او اینگونه می فرماید:

«قَالَ يَمُرُّ بِالْخَرْبَةِ أَوْ بِالْدَّارِ فَيَقُولُ أَيْنَ سَاكِنُوكِ أَيْنَ بَانُوكِ مَا بِالْكَ لَا تَتَكَلَّمِينَ»؛^۶ از خرابه

یا خانه ای که می گذرد بگوید: ساکنینت کجایند؟ سازندگان کجایند؟ چرا سخن نمی-

گوئی؟ در روایت فوق موضوعی که آن حضرت سفارش به تفکر پیرامون آن می کنند

مسئله معاد است.

در روایت دیگری امام صادق (علیه السلام) سفارش به تفکر در توحید و خداوند تبارک و تعالی نموده اند:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَ فِي قُدْرَتِهِ»^۷؛

بهترین عبادت همواره اندیشیدن در باره خدا و قدرت اوست. البته در بعضی دیگر از روایت

۱. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الدَّهْقَانِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَبِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)....، ترجمه این راوی: عن يحيى بن عمران الحلبي كوفي و كان متجرا إلى حلب فغلب عليه هذا اللقب مولى ثقة صحيح له كتاب و هو أول كتاب صنفه الشيعة. احمد بن محمد بن خالد برقي، رجال البرقي، قم، دارالكتب الاسلاميه، ۱۳۷۲ش، ص: ۲۳

۲. بِالْعَقْلِ اسْتُخْرِجَ عَوْرُ الْحِكْمَةِ وَ بِالْحِكْمَةِ اسْتُخْرِجَ عَوْرُ الْعَقْلِ وَ بِحُسْنِ السِّيَاسَةِ يَكُونُ الْأَدَبُ الصَّالِحُ قَالَ وَ كَانَ يَقُولُ التَّفَكُّرُ حَيَاةٌ قَلْبِ الْبَصِيرِ كَمَا يَمْشِي الْمَاشِي فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ بِحُسْنِ التَّخْلِصِ وَ قِلَّةِ التَّرَبُّصِ. محمد بن يعقوب الكليني، پیشین، ج ۱، ص: ۲۸

۳. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ....، ترجمه این راوی: إسماعيل بن أبي زياد السكوني، كوفي و اسم أبي زياد مسلم و يعرف بالشعيري يروى عن العوام. احمد بن محمد بن خالد البرقي، پیشین، ص: ۲۸

۴. محمد بن يعقوب كليني، پیشین، ج ۲، ص: ۵۲

۵. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ الصَّيْقَلِيِّ....، ترجمه این راوی: الحسن بن زياد الصيقل أبو محمد كوفي (الكوفي).

۶. همان، ص: ۵۴

۷. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ....، همان، ص: ۵۵

حد و حدودی برای تفکر ذکر شده و از جمله تفکر در ذات الهی نهی شده است. محمد بن

مسلم^۱ از امام باقر (علیه السلام) اینگونه نقل می‌کند:

«إِيَّاكُمْ وَ التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ وَ لَكِنْ إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى عَظَمَتِهِ فَانظُرُوا إِلَى عَظِيمِ خَلْقِهِ»؛^۲

از تفکر در باره خدا بپرهیزید؛ اما اگر خواستید در عظمتش بیندیشید در عظمت خلقتش نظر کنید.

همانگونه که در پایان این روایت مشاهده می‌شود آن حضرت علاوه بر نهی، راهکار و راه صحیح تفکر را نیز به محمد بن مسلم نشان می‌دهند. در روایتی به نقل از امام باقر (علیه السلام) توسط ضریس الكناسی^۳ آن حضرت به نهی از تفکر در ذات الهی تصریح نموده و می‌فرمایند:

«اذْكُرُوا مِنْ عَظَمَةِ اللَّهِ مَا شِئْتُمْ وَ لَا تَذْكُرُوا ذَاتَهُ فَإِنَّكُمْ لَا تَذْكُرُونَ مِنْهُ شَيْئاً إِلَّا وَ هُوَ أَعْظَمُ

مِنْهُ»؛^۴ از عظمت و بزرگی خدا آنچه را که خواهید ذکر کنید و ذاتش را ذکر نکنید؛ زیرا که

شما چیزی را از آن ذکر نمی‌کنید مگر آنکه او از آن بزرگتر.

در روایت دیگری ابی بصیر^۵ از امام باقر (علیه السلام) مطلبی را به همین مضمون نقل می‌نماید:

«قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَ لَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا

يَزِدُّ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحْيِيراً»؛^۶ در باره خلق خدا سخن گوئید و راجع به خدا سخن نگوئید زیرا

سخن راجع به خدا جز سرگردانی برای گوینده زیاد نکند.

در روایتی از امام صادق^۷ (علیه السلام) علت نهی از تفکر در ذات الهی مطرح شده است. ایشان به نقل از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌فرمایند:

«خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ مَا جَمَعَكُمْ قَالُوا اجْتَمَعْنَا نَذْكُرُ

رَبَّنَا وَ نَتَفَكَّرُ فِي عَظَمَتِهِ فَقَالَ لَنْ تُدْرِكُوا التَّفَكُّرَ فِي عَظَمَتِهِ»؛^۱ از برید عجلی مروی است

۱. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ۷ قَالَ.....

۲. همان، ج ۱، ص: ۹۳

۳. وَ بِهِذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَاطٍ عَنْ ضُرَيْسِ الْكُنَاسِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ۷ قَالَ.....

۴. محمد بن علی بن بابویه قمی صدوق، التوحید، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۳۸۹ق، ص: ۴۵۵

۵. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَاطٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ.....

۶. محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۱، ص: ۹۲

۷. بِهِذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَاطٍ عَنْ بَرِيدِ الْعَجَلِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ۷.....؛ ترجمه این راوی: علی بن رباب الکوفی له أصل كبير و هو ثقة جليل القدر.

که گفت حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر اصحابش بیرون آمد و فرمود که جمع شدن شما چیست و چرا جمع شده‌اید یا چه شما را جمع کرده و فراهم آورده؟ عرض کردند که اجتماع کرده‌ایم که پروردگار خود را ذکر کنیم و در عظمتش تفکر و اندیشه نمائیم فرمود که هرگز اندیشه در عظمت او را در نیابید. در روایت امام کاظم (علیه السلام) خطاب به هشام، آن حضرت در مواردی اشاره به جایگاه عقل در مسائل نظری و جهان بینی نموده و می‌فرماید: «يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَكْمَلَ لِلنَّاسِ الْحُجَجَ بِالْعُقُولِ وَ نَصَرَ النَّبِيِّينَ بِالْبَيِّنَاتِ وَ دَلَّهُمْ عَلَى رُبُوبِيَّتِهِ بِالْأَدْلِهِ فَقَالَ وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ. إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ.... لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ يَا هِشَامُ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ دَلِيلًا عَلَى مَعْرِفَتِهِ بِأَنَّ لَهُمْ مُدْبِرًا فَقَالَ وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ.... لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»^۲

آن حضرت در ادامه همین مطلب به جایگاه عقل در مسائل عملی و نقش عقل در ترغیب به اعمال نیکو و نهی از اعمال زشت اشاره نموده و می‌فرماید:

«يَا هِشَامُ ثُمَّ وَعَظَ أَهْلَ الْعَقْلِ وَ رَعَّبَهُمْ فِي الْآخِرَةِ فَقَالَ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا... يَا هِشَامُ ثُمَّ خَوْفَ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ عِقَابَهُ فَقَالَ تَعَالَى ثُمَّ دَمَرْنَا الْآخِرِينَ... يَا هِشَامُ ثُمَّ ذَمَّ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ فَقَالَ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا... يَا هِشَامُ ثُمَّ ذَمَّ اللَّهُ الْكَثْرَةَ فَقَالَ وَ إِنْ تُطِعَ أَكْثَرُ... يَا هِشَامُ ثُمَّ مَدَحَ الْقَلَّةَ فَقَالَ - وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِي الشُّكُورُ وَ قَالَ... يَا هِشَامُ ثُمَّ ذَكَرَ أَوْلَى الْأَلْبَابِ بِأَحْسَنِ الذُّكْرِ وَ حَلَّاهُمْ بِأَحْسَنِ الْحَلِيَّةِ فَقَالَ يُؤْتَى الْحِكْمَةَ مِنْ يَسَاءٍ...»

حضرت امام کاظم (علیه السلام) در ادامه، به صورت مفصل به این جایگاه عقل پرداخته و می‌فرماید:

«يَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ الَّذِي لَا يَشْغَلُ الْحَلَالَ شُكْرَهُ وَ لَا يَغْلِبُ الْحَرَامُ صَبْرَهُ - يَا هِشَامُ مَنْ سَلَطَ ثَلَاثًا عَلَى ثَلَاثٍ فَكَانَ مَا أَعَانَ عَلَى هَدْمِ عَقْلِهِ مَنْ أَظْلَمَ نُورَ تَفَكُّرِهِ بِطُولِ أَمَلِهِ وَ مَحَا طَرَائِفَ حِكْمَتِهِ بِفُضُولِ كَلَامِهِ وَ أَطْفَأَ نُورَ عَيْبَرَتِهِ بِشَهْوَاتِ نَفْسِهِ فَكَانَ مَا أَعَانَ هَوَاهُ عَلَى هَدْمِ عَقْلِهِ وَ مَنْ هَدَمَ عَقْلَهُ أَفْسَدَ عَلَيْهِ دِينَهُ وَ دُنْيَاهُ يَا هِشَامُ كَيْفَ يَزُكُّو عِنْدَ اللَّهِ عَمَلَكَ وَ أَنْتَ قَدْ شَعَلْتَ قَلْبَكَ عَنْ أَمْرِ رَبِّكَ وَ أَطَعْتَ هَوَاكَ عَلَى غَلْبَةِ عَقْلِكَ يَا هِشَامُ الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی صدوق، پیشین، ص: ۴۵۵

۲. محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۱۳.

عَلَامَهُ قُوَّةَ الْعَقْلِ فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ اعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا وَالرَّاعِبِينَ فِيهَا وَرَغِبَ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ أُنْسَهُ فِي الْوَحْشَةِ وَصَاحِبَهُ فِي الْوَحْدَةِ وَغِنَاهُ فِي الْعَيْلَةِ وَمُعِزَّهُ مِنْ غَيْرِ عَشِيرَةٍ يَا هِشَامُ نَصَبُ الْحَقِّ لِبَطَاعَةِ اللَّهِ وَ لَا نَجَاهُ إِلَّا بِالطَّاعَةِ وَالطَّاعَةَ بِالْعِلْمِ وَالْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ وَالتَّعَلُّمُ بِالْعَقْلِ يُعْتَقَدُ؛^۱ ای هشام خردمند کسی است که حلالش از شکر باز ندارد و حرام بر صبرش چیره نگردد. ای هشام هر که سه چیز را بر سه دیگر مسلط سازد به ویرانی عقلش کمک کرده: آنکه پرتو اندیشه‌اش به آرزوی دراز تار شود و حکمت‌های نغز را به گفتار بی‌مغز نابود کند و تابش نور عبرت را به طوفان شهوت خود خاموش نماید، چون هوس یاری بر ویرانی عقل خود اقدام کند، هر که عقلش را ویران کرد دین و دنیایش تباہ شود. ای هشام چگونه پیش خدا کردارت پاک باشد که دل از امر پروردگارت بازداشته و در غلبه هوس با خرد، فرمان هوس بردی. ای هشام صبر بر تنهایی نشانه قوت عقل است، هر که از خدا خردمندی گرفت از دنیا و دنیاداران گوشه گیر و بدان چه نزد خداست بپردازد، خدا انیس و وحشت و یار تنهایی و اندوخته روز نداری و عزیز کن او است بی‌ایل و تبار. ای هشام حق را بر پا داشته‌اند برای فرمان بردن از خدا، نجاتی نیست جز به طاعت، طاعت بوسیله علم است و علم نیاز به آموزش دارد و آموختن وابسته به عقل است.

در ادامه این روایت آمده است:

«يَا هِشَامُ إِنَّ الْعُقَلَاءَ تَرَكَوا فُضُولَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ الدُّنُوبَ وَ تَرَكَ الدُّنْيَا مِنَ الْفُضْلِ وَ تَرَكَ الدُّنُوبَ مِنَ الْفَرُضِ يَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ نَظَرَ إِلَى الدُّنْيَا وَ إِلَى أَهْلِهَا فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالْمَشَقَّةِ وَ نَظَرَ إِلَى الْآخِرَةِ فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالْمَشَقَّةِ فَطَلَبَ بِالْمَشَقَّةِ أَبْقَاهُمَا يَا هِشَامُ إِنَّ الْعُقَلَاءَ زَهَدُوا فِي الدُّنْيَا وَ رَغِبُوا فِي الْآخِرَةِ لِأَنَّهُمْ عَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا طَالِبُهُ مَطْلُوبُهُ وَ الْآخِرَةُ طَالِبُهُ وَ مَطْلُوبُهُ فَمَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا حَتَّى يَسْتَوْفَى مِنْهَا رِزْقَهُ وَ مَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَتْهُ الْآخِرَةُ فَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ فَيُفْسِدُ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَ آخِرَتَهُ»؛ ای هشام به راستی خردمندان تجملات مباح دنیا را کنار نهادند تا چه رسد به گناهان با اینکه ترک دنیا فضیلت است و ترک گناهان حتم است. ای هشام خردمند دنیا و اهل دنیا را نگریسته و دانسته که آن را با رنج بدست آرند و به آخرت هم نگریسته و دانسته که آن را هم جز با رنج و سختی نتوان

۱ - محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۱۷.

بدست آورد و در جستجوی آن است که پاینده‌تر است. ای هشام خردمندان به دنیا بی‌رغبتند و به آخرت مشتاق زیرا دانستند که دنیا خود جوینده‌ای است که آن را جویند و آخرت هم خواهان است و خواهان دارد، هر که خواهان دارد، هر که خواهان آخرت شود دنیا خود به دنبال او رود تا روزی مقدر او بپردازد و هر که جویای دنیا شد آخرت حق خود را از او خواهد و ناگهانش مرگ فرا رسد و دنیا و آخرتش را تباه سازد.

امام کاظم (علیه السلام) در ادامه به یک مورد خاص در این زمینه اشاره نموده و بیان می‌دارند با تکامل عقل تشخیص راه صحیح از اشتباه بسی هموارتر می‌گردد:

«يَا هِشَامُ مَنْ أَرَادَ الْغِنَى بِمَا مَالٍ وَ رَاحَهُ الْقَلْبِ مِنَ الْحَسَدِ وَ السَّلَامَةِ فِي الدِّينِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي مَسْأَلَتِهِ بِأَنْ يُكَمِّلَ عَقْلَهُ فَمَنْ عَقَلَ قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ وَ مَنْ قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ اسْتَعْنَى وَ مَنْ لَمْ يَقْنَعْ بِمَا يَكْفِيهِ لَمْ يُدْرِكِ الْغِنَى»؛ ای هشام هر که بی‌مال بی‌نیازی خواهد و دلی آسوده از حسد و دینی درست، باید به خدای عز و جل تضرع کند و بخواهد که عقلش را کامل کند، هر که خرد یابد بدان چه او را بس است قناعت کند و هر که بدان قناعت کند بی‌نیاز شود و هر که بدان قناعت نکند هرگز بی‌نیاز نشود. دقت کنید اعمال عبادی به رشد عقل کمک کرده است و تعقل باعث افزایش بندگی گردیده است و واضح است که بندگی طاغوت نیز موجب اضمحلال عقل خواهد شد.

امام کاظم (علیه السلام) خطاب به هشام می‌فرماید:

«يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ حَكِيٌّ عَنْ قَوْمٍ صَالِحِينَ أَنَّهُمْ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَزُغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ- حِينَ عَلِمُوا أَنَّ الْقُلُوبَ تَزِيغُ وَ تَعُودُ إِلَى عَمَاهَا وَ رَدَاهَا إِنَّهُ لَمْ يَخْفِ اللَّهُ مَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ وَ مَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ لَمْ يَعْقِدْ قَلْبَهُ عَلَى مَعْرِفَةِ ثَابِتِهِ يُبْصِرُهَا وَ يَجِدُ حَقِيقَتَهَا فِي قَلْبِهِ وَ لَا يَكُونُ أَحَدٌ كَذَلِكَ إِلَّا مَنْ كَانَ قَوْلُهُ لِفِعْلِهِ مُصَدِّقًا وَ سِرُّهُ لِعَلَانِيَتِهِ مُوَافِقًا لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ اسْمُهُ لَمْ يَدُلَّ عَلَى الْبَاطِنِ الْخَفِيِّ مِنَ الْعَقْلِ إِلَّا بِظَاهِرٍ مِنْهُ وَ نَاطِقٍ عَنْهُ يَا هِشَامُ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَقُولُ مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ وَ مَا تَمَّ عَقْلٌ أَمْرِي حَتَّى يَكُونَ فِيهِ خِصَالُ سِتِّي الْكُفْرُ وَ الشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونَانِ وَ الرُّشْدُ وَ الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولَانِ وَ فَضْلُ مَالِهِ مَبْدُولٌ وَ فَضْلُ قَوْلِهِ مَكْفُوفٌ وَ نَصِيبُهُ مِنَ الدُّنْيَا الْقُوتُ لَا يَشْبَعُ مِنَ الْعِلْمِ دَهْرَهُ الدُّلُّ أَحَبُّ إِلَيْهِ مَعَ اللَّهِ مِنَ الْعِزِّ مَعَ غَيْرِهِ وَ التَّوَاضُّعُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ

الشَّرَفِ يَسْتَكْثِرُ قَلِيلَ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِهِ وَ يَسْتَقِيلُ كَثِيرَ الْمَعْرُوفِ مِنْ نَفْسِهِ وَ يَرَى النَّاسَ كُلَّهُمْ خَيْرًا مِنْهُ وَ أَنَّهُ شَرُّهُمْ فِي نَفْسِهِ وَ هُوَ تَمَامُ الْأَمْرِ؛ ای هشام خدا از مردمی شایسته حکایت کرده که گفته‌اند: «پروردگارا ما را کج دل مساز پس از آنکه رهبری کردی و به ما از پیش خود رحمت بخش زیرا توئی تو بسیار بخشنده» چون دانستند که دلها کج شوند و به کوری و پستی خود برگردند، به راستی از خدا نترسد هر که تعقل ندارد از توجه به خدا، و هر که از خدا خردمند نشده دلش بر معرفت پا به جایی که بدان بینا باشد و دلنشین وی گردد وابسته نشود و کسی بدین سعادت نرسد تا گفتار و کردارش یکی باشد و درونش موافق برونش بود زیرا خدای تبارک اسمه دلیلی بر درون ناپیداری عقل نگماشته جز جلوه ظاهر و گفتار عاقلانه. ای هشام امیر مؤمنان ۷می‌گفت: خدا بوسیله‌ای بهتر از عقل پرستش نشود و عقل کسی درست نباشد تا چند خصلت در او باشد، کفر و بدی پیرامونش نگردند، رشد و نیکی از او امید روند، فزون مالش بخشش گردد و گفتار زیادی در او نبود، از دنیا همان قوتی بهره گیرد و تا زنده است از دانش سیر نشود، ذلت همراه حق را به از عزت با ناحق داند، تواضع را از اشرافیت دوست‌تر دارد، احسان اندک از دیگران را بیش شمارد و احسان بیش از طرف خود را کم به حساب آرد، همه مردم را بهتر از خود داند و خود را در دل از همه بدتر شمارد و این خود تمام مطلب است. بنابراین مطالب مشخص می‌شود که با طغیان و سرکشی در برابر فرامین الهی عقل نیز رو به زوال و کوری می‌رود و نتیجه معکوس می‌دهد همچنان که اطاعت و فرمانبرداری از حق به عقل رشد و جلا می‌دهد.

آیات و روایات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که برای پرهیز از اطناب مطلب فقط به اصل آیه و روایت اشاره می‌کنیم:

أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَلَا تَعْقِلُونَ؛ اف بر شما و بر آنچه جز خدا می‌پرستید! آیا اندیشه نمی‌کنید(و عقل ندارید)؟! در این آیه با صراحت تمام عدم تعقل را با عبادت غیر خدا مرتبط دانسته و با دعوت به تعقل، در واقع دعوت به پرستش و بندگی خداوند متعال شده است.

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ؛ به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آن‌ها دلها [عقلها]یی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند، و) نمی‌فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی‌بینند؛ و گوشهایی که با آن نمی‌شنوند؛ آن‌ها همچون چهارپایانند؛ بلکه گمراهتر! اینان همان غافلانند (چرا که با داشتن همه‌گونه امکانات هدایت، باز هم گمراهند!)

در این آیه اولین علت ورود به دوزخ که جایگاه مشرکان و کافران است عدم تعقل و اندیشه بیان شده و نوعی دعوت به تعقل هم محسوب می‌شود که اگر می‌خواهید وارد جهنم نشوید بیاندیشید، طاعت خدا را بجای آورید و از بهشت جاوید بهره مند شوید.

۳.۶. نهی از تقلید کور کورانه

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ وَ هنگامی که به آن‌ها گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید!» می‌گویند: «نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می‌نماییم.» آیا اگر پدران آن‌ها، چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آن‌ها پیروی خواهند کرد)

در این آیه با ظرافت و زیبایی خاص قرآن دو نهی گنجانده شده، یکی نهی از تقلید کور کورانه از نیاکان است و در واقع نهی از بی‌خردی و عدم تعقل

دوم: بیان بی‌پروا و صریح این مطلب که عدم تعقل مساوی است با عدم هدایت و در واقع نکوهش بی‌عقلی که منجر شده است به گمراهی. وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ؛ او گروه زیادی از شما را گمراه کرد، آیا اندیشه نکردید؟! باز هم اشاره صریح به اثر عدم تعقل و گمراهی. وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً صُمُّ بَكُمُ عُمَى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ؛ مثل (تو در دعوت) کافران، بسان کسی است که (گوسفندان و حیوانات را برای نجات از چنگال خطر)، صدا می‌زند؛ ولی آن‌ها چیزی جز سر و صدا نمی‌شنوند؛ (و حقیقت و مفهوم گفتار او را درک نمی‌کنند. این کافران، در واقع) کر و لال و نابینا هستند؛ از این رو چیزی نمی‌فهمند!

کفر در این آیه نتیجه عدم تعقل بیان شده است، پس با تعقل ایمان و بندگی الهی حاصل خواهد شد. قَالَ إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ وَ لَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيْنَهُمْ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ؛ ما بر مردم

این دهکده بسبب گناهی که میکرده‌اند عذابی از آسمان فرود آریم از این حادثه برای آن‌ها که تعقل میکنند نشانه‌ای روشن بجا گذاشته‌ایم.

وَقَالَ وَتَسْوُونَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؛^۱ و فرموده: خود را از یاد میبرید در صورتی که کتاب آسمانی میخوانید مگر تعقل نمیکنید.

۶.۴. پرستشگر حقیقی عقل است.

أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ :
قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ قَالَ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجِنَانُ قَالَ قُلْتُ فَالَّذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ
فَقَالَ تِلْكَ النُّكْرَاءُ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ؛ شخصی از امام ششم
(علیه السلام) پرسید عقل چیست؟ فرمود چیزی است که به وسیله آن خدا پرستش شود و
بهشت بدست آید آن شخص گوید: گفتم پس آنچه معاویه داشت چه بود؟ فرمود: آن
نیرنگ است، آن شیطنت است، آن نمایش عقل را دارد ولی عقل نیست.

۶.۵. آیا دینداری و عقل تلازم دارند؟

آری با اندکی تامل در آفاق و انفس و سیر زندگی دنیوی در می یابیم که عقل سلیم حکم می کند دین الهی را پذیرا باشیم و سجده بندگی را بر سر آستان مقدسش فرود آوریم و چه دینی بهتر و با شکوه تر از اسلام عزیزی که تمام فرامینش در راستای تحقق اهداف آرمانی و کمال گرایی جامعه انسانی است، به روایات و آیات زیر دقت کنید:

الامام کاظم (علیه السلام):

يَا هِشَامُ لَا دِينَ لِمَنْ لَا مَرْوَهُ لَهُ وَ لَا مَرْوَهُ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ؛ ای هشام: کسی که مردانگی ندارد
دین ندارد و کسی که عقل ندارد مردانگی ندارد.

الامام کاظم (علیه السلام) :

یا هشام! آنکه لم یخف الله من لم یعقل عن الله. و من لم یعقل عن الله لم یعقد قلبه علی
معرفه ثابته بیصرها و یجد حقیقتها فی قلبه؛ ای هشام! هر کس از (فرستادگان) خدا (دین و
راه دینداری و دین‌باوری را) فرا نگرفت (چنان که باید به شناخت خدا نرسید و) از خدا

نترسید. و هر کس از خدا (و اولیای خدا) نیاموخت، به معرفتی بی‌تزلزل، که آن را لمس کند و جان او را فرا گیرد، دست نیافت .

افْرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ؛ آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده‌ای افکنده است؟! با این حال چه کسی می‌تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟! آیا متذکر نمی‌شوید؟!

به بیانات کوتاه و عمیق امیرالمومنین (علیه السلام) توجه فرمایید که چگونه تبعیت نکردن از خداوند موجب فساد عقل شده است: الهوی عدو العقل. هوای نفس دشمن عقل است. الهوی آفه الالباب. هوای نفس آفت خردمندان است .

الهوی ضد العقل. هوا دشمن عقل است. طاعه الهوی تفسد العقل. اطاعت از هوس عقل را فاسد می‌کند . سبب فساد العقل الهوی . هوس باعث فساد عقل است. ذهاب العقل بین الهوی و الشهوه. رفتن عقل به علت غالب شدن یکی از دو چیز یعنی هوا و یا شهوت است . غلبه الهوی تفسد الدین و العقل. غلبه کردن هوای نفس دین و عقل را تباه کند .

۶.۶. آیا ارتکاب معاصی به طور مستقیم بر عقل تاثیر گذار است؟

اگر در آیات و روایات به این نکته اشاره نشده بود شاید باور و درک آن خیلی سخت بود ، اما واقعیتی است انکار ناپذیر، حدیث صریح زیر از عبد حقیقی خداوند را مطالعه نمایید:

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم):

آن که مرتکب گناهی شود، خردی از او جدا می‌شود که هرگز به سویش باز نمی‌گردد .

آیات قرآن کریم نیز بر این مطلب تاکید دارند، دقت کنید:

الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ؛ همانها که در آیات خدا بی‌آنکه دلیلی برایشان آمده باشد به مجادله برمی‌خیزند؛ (این کارشان) خشم عظیمی نزد خداوند و نزد آنان که ایمان آورده‌اند به بار می‌آورد؛ این گونه خداوند بر دل هر متکبر جباری مهر می‌نهد!

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم):

مهر بر ستون عرش آویزان است، پس هنگامی که حریم‌ها شکسته می‌گردد و گناهان انجام می‌شوند و نسبت به خداوند بی‌پروایی صورت می‌گیرد، خدا مهر را بر می‌انگیزد و بر قلب بنده می‌زند، پس از آن، او دیگر چیزی را درک نمی‌کند.

سبب فساد العقل حبّ الدّنيا: حبّ دنیا باعث از بین بردن عقل و خرد است.^۱ حبّ الدّنيا یفسد العقل و یصمّ القلب عن سماع الحکمه و یوجب ألیم العقاب: دوستی دنیا عقل را از بین می‌برد و قلب را از شنیدن حکمت و دانش کر می‌سازد و موجب عذاب دردناک می‌گردد.^۲ زخارف الدّنيا تفسد العقول الضعیفه. زیور و زیب جهان خردهای زبون و ناتوان را تباه می‌گرداند (لکن مردان خرددل بدان نسپرند و از راه بدر نشوند).^۳ لم یعقل من وله باللّعب، و استهتر باللّهو و الطّرب. عاقل نیست کسی که شیفته بازی و سرگرمی شود و حریص به لهو و شادی گردد.^۴ ضیاع العقول فی طلب الفضول. ضایع شدن عقلها در این است که آدمی به دنبال کارهای زیادی و بیهوده برود.^۵ با آیات و روایات متعددی که بیان شد نتیجه کفر و ناسپاسی ضایع شدن و تباهی عقل بود که در واقع اثر تاریکی بر نور بود، ناگفته نماند جرقه امید و نور توحید همیشه آماده فعالیت و خودنمایی جدید می‌باشد.

۱. ترجمه غرر(انصاری)، ج ۱، ص ۴۳۱.

۲. همان، ص ۳۸۱.

۳. همان، ص ۴۲۸.

۴. ترجمه غرر محلاتی، ج ۲، ص ۱۳۹.

۵. همان، ص ۲۸۰.

۲. جمع بندی و نتیجه گیری

۲. جمع بندی و نتیجه گیری

عبادت خدا در حقیقت رمز آزادگی واقعی و بیدارکننده انسان و نجات بخش او از غفلت ها و غرق شدن در مادیات و آمال و آرزوها است . عبادت واقعی نوعی خروج و انتقال از دنیای ذلت بار و آزاد شدن از همه اسارت ها است . به طور کلی تعظیم و تذلل فقط در مقابل ذات مقدس حق می باشد که انسان آزاده در حقیقت یک چنین انسانی است و به هر اندازه وابستگی حیوانی و شهوانی کمتر باشد اراده چنین انسانی قوی تر و از آزادی واقعی بیشتر برخوردار است . عبد در لغت به فردی اطلاق می شود که برده و بنده دیگری است و از آن رو که ذلیل و تسلیم صاحب خویش است به او عبد گویند . عبد در قرآن به دو معناست : ۱- بنده مملوک ۲- عابد و مطیع خدا در اخلاص و عبادت و طاعت . عبادت در لغت به معنی اطاعت، تذلل همراه با تقدس، اطاعت و نهایت تعظیم برای خداوند متعال است . و معنای جامع عبادت همان تذلل و اطاعت است .

عبادت از عبودیت رساتر است ، زیرا عبادت ، غایت کوچکی و فروتنی است و کسی شایسته عبادت کردن نیست مگر خدای متعال که نهایت فضل و رحمت را به بندگانش عطا کرده است .

عمل به وظایف عبودیت ، یگانه وسیله ای است که می تواند ما را به سر منزل مقصود برساند و هر کس هم در طول تاریخ از ائمه و انبیاء تا پیروان آنان به هر مقامی که رسیده اند در اثر عمل کردن به وظیفه بوده است .

از متضادهای عبادت کبر و کفر است . کبر در لغت به معنی بزرگی ، تکبر و خودبینی ، معظم چیزی، گناه بزرگ ، رفعت و بلندی در شرف و عظمت، بزرگ منشی، کفر و شرک است . کفر در لغت به معنی پوشاندن و مخفی کردن اشیاء است . عبادت و پرستش خداوند یکتا و ترک پرستش هر موجودی دیگر ، یکی از اصول تعلیمات پیامبران الهی است و تعلیمات هیچ پیامبری از عبادت خالی نبوده است .

خدای سبحان یگانه کسی است که سزاوار پرستش است چون اهلیت این که دیگران برای کسی خاضع شوند جز به دلیل کمالی که در آن شخص وجود دارد ، نیست . امام رضا (علیه السلام) در توضیح علت عبادت می فرماید :

« لِئَلَّا يَكُونُوا نَاسِينَ لِذِكْرِهِ وَ لَا تَارِكِينَ لِأَدْبِهِ ، وَ لَا لَاهِينَ عَنْ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ ، إِذَا كَانَ فِيهِ صَلَاحُهُمْ وَ قِيَامُهُمْ فَلَوْ تَرَكُوا بِغَيْرِ نَعْبُدٍ لَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ »

تا این که مردم یاد خدا را فراموش نکنند و آداب او را وانگذارند و از اوامر و نواهی او غافل نشوند ؛ زیرا درستی و قوام آنان در این است . اگر بدون تعبد به حال خود رها می شدند پس از مدتی دل‌هایشان سخت می شد. عبادت و پرستش از آن خدای جهان است و هیچ فردی جز خدا ، هر چند هم از نظر کمال و شرف در مقام بالا قرار بگیرد ، شایسته عبادت و پرستش نیست .

عبادت هدف نهایی آفرینش انسان نیست و هدف از عبادت نیز دستیابی به یقین است و انسان تا به یقین نرسد ، در معرض زوال و دگرگونی است ، اما وقتی به یقین رسید ، می آرد .

انسان بر اثر عبادت به مقام رفیع یقین می رسد و تا به عبادت تکیه دارد ، اهل یقین است و اگر لحظه ای عبادت را ترک کند به عصیان آلوده می گردد و اگر عبادت را انکار کند به کفر و ارتداد و محرومیت ابدی دچار می شود . عبادتی که هدف آفرینش است ، عبادتی است که محصولی چون یقین داشته باشد و عابدانی که از نورانیت و صفای باطن و شهود بی بهره اند ، چنین عبادتی ندارند .

حقیقت عبادت حب و ذل است به این معنی دقیق که سبب تراش اوست ، فوق سبب اوست ، صاحب قدرت تامه اوست . این است که خود را بنده خدا بداند و از تحت فرمان او بیرون نرود و خودسرانه عملی انجام ندهد و این بالاتری مقام برای بشر است .

در حدیث عنوان بصری ، امام صادق (علیه السلام) در تفسیر و معنای حقیقت عبودیت به سه مطلب اشاره فرموده است :

- ۱- اعتقاد به مالکیت خدا و عدم ملکیت برای خود .
- ۲- پیروی از تدبیر الهی و اجتناب از خود تدبیری .
- ۳- اطاعت کامل از اوامر و نواهی پروردگار .

به مقام عبد رسیدن ، یعنی اینکه شخص در مسیر کمال خودش به مقام عبودیت برسد و دارای این عقیده ، فکر و ذکر باشد که بنده خداست یعنی در بند خداست و هر که در بند خدا باشد از همه بندها آزاد است ، از همه عبودیت‌های غیر خدا آزاد است . این برای انسان یک مقام بسیار بالائی است .

شرط بندگی دو چیز است : پاکی و راستی .

پاکی از هر چه آرایش دین است چون بخل و ریا و حقدو شره* و حرص و طمع .

و راستی در هر چه آرایش دین است چون سخا و توکل و قناعت و صدق و اخلاص .

عبادت اقسامی دارد همچون عبادت عام و خاص ، عبادت بدنی ، مالی ، فکری و عملی ، عبادت فردی و اجتماعی و اختیاری و بدون اختیار و خوب است بدانیم اگر هدف خلقت انسان و جن ، بندگی و عبودیت پروردگار است و این بندگی با اختیار و انتخاب خود آنها تحقق پیدا کرده ، موجودات دیگر جهان هم مشغول عبادت او هستند ، با این تفاوت که عبودیت آنها غیر اختیاری است و با اراده و تصمیم خودشان نیست^۱ .

خدا می متعال به یکی از سه وجه عبادت می شود : ۱- خوف ۲- رجاء ۳- حب، که هر سه این موارد در آیه ۲۰ سوره حدید آمده است :

«وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»

عبادت خدا از ترس عذاب آدمی را به زهد وادار می کند .

یعنی چشم پوشی از لذایذ دنیوی برای رسیدن به نجات اخروی ، کار عابد هم این است که واجبات یا کارهایی که در معنای واجب است یعنی ترک حرام را به جا آورد و خلاصه خوف زاهد او را وادار به ترک و رجاء عابد او را وادار به فعل می کند و هر یک صاحبش را به اخلاص برای دین وادار می دارد ، نه اخلاص برای خدا که صاحب دین است .

برخلاف طریقه سوم که طریقه محبت است که قلب را از هر تعلقی جز تعلق خدا پاک می کند، از زخارف دنیا و زینت های آن ، از اولاد و همسران ، از مال و جاه و حتی از آرزوهای خود پاک می سازد و قلب را منحصر و متعلق به خدا و هر چه که منسوب به خداست می کند . جالب است بدانیم بسیاری از مردم دسته سوم ، در ابتدای حرکت برای عمل کردن به وظایف عبودیت ، جزء گروه اول و دوم بوده و پس از

* آز و خواهش ، حرص و طمع.

۱ . مهدوی ، سید ابوالحسن ، هدف خلقت ، ص ۹۶ .

آنکه مدتی به خوف و رجاء بندگی و اطاعت خدا را کردند ، کم کم شوق و علاقه ای نسبت به او پیدا کرده اند که چه بسا در ادامه زندگی خود ، خداوند را از روی محبت و عشق اطاعت می کنند .
در زمینه انگیزه عبادت روایت های متعددی وجود دارد که برای نمونه به آن اشاره می کنیم امام صادق(علیه السلام) فرمودند :

(إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ : قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَخْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ. عبادت کنندگان سه دسته اند : گروهی خدای عزوجل را از ترس عبادت می کنند ، که این عبادت بردگان است ؛ گروهی خدای تبارک و تعالی را به طمع ثواب عبادت می کنند که این عبادت مزدوران است ؛ و گروهی خدای عزوجل را از سرعشق و محبت به او عبادت می کنند که این عبادت آزادگان است و این برترین عبادت است^۱ .

تسبیح به معنی منزّه دانستن و تنزیه خدای تعالی است و اصلش عبور و گذشتن با شتاب در پرستش و عبادت خداوند است .

۱- گاهی قرآن تسبیح موجودات را در دائره وسیعی بیان کرده و آن را یک امر عمومی که همه موجودات را در برمی گیرد مطرح می کند .

۲- گاهی از تسبیح فرشتگان به طور صریح و یا به طور کنایه سخن می گوید .

۳- گاهی پس از یک بیان عمومی ، تسبیح مرغان هوا را متذکر شده .

۴- در برخی تصریح شده که کوهها در اوقات خاصی خدا را تسبیح می گویند .

۵- برای بار پنجم ، تسبیح رعد را متذکر می شود .

در گذشته اثبات شد که همه هستی خداوند را تسبیح می گویند و لازمه تسبیح ، آگاهی و ادراک است حال سوال این است که آیا هستی شعور دارد یا نه ؟

اولاً : مقصود از شعور ، دانستن ، دریافتن ، حس کردن و فهم و ادراک است .

ثانیاً : در بعضی از موجودات، مانند انسان، جن و ملائکه، وجود ادراک و شعور بدیهی است و در بقیه موجودات دو دیدگاه وجود دارد :

۱ . محمد ، محمدی ری شهری ، میزان الحکمة ، ج ۷ ، ص ۳۴۱۸ ، حدیث شماره ۱۱۶۴۶ .

۱- آنها دارای شعور نیستند : مثلاً فخر رازی می گوید: « محال است جمادات دارای فهم ، علم ، ادراک و نطق باشند» .

۲- همه هستی ، حتی جمادات نیز دارای شعور هستند .

از آیات و روایات و حکم عقل ، دیدگاه دوم استفاده می شود . برای تبیین این دیدگاه ابتداء دلیل نقلی و سپس دلیل عقلی را می آوریم .

دلیل نقلی : از آیات قرآن استفاده می شود که حیوانات نیز دارای شعور و درک هستند .

دلیل عقلی : سقوط برخی از سنگها را از نقطه ای ، معلول « خشیه» و « خدا ترسی » آنها می داند^۱ . هر موجودی به مقتضای رتبه وجودی خود ، از علم ، شعور ، قدرت و اراده برخوردار است و به کمال مطلق و بی نهایت ، علم و شعور دارد .

از آن جا که نوع تسبیح ما با سایر موجودات فرق می کند ، ما نمی توانیم تسبیح آنها را بشنویم و بفهمیم ؛ همان گونه که قرآن می فرماید :

« وَ لَکِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ » از این رو ، انسانها چیزی از سایر موجودات نمی شنوند و

جمادات را مرده و بی حیات می پندارند ، ولی آشکار شد که همه موجودات ، علم و شعور و حیات و تسبیح دارند .

عبادت خداوند ثمراتی دارد :

داشتن برخورد نیک با دیگر بندگان ۲- شکر نعمتهای الهی ۳- رهایی از اغواگری ابلیس ۴- موجب ورود به بهشت

قرآن مجید از آیه ۶۳ سوره فرقان تا آخر سوره ، بحثهای جالب و ارزنده ای درباره علائم و نشانه های بندگان خدا دارد . تصویری گویا از سیرت یک انسان کامل نشان داده و چهارده علامت و نشانه برای آنان ، بیان کرده است . ۱- تواضع و فروتن ۲- حلم و بردباری در برابر جاهلان ۳- نیایش در دل شب ۴- نقش بیم و امید در زندگی انسان ۵- میانه روی در انفاق ۶- یکتا پرستی ۷- احترام به جان انسانها ۸- عفت و پاکدامنی ۹- پاک سازی روح و روان ۱۰- حاضر نشدن در مجالس گناه ۱۱- پرهیز از کارهای بیهوده ۱۲- کنجکاوی در آیات الهی ۱۳- درخواست فرزند صالح ۱۴- پیشوای متعهد و مسئول پرهیزکاران^۲ .

۱ . جعفر ، سبحانی ، منشور جاوید قرآن ، ج ۲ ، ص ۱۰۳ .

۲ . جعفر ، سبحانی ، سیمای انسان کامل در قرآن ، ص ۲۳۵ .

یکتا پرستی اساس دعوت پیامبران آسمانی را در تمام ادوار ، تشکیل می داد یعنی تمام انسانها باید خدای یگانه را بپرستند و از پرستش موجودات دیگر بپرهیزند . یکتاپرستی و شکستن زنجیرهای دوگانه پرستی ، از اساسی ترین دستورهای آسمانی است که در سرلوحه برنامه های پیامبران الهی قرار گرفته است ، تو گوئی تمام پیامبران برای یک هدف برگزیده شده اند و آن تثبیت یکتاپرستی و مبارزه با شرک است .

توحید در نظر فقهای اسلام دو نوع است : ۱- توحید نظری ۲- توحید عملی
توحید نظری در رابطه با شناخت و اندیشه است . هرکس به قدر فهم و نظر خود خدا را می شناسد . توحید عملی آن است که به همان میزان معرفت و شناخت ، عبادت و اطاعت و بندگی و فرمانبرداری کند .
حساس ترین بخش توحید ، توحید عبادت است که جز خدا را نپرستیم ، در برابر غیر او سر تسلیم فرو نیاوریم و جز به درگاه او سجده نکنیم . توحید در سه بعد ذات ، صفات و افعال مقدمه توحید در عبادت است . چون عبادت سر فصل دعوتهای انبیاء بوده و رکن اصلی برای توحید می باشد .
توحید عبادی چند نوع است :

الف) توحید در عبادت : به این معنی که انسان جز خدا را نپرستد و کردار و گفتارش گویای این مطلب باشد که
«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»

ب) توحید در اطاعت : به این معنی که انسان جز به فرمان خدا یا کسی که پیروی از او در راستای اطاعت از حق باشد گردن نهد . «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ...»^۱

ج) توحید در خلوص : کسی که عباداتش را برای غیر خدا به جا آورد کافر و غیر موحد است و کسی که برای خدا و غیر او به جا آورد مشرک و غیر موحد و در هر حال ، ریا کار است ، علاوه بر آنکه اعمالش باطل است ، مرتکب گناهی بزرگ نیز شده است . قرآن کریم شفای دردهای درونی انسانهاست : « شفاءً لِمَانِي الصِّدُورِ^۲ » آفات توحید عبادی را معرفی می کند . توحید در عبادت ، دشمن درونی و دشمن بیرونی دارد .

دشمن درونی که به تعبیر پیامبر (صلی الله علیه و آله) دشمن ترین دشمنان است «أَعْدَى عَدُوِكَ نَفْسُكَ اللَّتَّى بَيْنَ جَنْبَيْكَ^۳» هوا و هوس انسان است .

اما دشمن بیرونی توحید عبادی ، شیطان است . دشمن بیرونی (شیطان) از راه دشمن درونی (هوا و نفس) انسان را به تباهی می کشاند و ابزار اغوای او وسوسه نفس است .

۱ . نساء / ۸۰ .

۲ . یونس / ۵۷ .

۳ . محمد باقر ، مجلسی ، بحارالانوار ، ج ۶۷ ، ص ۶۴ .

عوامل مثبت زیادی موجب رشد و افزایش بندگی در انسان مؤمن می شود و در آمادگی او برای بندگی بهتر و عالی تر، موثر است. از سوی دیگر مطلق گناهان نیز سد راه بندگی خدایند و عوامل منفی و «آفات» بندگی محسوب می شوند. در اینجا به برخی از موانع و آفات مهم اشاره می کنیم:

۱- دنیا دوستی

از نظر اسلام دنیاگرایی به طور مطلق نهی نشده، بلکه اگر دنیا و نعمتهای آن وسیله و ابزاری برای خدمت به هم نوعان و کسب ثواب اخروی و کمالات معنوی باشد، بسیار پسندیده و مطلوب است. ولی همین دنیا و مظاهر آن اگر محبوب و هدف عالی و نهایی انسان واقع شود و در نتیجه انسان به آن دلبستگی پیدا کند، مورد نکوهش قرار گرفته است.

۲- پیروی از هوای نفس

پیروی از هوای نفس به معنای مخالفت با فرمان عقل، شرع و یا وجدان اخلاقی است. هرگاه کسی آنچه را که به واسطه نور عقل و یا هدایت شرع و وجدان اخلاقی خود نادرست می داند انجام دهد، قوای ادراکی و قوه عاقله او دچار رکود و ناتوانی می شود و از درک حقایق و حتی روشن ترین حقیقت یعنی خدای عالم عاجز می شود.

۳- منت و آزار و ریا

قرآن کریم نشان می دهد انفاق کننده ای که بعد از بخشش خود، منت می گذارد، انفاق خویش را از ارزش می اندازد، آن چنان که دیگر در خور پاداش خدا نیست. علت این امر هم روشن است. هر عملی با توجه به انگیزه ای که در پشت آن است، شایسته پاداش یا کیفر می شود؛ پس اگر انفاق برای خشنودی خدا باشد، در خور پاداشی چند برابر است و اگر برای نمایش و فریب دادن دیگران باشد، راهی برای پاداش و جبران ندارد.

پیامبران آمدند تا با ارشاد عقل، هدف خلقت که شناخت و پرستش یگانه هستی است را رهنمون باشند. عقل این موهبت و هدیه الهی، ابزار و وسیله ای نورانی است، تا انسان را بر سر منزل مقصود یعنی رستگاری و فلاح دنیوی که فقط در سایه طاعت و پرستش خالق بی همتا به دست می آید برساند.

از مباحث مطرح شده این نتیجه حاصل است که چون عقل عامل رشد و سعادت انسانی است، باید آن را تقویت کرد تا در مقابل قوای شیطانی پیروز و سربلند باشد و بهترین عامل رشد عقل، سرسپردگی به تعلیمات پیامبران و امامان معصوم است تا در کنار این دو حجت الهی (عقل و وحی) کمال مطلوب حاصل و قرب الهی میسر گردد.

سزاوار است با الهام از انبیاء و اولیای الهی عوامل رشد و تقویت عقل را احیاء و مبارزه همه جانبه با عوامل جهل و نادانی که همان قوای شیطانی می‌شوند را در پیش گیریم.

همان قدر که عوامل تقویت عقل مهم هستند، عوامل تضعیف نیز بسیار مهم هستند؛ و باید عوامل تضعیف عقل را از دل و جان زدود تا الطاف الهی و نور حق تجلی پیدا کرده و راه بروز عوامل رشد و تقویت مهیا شود و مقام عبودیت و بندگی حاصل آید. وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ^۱. «و پروردگارت را عبادت کن تا یقین تو فرا رسد.»

"اللهم اجعلنا من عبادك المخلصين"

والحمد لله رب العالمين

کتابنامه

* قرآن کریم

* نهج البلاغه

* مفاتيح الجنان

۱. ابن بی الحديد، شرح نهج البلاغه، بيروت، موسسه الاعلمی المطبوعات، ۱۳۷۴
۲. ابن شعبه الحرانی، حسن، تحف العقول عن آل الرسول، قم، جامعه مدرسين حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی ۱۳۶۳
۳. ابی هلال العسكري، معجم الفروق اللغویه، تحقیق: موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسين بقم المقدسه، جماعه المدرسين فی الحوزه العلمیه بقم، موسسه النشر الاسلامی ۱۳۷۰.
۴. احمد بن فارس بن زکریا، معجم المقاییس فی اللغه، تحقیق: شهاب الدین ابو عمرو، بیروت دارالفکر، بی تا.
۵. اسماعیل بن حماد الجوهري، صحاح اللغه، تحقیق: احمد عبدالغفور عطار، تهران، امیری.
۶. آرام، احمد، الحیاة، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸
۷. امین، نصرت، مخزن العرفان فی تفسیر القرآن، انجمن حمایت از خانواده های بی سرپرست، بی تا.
۸. انیس، ابراهیم و دیگران، المعجم الوسیط، دارالاحیاء التراث العربی، بی تا.
۹. برنجکار، رضا، دانش نامه عقاید اسلامی، چاپ اول، قم، دارالحدیث، تاریخ نشر ۱۳۸۵ ش.
۱۰. بندریگی، محمد، فرهنگ بندریگی.
۱۱. پاک روان، مهین، تکامل عقول زنان در عصر ظهور.
۱۲. جوادی آملی، ادب فنای مهربان، شرح زیارت جامعه کبیره، مرکز نشر اسراء ۱۳۸۱ ش.
۱۳. جوادی آملی، حکمت عبادات، قم، مرکز نشر اسراء ۱۳۷۸ ش.
۱۴. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، علی اسلامی، مرکز نشر اسراء ۱۳۷۸ ش.
۱۵. جوادی آملی، عبدالله، توحید در قرآن.

۱۶. جوادی آملی، عبدالله، *دین شناسی*.
۱۷. جوادی آملی، عبدالله، *حکمت عملی و نظری در نهج البلاغه*، تهران، سیدجمال، ۱۳۶۱ ش.
۱۸. جوادی آملی، عبدالله، *زن در آئینه جلال و جمال*، تحقیق: محمود لطیفی، قم اسراء، ۱۳۷۸ ش.
۱۹. جوادی آملی، عبدالله، *شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی*، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۱ ش.
۲۰. الحسینی الهمدانی، محمد، *تفسیر انوار درخشان*، تهران.
۲۱. الحسینی الواسطی، سیدمحمد مرتضی، *تاج العروس من جواهر القاموس*، محب‌الدین ابی الفیض، دارالمکتبه الحیاه، بی تا بی جا.
۲۲. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، *تفسیر اثنی عشری*.
۲۳. دهخدا علی‌اکبر، *لغت‌نامه دهخدا*، تهران، دانشگاه تهران، موسسه لغت‌نامه دهخدا، ۱۳۷۷ ش.
۲۴. رازی، فخرالدین، *تفسیر مفاتیح الغیب*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۳۷۹ ش.
۲۵. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، *فلسفه آفرینش انسان و سعادت واقعی او*، مترجم زین العابدین قربانی، قم، حوزه علمیه، دفتر تبلیغات اسلامی، مرکز انتشارات، ۱۳۷۳ ش.
۲۶. الراغب الاصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، *مفردات الفاظ القرآن*، تحقیق: صفوان عدنان داوودی، دمشق، دارالقلم، بیروت، دارالثامیه، ۱۳۷۰ ش.
۲۷. ری شهری، محمد، *میزان الحکمه*، مترجم: حمید رضا شیخی، تهران، موسسه فرهنگی دارالحدیث، ۱۳۷۷ ش.
۲۸. زمخشری، محمود، *تفسیر الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، قم، نشر البلاغه، ۱۳۷۳ ش.
۲۹. سعدی شیرازی، مصلح‌الدین، *گلستان سعدی*، تهران، الهدی، ۱۳۷۹ ش.
۳۰. سلیمی، علی، *نهج الفصاحه*، تحقیق: تهران، جمهوری، ۱۳۸۶ ش.
۳۱. سیدعلوی، سیدابراهیم، *نماز در قرآن*.
۳۲. شیخ علی شریف لاهیجی، محمد، *تفسیر شریف لاهیجی*، بهاء‌الدین، تهران، دفتر نشر داد، ۱۳۷۳ ش.
۳۳. طایر فرخ‌پی، *کمالات انسانی در نهج البلاغه*، مصطفی دلشاد تهرانی، تهران، دریا، ۱۳۷۹ ش.

۳۴. طباطبایی، محمدحسین، *تفسیر المیزان*، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۲ش.
۳۵. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ترجمه جمعی از مترجمان، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۳۹ش.
۳۶. طبرسی، ابومنصور احمد بن علی، *الاحتجاج*، چاپ اول، مشهد، نشر مرتضی، تاریخ نشر ۱۴۰۳هـ
۳۷. طبرسی، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، میرزا حسین نوری، تحقیق: موسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث، بیروت، ۱۳۸۷ش.
۳۸. طیب، سیدعبدالحسین، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، بی جا، بی نا، بی تا.
۳۹. عروسی حویزی، *تفسیر نورالثقلین*.
۴۰. الفتال النیشابوری، محمد، *روضه الواعظین*، تحقیق: غلامحسین المجیدی، مجتبی الفرژی، ۱۳۸۱ش.
۴۱. قرائتی، محسن، *تفسیر نور*، قم، موسسه در راه حق، ۱۳۷۴ش.
۴۲. قرشی، سیدعلی اکبر، *قاموس قرآن*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۴۳. کاشانی، ملافتح الله، *تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، حسن، حسن زاده آملی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۸ش.
۴۴. کرمی، علی، *ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی، بی تا، بی نا.
۴۵. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تحقیق جمعی از پژوهشگران، چاپ اول، قم، دارالحدیث للطباعة و النشر، تاریخ نشر ۱۴۲۹هـ
۴۶. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء، تاریخ نشر ۱۴۰۴هـ.
۴۷. محمدبن مکرّم، ابن منظور، *لسان العرب*، قم، نشر الادب الحوزه، ۱۳۶۳ش.
۴۸. محمدی ری شهری، محمد، با همکاری محمد کاظم طباطبایی و محمود طباطبایی نژاد، *دانشنامه امام علی (ع)*، ترجمه عبدالهادی مسعودی، قم دارالحدیث، ۱۳۸۲ش.
۴۹. محمدی ری شهری، محمد، *دانشنامه عقاید اسلامی*، ترجمه عبدالهادی مسعودی، چاپ دوم، قم، سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، تاریخ نشر ۱۳۸۶ش.

۵۰. مرکز تحقیقات اسلامی، سپاه انسان شناسی.
۵۱. مرکز الابحث و التحقیق العلوم الاسلامیه، تصنیف غررالحکم و دررالکلم، مکتب الاعلام الاسلامی فی الحوزه العلمیه، بی تا.
۵۲. مصباح یزدی، محمدتقی، معارف قرآن.
۵۳. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۴ش.
۵۴. مطهری، مرتضی، آشنایی با قرآن، تهران، صدرا، ۱۳۶۸ش.
۵۵. مطهری، مرتضی، بیست گفتار، تهران، صدرا، ۱۳۶۹ش.
۵۶. مطهری، مرتضی، تعلیم و تربیت در اسلام، تهران، صدرا، ۱۳۶۷ش.
۵۷. مطهری، مرتضی، مسأله شناخت.
۵۸. مغنیه، محمدجواد، تفسیر الکشاف، قم، نشر البلاغه، ۱۳۷۳ش.
۵۹. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۲ش.
۶۰. میبیدی، رشیدالدین، تفسیر کشف الاسرار وعده الابرار، علی اصغر، حکمت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱ش.
۶۱. نصری، عبدالله، مبانی انسان شناسی در قرآن.